

سیری در زندگی سیاسی و ادبی

علی دشتی

بهرام چوبینه

www.azadieiran2.wordpress.com



سیری در زندگی سیاسی و ادبی

علی دشتی

بهرام چوبینه

دانلود همه کتاب های ممنوعه در ایران

www.azadieiran2.wordpress.com

سیری در زندگی سیاسی و ادبی علی دشتی

بهرام چوبینه

علی دشتی در سال ۱۲۷۴/۱۸۹۵، یک سال پیش از ترور ناصر الدین شاه در شهر کربلا از شهرهای عراق عرب در خانواده ای ایرانی پای به جهان گذاشت. او فرزند شیخ عبدالحسین دشتی و نوه آخوند ملا عباس دشتی از روحانیان مشهور خطه دشتی است. سلطنت ناصر الدین شاه نزدیک پنجاه سال طول کشید. وی در اوج قدرت و حکومت مطلقه خود در شاه عبدالعظیم بضرب طپانچه میرزا رضا کرمانی بقتل رسید. مظفرالدین میرزا ولیعهد، یک ماه و هشت روز بعد از کشته شدن پدر در تهران به نام مظفرالدین شاه به سلطنت نشست. وی هنگام جلوس، چهل و چهار سال عمر داشت، اما به قول درباریان «طفلی سالخورده» بود. برادرانش کامران میرزا و ظل السلطان، او را به ریشخند می گرفتند و به طعنه «آبجی مظفرش» می خواندند و به او نسبت هم جنس گرایی می دادند. جلوس او به سلطنت در نزد عامه مردم نه با خرسندی روبرو شد و نه برای او شوکت و شکوهی به ارمغان آورد. وی مانند پدر تاجدارش سه بار با قرض از روسیه تزاری و انگلیس، با عده ای از درباریان بیکاره و هرزه به اروپا سفر کرد که جز فقر، رسوایی و شرمساری چیزی از آن سفرها برای ایرانیان حاصل نشد.

پیروزی انقلاب ملی مشروطیت ایران

تقریباً یک قرن تلاشهای مستمر اندیشمندان و آزادیخواهان و قیامهای ملی و مردمی، علیه استبداد شاهان قاجار و دستگاه روحانیت، بعد از بازگشت مظفرالدین شاه از مسافرت سوم به اروپا، بالا گرفت و بالاخره در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵/۵ اوت ۱۹۰۶ مظفرالدین شاه فرمان برقراری مشروطیت را صادر کرد و در ۱۴ مهر ۱۲۸۵/۷ اکتبر ۱۹۰۶ برای اولین بار مجلس شورای ملی ایران افتتاح گردید. مظفرالدین شاه در ۵۴ سالگی بر اثر بیماری در ۱۸ دی ۱۲۸۵/۱۹۰۶ درگذشت.^۱ در همین روز به حکم رسم جاری، سلطنت به پسر ارشدش محمد علی میرزا ولیعهد رسید که چند روز بعد تاجگذاری کرد. وی به مجرد جلوس به سلطنت و تحکیم پادشاهی خویش، مخالفت و دشمنی خود را با حکومت مشروطه آشکار ساخت و برای جلوگیری آن و تعطیل مجلس به هرگونه اقدامی دست زد.

محمد علی شاه تحت تأثیر سیاست روسیه تزاری بود. وی با همکاری و پشتیبانی روحانیون مرتجع و طرفدار استبداد زیر عنوان «مشروطه مشروعه» به سرکردگی شیخ فضل الله نوری، اقدام به انحلال مشروطه و تعطیل مجلس کرد. اما اقداماتش با قیام ملی در سراسر ایران مواجه شد و شکست خورد.

محمد علی شاه مجلس را به توپ بست، مشروطه خواهان را توقیف، محاکمه، تبعید و یا اعدام کرد و یک دوره استبداد کامل به شیوه عصر ناصری برقرار ساخت که یکسال طول کشید و بالاخره با قیام عامه ملت در تبریز، مازندران، گیلان، شیراز و تهران روبرو گردید. در ۲۶ آوریل ۱۹۰۹ ارتش تزاری طبق قرارداد ۱۹۰۷ برای استحکام حکومت استبدادی محمد علی شاه، وارد آذربایجان شد و به کمک

^۱ «روزشمار تاریخ ایران» تألیف باقر عاقلی. فرهنگ معین روز مرگ مظفرالدین شاه را ۱۹۰۶/۱۳۲۴ می

نویسد]

محمدعلی شاه شتافت و عده ای از سران مشروطه در تبریز به دار آویخته شدند. قرارداد سری ۱۹۰۷ میان دولت روسیه و انگلیس بر سر تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و منطقه بی طرف، آزادیخواهان را علیه روس و انگلیس برانگیخت، حتی طرفداران این دو قدرت استعماری را در ایران، کاملاً سرخورده و خشمگین ساخت و سبب تمایل بخش بزرگی از آزادیخواهان به سیاست کشور آلمان گشت و موجب تأسیس احزاب ناسیونالیستی در ایران شد. به هر روی محمد علی شاه در مقابل قیام آزادیخواهان مقاومت نیاورد و با عده ای از نزدیکان خود به سفارت روس در زرگنده رفت و عملاً به دولت روسیه پناهنده شد.

اداره امور کشور به کمیسیون مجلس عالی سران مشروطه واگذار شد و در این کمیسیون به اتفاق آراء محمد علی شاه به علت فرار و پناهندگی به سفارت روس، از سلطنت خلع (۲۹ تیر ۱۲۸۸) و مجبور به ترک ایران شد. وی پس از هفتاد و پنج روز اقامت در سفارت خانه بیگانگان در ۷ مهر ۱۹۰۹/۱۲۸۸ خاک ایران را ترک کرد و به روسیه رفت.

احمد شاه قاجار

احمد شاه که نوجوانی دوازده ساله بود. چندبار سوار الاغ، پا به فرار گذاشت تا به سفارت روس، نزد پدر و مادرش در زرگنده برود؛ ولی او را درباریان دو باره به کاخ شاهی باز گردانند.^۲ وی چون هنوز به سن قانونی نرسیده بود، مدت پنج سال تحت نظر نایب السلطنه هائی که از جانب مجلس تعیین میشدند، سلطنت کرد.

کشورهای اروپائی خود را برای مقابله با جنگ مجهز میکردند تا چگونه در جنگ جهانی مشارکت کنند و یا بیطرف بمانند. اما درباریان ایران در تدارک جشن تاجگذاری بودند و تمامی فکر زمامداران فاسد و جاهل متوجه چراغانی و بر پا ساختن طاق نصرت بود.

جنگ جهانی اول

احمد شاه در تابستان ۱۹۱۴/۱۲۹۳ به سن قانونی رسید و در همین سال تاجگذاری کرد. شروع سلطنت او با آغاز جنگ جهانی اول مقارن افتاد. اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور سامانی نداشت. ارتش تزاری شمال ایران تا قزوین را زیر نفوذ خود داشت و انگلیس ها جنوب ایران تا اصفهان را در زیر تسلط خود داشتند. در جریان جنگ قوای عثمانی، متحد آلمان، از جانب مغرب وارد ایران شد.

دولت ایران اعلام بیطرفی کرد، اما از جانب روس و انگلیس پذیرفته نشد و در واقع قسمت اعظم خاک ایران در اشغال قوای نظامی بیگانه بود. در آغاز جنگ شیخ الاسلام عثمانی فتوای جهاد علیه انگلستان، فرانسه و روسیه را صادر کرد. یکی از مراجع بنام شیعه آن زمان، میرزا حسن شیرازی فتوای شیخ الاسلام عثمانی را تأیید کرد و محاربه با انگلیس و روسیه را برای شیعیان واجب شمرد. رقیب او آیت الله سید محمد کاظم خراسانی، یکی دیگر از مراجع بزرگ آن زمان به دولت ایران توصیه نمود تا به روس و انگلیس بپیوندد و فتوای علیه عثمانی و آلمان را صادر کرد. دو فتوای متضاد و متغایر از دو مجتهد طراز اول میان طلاب و روحانیون و هم چنین طرفداران این دو مرجع تقلید اختلاف ایجاد کرد و هر گروهی معجزه ای و شایعه ای پیرامون ولی نعمتان خود میساختند.

طرفداران آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی بر سر منابر میگفتند: امپراتور، مردم و ارتش آلمان مسلمان شده و سربازان بازوبند « لا اله الا الله محمد رسول الله » با خود حمل میکنند و تا آنجائی پیش رفتند که امپراتور آلمان را مروج و مدافع اسلام نامیدند و به امپراتور آلمان، ویلهلم دوم، عنوان

۲ [نگاه کنید به «تاریخ اوایل انقلاب مشروطه ایران» تألیف سید حسن تقی زاده، صفحه ۸۶ و یا کتاب

«سیمای احمد شاه قاجار» تألیف دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، نشر گفتار، صفحه ۲۳]

«حاج ویلهلم مؤید الاسلام» دادند و پادشاه مسلمانان خواندند.³

طرفداران آیت الله سید محمد کاظم خراسانی دولت و ملت مسلمان عثمانی را نجس می‌شمردند، ولی با افسران و عمال انگلیس ساعت‌ها در خانه خود به مشاوره و تبادل نظر می‌نشستند و مورد تحقیر و ایراد طلاب گروه مخالف قرار می‌گرفتند.⁴

دامنه این تبلیغات و طرفداریهای ابلهانه به ایران هم کشید و رجال سیاسی و نظامی به دو دسته تقسیم گردیدند. عده‌ای از رجال سیاسی و مذهبی به طرفداری آلمان و عثمانی مشغول شدند. شعرا در مدح امپراتور آلمان شعر گفتند. نویسندگان و روزنامه‌نگاران در ستایش جنگ علیه انگلیس و روسیه مقالات نوشتند. رجال سیاسی و ادبی در خواب، رویای رهایی ایران از شر روس و انگلیس را میدیدند و خلاصه فصل جدیدی در ادبیات سیاسی ایران مفتوح گردید.

تهدید روس و انگلیس به دولت، سبب مهاجرت جمعی از مجلسیان و تعطیل مجلس شد. در هجرت دولت آزاد ایران بوجود آمد و موجب از کار افتادن تمامی قوای کشور گردید.

بدینگونه در طول چهار سال از سلطنت احمد شاه، ایران در اشغال بیگانگان بود و نخست وزیران انتخابی او علناً به طرفداری از روسیه و به ویژه انگلیس مشهور بودند و معاهده‌ها و قراردادهای ننگینی امضاء کردند که به سبب تعطیل مجلس به تصویب نهائی نرسید، اما بعدها باعث گرفتاری ایران شد. استقلال سیاسی و ارضی ایران از جانب طرفین جنگ به وضوح نادیده گرفته میشد.

مستوفی الممالك نخست وزیر که مدافع بیطرفی ایران در جنگ بود در اثر فشار انگلیس و روس عزل و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما که مورد اطمینان دولت انگلیس بود نخست وزیر گردید. وی اعلام بیطرفی ایران را نادیده گرفت و مسبب موافقتنامه ژانویه ۱۹۱۶ شد، که ظاهراً سری بین روس و انگلیس بسته شده بود و این دو کشور را مجاز میساخت تا پس از پیروزی در جنگ، ایران را به نحوی بین خود تقسیم نمایند.

قبلاً در دوران محمد علی شاه قاجار و استبداد صغیر قرارداد سری دیگری بین روس و انگلیس بر سر تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ بسته شده بود. اما انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و نظر دولت جدید روسیه مبنی بر عدم دخالت در امور دیگران، مانع تقسیم ایران گردید.

ایران عملاً از دوران مظفرالدین شاه تا انقراض قاجاریه، به دو منطقه نفوذ تقسیم شده بود. در شمال ایران دیویزیون قزاق و در جنوب، بریگاد انگلیس با هزاران سرباز انگلیسی و هندی حضور داشتند. با انقلاب اکتبر، نیکلای دوم تزار روسیه مجبور به استعفاء شد. بلشویکها زمام امور روسیه را بدست گرفتند. انتشار خبر پیروزی کمونیستها در روسیه و انقراض سلطنت در آن کشور، ارتش اشغالی روسیه در ایران را دچار سردرگمی عمیقی کرد. عده‌ای از نظامیان روس به انقلاب کمونیستی پیوستند و عده‌ای به تزارها وفادار ماندند و در خاک ایران به فعالیت علیه دولت انقلابی روسیه مشغول شدند.

اعلامیه لنین رهبر انقلاب روسیه

لنین رهبر انقلاب روسیه، طی پیامی در ۲۵ آذر ۱۲۹۶ (۱۹ دسامبر ۱۹۱۷)، سیاست جدید دولت انقلابی روسیه در قبال کشورهای آسیائی و به ویژه ایران را بشرح زیر اعلام داشت:

«رفقا، برادران، وقایع عمده در خاک روسیه در جریان است؛ خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم ممالک دیگران شروع شده بود نزدیک است. سلطنت وحشیانه [تزارها] که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می‌شود ... حکومت مملکت در دست ملت است ... در این مقصود مقدس روسیه تنها

³ [کتاب «سیاحت شرق» خاطرات آیت الله آقا نجفی قوچانی، صفحه ۵۲۳]

⁴ [خاطرات آیت الله قوچانی، صفحات ۵۷۵ تا ۶۰۸ و کتاب «ایران در جنگ بزرگ» از احمد علی سپهر]

است ... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا [انگلیس] واقع شده بود بیرق انقلاب برافراشته ... سلطنت غارت و زور سرمایه داران منقرض گردید. مسلمانان مشرق، ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سباع حریص اروپا، زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال الاجاره از برای خود قرار داده و غارت گران جنگجویی خواهند ممالک آنها را تقسیم کنند!

ما اعلام می کنیم که عهدنامه سری راجع به تقسیم ایران، محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی (جنگ جهانی اول) خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می شود و حق تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تأمین خواهد گردید ... ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم، ما از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت را داریم».

اعلامیه لنین آشفتگی عمیقی در دیپلماسی ایران ایجاد کرد. بطوریکه دولت ایران با ناباوری و تردید به کاردار سفارت خود در پتروگراد مأموریت داد که توضیح بیشتری از دولت انقلابی روسیه بخواهد. در تاریخ ۲۶ دی ۱۲۹۶ / ۱۶ ژانویه ۱۹۱۸، نامه ای به امضای تروتسکی رئیس کمیساریای دولت شوروی به کاردار سفارت ایران در پتروگراد به شرح زیر تسلیم گردید:

«نظر به اینکه ملت ایران از وضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس و انگلیس مردد است، با نهایت احترام به نام حکومت جمهوری روسیه، مراتب ذیل را به استحضار خاطر شریف می رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین المللی که در کنگره دوم کمیسرهای ممالک روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است، شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می دارند که معاهده فوق الذکر نظر به اینکه علیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده، به کلی ملغی و تمام معاهدات سابق و لاحق آن نیز که هر جا حیات ملت و آزادی و استقلال ایران را محدود نماید از درجه اعتبار ساقط خواهد بود. در خصوص تعدیات دستجاتی از قشون روس که هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده اند، باید خاطر نشان شود که این ترتیبات بر خلاف اراده و میل ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از سربازان و سوء نیت ضد انقلابی فرماندهان ایشان است. شورای کمیسرهای روسیه آنچه در حیز قدرت دارد به استخلاص ایران از مأمورین تزار و سرمایه داران امپراطوری خود که هم دشمن ملت ایران و روسیه می باشند مبذول داشته، تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه نا مشروع نسبت به ملت ایران شده اند مجدانه موافق قوانین انقلابی [دولت روسیه] تنبیه خواهد کرد و در زمینه روابط بین المللی با همه امکانات جدیت خواهد کرد که به تخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت حاصل کند.

صمیمانه امیدوارم موقع آن نزدیک شده باشد که ملل دنیا، حکومتهای خود را به جلوگیری از تجاوزات نسبت به ملت ایران وادار و موانع توسعه قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع نمایند. بهر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می داند که مبنی بر تعهداتی به رضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد.^۵»

انتشار متن اعلامیه لنین و نامه تروتسکی به کاردار سفارت ایران در پتروگراد و آنگاه انتشار متن تمامی قراردادهای سری بین حکومت تزاری روسیه و امپراتوری انگلیس، توسط دولت انقلابی روسیه، سبب خشنودی نیروهای آزادیخواه و مترقی در ایران گردید و بیش از پیش برای دولت انگلیس و عمال او در ایران، رسوائی بوجود آورد و سبب مشکلات فراوانی برای هدفهای استعماری انگلیس در

۵ [نقل از کتاب «روزشمار تاریخ ایران» تألیف باقر عاقلی، جلد اول، صفحه ۳۶۸ تا ۳۶۹. ترجمه متن هر دو

نامه بسیار نارسا و به انشای آن زمان است، با این حال مطالعه آن خالی از فایده نیست]

ایران شد.⁶

اتحاد جماهیر شوروی در اعلامیه ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ رسماً الغای کلیه امتیازات و حقوقی که روسهای تزاری به زور از ایران گرفته بودند اعلام داشت و در اعلامیه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ دولت شوروی مفاد اعلامیه های قبلی خود را تکرار و طرح قراردادی حاوی الغای امتیازات تزاری و کاپیتولاسیون و انصراف از دریافت قروض و تحویل راهها و خطوط آهن و تأسیسات بندری را به دولت ایران پیشنهاد کرد و چندی بعد طبق قرارداد جدیدی در ۱۹۲۱ مناسبات ایران و اتحاد جماهیر شوروی دوستانه و صلح آمیز گردید.

جنگ جهانی اول که بر سر تقسیم مستعمرات و تحصیل منافع و امتیازات میان امپراتوری های اروپائی در گرفته بود با پیروزی انگلیس و فرانسه خاتمه یافت. امپراتوری عثمانی از هم پاشیده شد و کشورهای سوریه، لبنان، عراق، عربستان سعودی، کویت و عده ای شیخ نشین در اطراف خلیج فارس و مرزهای ایران بوجود آمد که رسماً دست نشانده فرانسه و انگلیس گردیدند.

پیروزی انقلاب کمونیستی و اعلام سیاست دوستانه دولت انقلابی روسیه با ایران، سبب دغدغه خاطر انگلیسی ها گردید و احتمال نشر و نفوذ عقاید انقلابی در خاورمیانه و آسیا خواب راحت را از آنان ربود. سیاست جدید انگلیس بر آن بود که گردا گرد اتحاد جماهیر شوروی حصارى از دولتهای قوی و نزدیک به خود که مانع از توسعه عقاید کمونیستی گردد، در اطراف روسیه به وجود آورد. در ترکیه آتاتورک جمهوری ترک جوان را بوجود آورد و عراق هم تحت قیمومیت انگلیس در آمد. اما در ایران که به دروازه های شبه قاره هند نزدیک تر و علاوه بر آن نابسامانی های اقتصادی و سیاسی عمیق تر و بویژه ضعف حکومت مرکزی در اداره کشور به چشم میخورد، ایران را به شدت برای پذیرفتن عقاید و آراء سوسیالیستی آماده ساخته بود. بویژه که آزادیخواهان و اندیشمندان ایرانی مفتون انقلاب و دگرگونیهای روسیه شده بودند که در ادبیات سیاسی آن زمان ایران انعکاس عمیقی پیدا کرد.

علی دشتی که روحی حساس، ملتهب و عاصی داشت تحت تأثیر اعلامیه های صلح جویانه لنین رهبر انقلاب اکتبر روسیه و اندیشه های آزادیخواهانه ملی که آن زمان فضای جامعه ایرانی را لبریز ساخته بود، در کتاب «ایام محبس» شیفتگی خود را از اصول سوسیالیسم پنهان نداشت و با شوریدگی نوشت:

«ای بشر دوست ها، به نام عقل و انصاف، به نام سعادت بشر، به نام آسایش گیتی به این تمدن ننگین تر از توحش خاتمه دهید. اشک برای دنیا بس است. فضای آسمان برای طنین ناله های بشریت کوچک است.

تا کی میلیون ها فرزند آدم در زیر طبقات زغال سنگ، در زوایای ظلمت زده مؤسسات صنعتی مصدوم شوند تا بر عده کیسه های طلایی يك نفر حریص افزوده گردد، میلیون ها خانواده با گرسنگی و پریشانی زندگی کنند، تا جنون تجمل و خود پسندی این مجسمه های غرور و نخوت سیراب شود.

ای ماشین های فلسفه باف، ای دماغ های جامد، ای مزدورهای سعادت دیگران، ای شمایی که به قوه الفاظ مجوف [میان تهی]، اصول سوسیالیسم را مخالف عمران و تکامل تمدن می دانید، بس است. يك قدری عمیق شوید، به فلسفه حیات و منتهاالیه زندگانی فکر کنید⁷»

دشتی شیفتگی به لنین و سوسیالیسم را هیچگاه فراموش نکرد و در جلسات علنی مجلس شورای ملی در خطابه های خود از انقلاب سوسیالیستی با اشاره به نیکی یاد می کرد. در ۱۶ بهمن ۱۳۲۰ در

⁶ [اعلامیه لنین در میان روشن بینان جامعه آن زمان ایران تأثیر عمیقی گذاشت. کسروی در سخنرانی خود به مناسبت «یکم دیماه» روز کتاب سوزی در سال ۱۳۲۳ می گوید: «لنین آن مرد دادگر رشته کارهای کشور بزرگ روس را به دست گرفته یکی از دادگریهایش این می بود که ایران آزاد گردد و سپاه روس پس از ده سال بودن و نشستن از ایران بیرون روند» صفحه ۱۵ چاپخانه پیمان]

⁷ [کتاب «ایام محبس»]

بیست و دومین جلسه دوره سیزدهم مجلس پس از سرزنش‌های که بر رضا شاه روا می‌داشت گفت: «امروز قرن بیستم است. مخصوصاً که يك طرف کشور ما انقلاب سوسیالیستی قسمتی از دنیا را اداره میکند». او احترام خود را به «لنین» آشکارا میان دوستان بیان می‌داشت و حتی وی را در کتاب ۲۳ سال «قوی‌ترین مرد قرن بیستم» می‌نامد و «لنین» را از نظر پایداری و استقامت در رسیدن به هدف و منظور خود هم طراز رسول‌الله توصیف می‌کند.

یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که آن زمان اندیشه‌های سوسیالیستی و یا به قول دشتی «حق و عدالت» خواهی در میان اندیشمندان و انقلابیون صدر انقلاب ملی مشروطه ایران و سپس پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رسوخ چشمگیری داشت و احزابی چون «سوسیال دموکرات»، «حزب اتفاق و ترقی» و «جمعیت ترقیخواهان» همگی اهداف سوسیالیستی و یا شبه سوسیالیستی داشتند. نخستین حزبی که در ایران تشکیل شد، اندیشه‌های سوسیالیستی داشت و محمد امین رسول زاده از سران آن بشمار می‌رفت. این حزب وکلای نیز مانند تقی زاده و سلیمان میرزا اسکندری در مجلس شورای ملی داشت.⁸

وثوق الدوله عامل انگلیس؟!!

در ۲۵ تیرماه ۱۲۹۷ (۱۹۱۷) عده‌ای از روحانیون به دسیسه و تحریک عمال انگلیس در ایران، از آن جمله سید حسن مدرس، در شاه عبدالعظیم تحصن اختیار کردند و با تشکیل جلسات و ایراد سخرانی از احمد شاه عزل صمصام السلطنه را از رئیس‌الوزرائی خواستار شدند. همراه با روحانیون، بازاریان و اصناف تهران دکانهای خود را بستند و ضمن تظاهرات، برکناری صمصام السلطنه را تنها شرط باز کردن دکان‌های خود اعلام نمودند.⁹

تمامی این زمینه‌سازیها نتیجه تمهیداتی بود که طرفداران سیاست انگلیس با رضایت و همکاری احمد شاه بوجود آورده بودند، تا میرزا حسن وثوق الدوله را که از عمال انگلیس بود به رئیس‌الوزرائی برسانند و احتمالاً از این موضوع صمصام السلطنه آگاه بود. احمد شاه در ۲۶ تیرماه ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) صمصام السلطنه را عزل و وثوق الدوله را بنا به تقاضای سید حسن مدرس و عده‌ای از روحانیون بر نفوذ به رئیس‌الوزرائی منصوب کرد.

صمصام السلطنه بدون توجه به عزل خود و بر خلاف میل انگلیسیان دستور داد حکومت نظامی را لغو کنند و قرارداد کاپیتولاسیون را که الغای آن از جانب دولت انقلابی شوروی اعلام شده بود و هنوز دولت انگلیس آن را لغو نکرده بود و بر اجرای آن پا فشاری داشت، غیر قانونی اعلام کرد. وثوق الدوله در ۶ مرداد ۱۲۹۷ رسماً کار خود را آغاز کرد و از ورود صمصام السلطنه که خود را هنوز نخست وزیر و کابینه خود را قانونی می‌پنداشت به مقر دولت جلوگیری نمود.

میرزا حسن خان وثوق الدوله، که از اشراف قاجاریه و از رجال پر قدرت سیاسی وقت بود، با توافقی پنهانی با انگلیس‌ها در پی تأمین نظریات دولت انگلیس بر آمد. وی در اول فرودین ۱۲۹۶ (۲۱ مارس ۱۹۱۷) تشکیل بریگاد تفنگداران انگلیس را در جنوب ایران به رسمیت شناخت و تمامی اعلامیه‌ها و نامه‌های رسمی حکومت انقلابی روسیه را در قبال ایران، نادیده شمرد و در حفظ منافع انگلیس در ایران جدیت صمیمانه‌ای نشان داد.

دولت وثوق الدوله بر سرکار بود که جنگ جهانی در ۲۲ آبان ۱۲۹۷ (۱۹۱۹) بطور رسمی پایان یافته اعلام گردید. دولت فرانسه از طریق سفارت خانه خود در تهران پایان جنگ جهانی و شکست آلمان و عثمانی را اعلام کرد و قوای عثمانی از ایران خارج شد، ولی قوای نظامی انگلیس نه تنها از ایران

⁸ [مراجعه کنید به کتاب «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» از فریدون آدمیت و

«مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران» به کوشش منصوره اتحادیه]

⁹ [کتاب «روز شمار تاریخ ایران»، جلد اول، صفحه ۹۱]

خارج نشد، علاوه برین وثوق الدوله پنهانی با انگلیسیان در تهیه و نوشتن يك معاهده جدیدی بود که در عمل نه تنها کاپیتولاسیون را تأیید و تثبیت میکرد، بلکه به صورت رسمی ایران را در ردیف مستعمره های انگلیس قرار میداد و بالاخره در ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ (۹ اوت ۱۹۱۹) وثوق الدوله طی اعلامیه ای امضای قرارداد بین ایران و انگلیس را فاش ساخت.

مجلس به علت عدم حضور نمایندگان تعطیل بود و قرارداد بین وثوق الدوله و وزیر مختار انگلیس سر پرسی کاکس به امضاء رسید. به همین دلیل در تاریخ ایران این قرارداد به قرارداد وثوق الدوله - کاکس معروف است. متن قرارداد با زیرکی خاصی نوشته شده بود و جابجا از استقلال ایران هم گفتگو میکرد. اما تمامی مسائل مالی و نظامی ایران دربست در اختیار دولت انگلیس قرار میگرفت. طبق مواد این قرارداد ارتش، ژاندارمری و دیویزیون قزاق متحدالشکل میشدند و در ضمن دولت انگلیس به ایران دو میلیون لیره انگلیس وام میداد.

وثوق الدوله به بهانه مساعده مالی، ارتش و مالیه مملکت را در اختیار بریتانیا گذاشت و در واقع به اجراء قرار داد شروع کرد. بریتانیا غیر از پرداخت وام دو میلیون لیره ای، مبلغ کلانی هم به عنوان هدیه به وثوق الدوله و دیگر دست اندرکاران قرارداد پرداخت کرد.¹⁰

احمد شاه به فرنگ رفت و مدتی هم مهمان دولت فخریه انگلیس بود. مخارج سفرهای احمد شاه و حتی حقوق ماهیانه وی از محل همان قرضه و وام انگلیس پرداخت میشد. احمد شاه بخاطر این خوش خدمتی وثوق الدوله، با همه مخالفت‌های که مفاد قرارداد در عامه ایرانیان ایجاد کرده بود، زمامداری وثوق الدوله را تمدید می کرد و به او فرصت میداد تا قرارداد ننگین وثوق الدوله - کاکس صورت اجرائی بگیرد!

درخواست های دولت جدید شوروی برای عقد قرارداد صلح و پیشنهادهای جدید همکاری دوستانه آنان عمداً از جانب وثوق الدوله بی جواب می ماند و حاضر به مذاکره با دولت شوروی نمی شد و حتی وثوق الدوله کنسول قبلی از جانب دولت تزاری در ایران را هنوز به رسمیت می شناخت و کنسول جدید دولت انقلابی را فاقد صلاحیت می دانست. قزاقهای روسیه تزاری ساکن در مناطق شمالی ایران به طرفداری از تزارها، کنسول دولت انقلابی را که راهی تهران بود و حاضر به هرگونه مصالحه و قرارداد جدیدی به نفع ایران بود، به اشاره انگلیس و موافقت وثوق الدوله دستگیر و در ساری تیرباران کردند.

دولت آمریکا توسط وزیر مختار خود در ایران به انعقاد قرارداد وثوق الدوله - کاکس شدیداً اعتراض کرد و حتی معادل دویست هزار تومان مواد خوراکی که بطور کمک رایگان ماهیانه به دولت ایران میداد، در اعتراض به قرارداد وثوق الدوله قطع کرد.

انتشار اعلامیه وثوق الدوله و متن قرارداد وی با کاکس، آتش شورش و مخالفت علیه وثوق الدوله را در سراسر ایران شعله ور گردانید و بخصوص در میان نظامیان آزادیخواه و استقلال طلب آنچنان تأثیر ناگواری گذارد که حتی سرهنگ فضل الله خان آق اولی یکی از افسران میهن دوست ژاندارمری در اعتراض به این قرارداد خفت بار که متضمن تحت الحمایگی ایران توسط انگلیس بود، در دفتر فرماندهی و در مقابل چشمان افسران و سربازان، با هفت تیر خود، انتحار کرد. عمل شجاعانه او سبب بیداری جنبش ضد استعماری در میان قزاقان و قوای نظامی کشور شد. بویژه آن که در اثر تبلیغات آلمان در حین جنگ جهانی اول، اندیشه های ناسیونالیستی و ضد انگلیسی رونق دو باره ای

10 [برای اطلاعات بیشتر در مورد قرارداد وثوق الدوله - کاکس و میزان رشوه وزراء و متن قرارداد مراجعه کنید به کتاب «سیمای احمد شاه قاجار» از استاد دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی و یا کتاب «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه» تألیف و نگارش حسین مکی]

سقوط قاجاریه و به قدرت رسیدن رضا شاه

اوضاع اقتصادی کشور به سبب هجوم قوای خارجی و زدن خوردهای آنان در محدوده سرزمین ایران در دوران جنگ جهانی اول و خرابیهای ناشی از شورشهای ضد دولتی در نواحی مختلف کشور به وخامت کامل گراییده و زندگی مردم را به فلاکت و نیستی کشانده بود. خزانه کشور تهی بود. میلیونها قرض خارجی وجود داشت. کشاورزی راكد و هزینه زندگی سرسام آور شده بود. قحطی، گرسنگی و بیماری سراسر کشور را فرا گرفته بود. حتی دولت قادر نبود حقوق ناچیز ماهیانه افراد ژاندارمری و قزاق را که تعداد زیادی هم نبودند بپردازد و حقوق آنان مدتها بود که پرداخت نشده بود.

در چنین دورانی، علیه حکومت قاجارها و دولت های دست نشانده خارجی، نهضت های آزادیخواهانه جنگل در گیلان، قیام خیابانی و لاهوتی در تبریز و قیام محمد تقی خان پسیان در خراسان به وجود آمد.

سران و یا اعضاء پر نفوذ اکثر قیامهای نامبرده فرماندهان نظامی و ژاندارمری بودند که در عمق وجود خود میل داشتند بر خرابه های کشور، دولتی آزاد ایجاد نمایند و میهن خود را از شر دخالت خارجیان رها سازند. در اغلب نواحی کشور ایلات و عشایر سر به شورش برداشتند و در حقیقت در تمامی سر زمین ایران نا امنی و هرج و مرج به وجود آمده بود. عامه مردم و هم چنین رجال نظامی و سیاسی، حتی طرفداران ادامه پادشاهی قاجاریه، عمیقاً ضرورت برقراری يك قدرت مرکزی را در ایران احساس می کردند و از هر نظر توده ایرانی آماده پذیرش روی کار آمدن يك دولت مقتدر و متمرکز ملی بود. شاه مشروطه و دولت مشروطه در این زمان تنها جنبه تشریفاتی داشت و بازیه ای در دست دولت استعماری بریتانیا بود.

احمد شاه که در سفر اروپا بود، پس از زیارت نجف و کربلا از راه خرمشهر وارد ایران شد و پس از چند روز در اثر فشار مخالفین و مقاومت آزادیخواهان و استقلال طلبان، وثوق الدوله مجبور به کناره گیری از پست رئیس الوزرائی شد و میرزا حسن خان مشیرالدوله به رئیس الوزرائی منصوب گردید. وی برای تأمین آرامش طی اعلامیه ای، لغو یا تصویب قرارداد وثوق الدوله را بستگی به نظر مجلس شورای ملی دانست. این اعلامیه مورد قبول آزادیخواهان قرار نگرفت و مشیرالدوله استعفاء داد و سپهدار رشتی رئیس الوزراء شد و او هم نتوانست در مقابل هرج و مرج و آشوبی که در سراسر کشور به علت عدم کفایت شاه و رجال درباری ایجاد شده و مشکلات اقتصادی و سیاسی فراوانی را به همراه آورده بود تاب بیاورد و از همه مهم تر نتوانست امنیت و آرامشی در کشور ایجاد کند و بالاخره در ۲۵ دی ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) استعفای خود را تسلیم احمد شاه کرد.

احمد شاه نخست به میرزا حسن مستوفی الممالك و سپس میرزا حسن مشیرالدوله و آنگاه عبدالمجید میرزا عین الدوله پیشنهاد رئیس الوزرائی کرد و همه آنها از قبول این مسئولیت سر پیچیدند و بالاخره سپهدار رشتی مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد. تشکیل کابینه وی ۲۶ روز طول کشید. زیرا هیچکدام از رجال سیاسی حاضر به قبول پست وزارت در آن دوران پر التهاب نشدند. به هر روی وی موفق شد پس از ۲۶ روز مطالعه و بحث و گفتگو در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ هیئت وزیران خود را به احمد شاه معرفی و شروع به کار کند.

يك روز بعد، در ۲۹ بهمن ۱۲۹۹ بریگاد قزاق زیر فرماندهی رضاخان میرپنج که در مأموریت های نظامی در نواحی مختلف کشور موفقیت هایی به دست آورده بود و تازه پیروزمندانه از سرکوب جنگلیان از شمال کشور به قزوین وارد شده بود، به سمت تهران حرکت کرد. در همان روز احمد شاه هیئتی را عازم کرج کرد تا از ورود قوای قزاق به تهران جلوگیری کند. اما رضا خان میر پنج تصمیم خود را

گرفته بود و حرکت به سوی تهران را ادامه داد و در دوم اسفند ۱۲۹۹ در شاه آباد تهران اردو زد. در همین روز ادیب السلطنه معاون رئیس الوزراء و رئیس دفتر احمد شاه برای مذاکره به شاه آباد رفتند و پس از ملاقات با رضاخان هر دو بازداشت گردیدند.

سید ضیاء الدین طباطبائی مدیر روزنامه «رعد»، یک جوان سی و دوساله ماجراجو که اشتها داشت با سفارت انگلیس رفت و آمدهای وسیعی دارد، یکباره عبا و عمامه خود را تبدیل به سرداری و کلاه پوستی نمود و با مقدار زیادی پول نقد که از سفارت انگلیس دریافت کرده بود به شاه آباد نزد رضا خان میرپنج رفت و به او پیوست. او در شامگاه همان روز برای قزاقان نطق مهیجی ایراد کرد و سپس به هریک از افراد و نفرات سه ماه حقوق عقب افتاده قزاقان پرداخت شد و بریگاد قزاق به سمت تهران حرکت کرد.

در سپیده دم سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) قوای قزاق به فرماندهی میر پنج رضاخان، فرمانده تیپ همدان وارد تهران شد و تمامی ادارات دولتی و مراکز حساس شهر را متصرف گردید. سفارتخانه ها محاصره و کلیه زندانیان سیاسی آزاد شدند. تیر اندازی برای ارباب مردم تا ظهر ادامه یافت و از طرف رضاخان یک اعلامیه در ۹ ماده صادر و بموجب همین اعلامیه حکومت نظامی اعلام گردید. «سروصداها زود خوابید و همه چیز آرام گرفت... بعدها که [یدرم] برای دوستانش جریان آن شب را تعریف میکرد، میگفت: آن شب رضا خان میر پنج به ما افسران آتریاد تهران که در محوطه ارکان حرب جمع شده بودیم گفت «من از طرف خدا مأمورم که ایران را نجات بدهم»^{۱۲}»

کودتا بدون اطلاع احمد شاه و دربار او انجام گرفت. اما سفیر و مأمورین عالی رتبه انگلیس در ایران و بویژه ژنرال ادموند آیرون سایید فرمانده قوای انگلیس در ایران از آن کاملاً با خبر بوده و کودتا طبق نقشه وی انجام گرفت. ژنرال آیرن سایید قبل از اینکه با رضا خان میر پنج پیرامون کودتا صحبتی کند، انجام کودتا را نخست با سر لشکر محمد خان نخجوان (امیر موثق) در میان گذاشته بود، اما وی به آیرن سایید چنین پاسخ داده بود که این «کار رضا خان است، به او مراجعه کنید»^{۱۳} «به نظر میرسد که دولت و وزارت خارجه و سازمانهای جاسوسی انگلیس مستقیماً در به قدرت رسیدن رضا خان میر پنج نقشی نداشتند.

قبلاً برخی از طرفداران قرارداد وثوق الدوله - کاکس که از مخالفت افکار عمومی برآشفته شده بودند در فکر کودتا بودند تا بلکه کودتاجیان بتوانند مواد قرارداد را عملاً اجرا کنند. «میگویند این فکر مرحوم نصرالدوله [فیروز] بود که با شتاب از فرنگ به ایران برگشت. ولی مرحوم سید ضیاء الدین، که با وزیر مختار انگلیس دوست و محرم بود و طرح قرارداد را با یکدیگر ریخته و به وثوق الدوله تقریباً تحمیل کرده بودند، پیش دستی کرده و خود جانشین نصرالدوله شد و از همین روی پس از دریافت فرمان نخست وزیری اقدام به لغو قرارداد کرد و راه ارتباط با دولت شوروی را نیز باز کرد.»^{۱۴}

بطورکلی می توان گفت بدون کمک فکری و مالی انگلیسی ها کودتای سوم اسفند نمی توانست به مرحله اجراء درآید و پیروز گردد. فراموش نکنیم که روح جامعه آن روز ایران، آماده پذیرش یک نظم متشکل اجتماعی - سیاسی بود و چه انگلیسی ها می خواستند و چه نمی خواستند، رضاخان میرپنج

۱۲ [یادواره یک بچه قزاق، نوشته سرتیپ محمد آیرملو، صفحه ۲۸]

۱۳ [یادواره یک بچه قزاق، خاطرات تیمسار محمد آیرملو، چاپ نخست، صفحه ۴۳. امیر موثق بزبان روسی و فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و افسر با سواد بود که در دانشکده های روسی تزاری آموزش یافته بود]

۱۴ [کتاب «پنجاه و پنج» تألیف علی دشتی تاریخ انتشار ۱۳۵۵، این کتاب به تصدیق خود علی دشتی در مقدمه کتاب «یادداشت های پراکنده از اشباح گذشته» است که به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت سلسله پهلوی تألیف و در همان سال منتشر شد. این کتاب اخیراً مشترکاً وسیله انتشارات مهر در کلن و البرز در شهر فرانکفورت آلمان منتشر شده است]

یا یکی از میرپنج های دیگر، کودتا می کرد. اما عملی کردنش جز با حمایت مقامات سیاسی و نظامی انگلیس میسر نبود. زیرا انگلیسیان علاوه بر قوای نظامی خود در ایران، منابع مالی کافی داشتند و از نفوذ سیاسی فراوانی برخوردار بودند.¹⁵

يك حکومت مقتدر مرکزی در ایران با هدفهای سیاسی و نظامی دولت انگلیس سازگاری کامل داشت. زیرا نمایندگان پارلمان انگلیس، با ادامه اشغال ایران وسیله قوای نظامی انگلیس به سبب وضع اسف بار اقتصادی بریتانیا پس از جنگ جهانی اول، موافق نبوده و مخارج آن را تصویب نمی کردند. بعلاوه دولت انقلابی اتحاد شوروی در نخست آنچنان مشغول مسائل داخلی خود بود که هیچ خطری از جانب روسیه برای کشورهای تحت استعمار انگلیس وجود نداشت.

رضاخان میرپنج با کمک مالی و فکری انگلیسی ها کودتا کرد، ولی تصور این که گماشته انگلیسی ها بود، به سبب عدم وجود سند تاریخی قابل اطمینان، تصویری عبث و بیهوده است. زیرا رضا خان يك روز پس از کودتا با همه التماس های وزیر مختار انگلیس و توصیه های رجال سیاسی ایران، سفارت انگلیس را که رجال سیاسی به آن پناه برده بودند، محاصره کرد و آنقدر سخت گرفت که متحصنین از سفارت با خواری و خفت خارج شدند و دیگر تا به امروز این عمل شرم آور تکرار نشد. رضاخان طبق فرمان احمد شاه عنوان «سردار سپه» یافت و تمامی دولتهائی که با رعایت ظواهر مشروطه از طریق مجلس به ریاست وزرائی انتخاب می شدند وی را به عنوان وزیر جنگ در کابینه خود وارد می نمودند.

آزادخواهان و همچنین نمایندگان در مجلس کودتا را به عنوان يك «حادثه شوم» و حتی «حکومت سید ضیاء الدین [طباطبائی مدیر روزنامه رعد] را کابینه سیاه» می نامیدند و در مجموع مردم نظر خوبی نسبت به عاملین کودتا ابراز نمی کردند.

نظر علی دشتی بعنوان شاهد کودتا قابل ذکر است. وی مینویسد: «وجود سید ضیاء الدین در رأس کودتا، همه را بدبین کرد. زیرا او را عامل انگلیس و حتی مزدور سیاست انگلیس میدانستند... مخصوصاً که مجری نظامی آن افسری بود قزاق و مردم او را نمی شناختند و اصولاً قزاقخانه که بر اثر شکست ایران بر ایران تحمیل شده بود يك عامل بیگانه به شمار میرفت. این موج ناخشنودی حتی بعد از سقوط کابینه سید ضیاء الدین بر قرار و باقی مانده بود. مخصوصاً که مجری آن به عنوان وزیر جنگ و فرمانده بریگاد قزاق باقی مانده بود و کابینه های قانونی جرأت کنار گذاشتن وی را نداشتند.»¹⁶

سردار سپه «يك سرباز ساده سوادکوهی» بود که نه از خانواده های اشرافی و نه از خوانین محلی به شمار میرفت، «خود این واقعیت که مردی بدون تکیه خانوادگی و ثروت و بدون تحصیل در مدارس نظام روسیه و حتی بدون دانستن زبان روسی از سربازی به درجه سرتیپی برسد؛ دلیل بر همت بلند و نشانه لیاقت و انجام دقیق وظایف سپاهیگریست. به اعتراف و تصدیق تمام آن کسانی که دوره جوانی او را بخاطر دارند، افسری بود دقیق و وظیفه شناس، جدی و با اهتمام که سرسوزنی مسامحه و اهمال را در کارهای اداری جایز نمی شمرد. خود او روزی برایم [علی دشتی] نقل کرد که پس از انقلاب روسیه و سرنگون شدن حکومت تزاری به دست و پا افتادم که به فرماندهی افسران روسی در قزاقخانه خاتمه داده شود و در این باب حتی نزد مدرس که آن وقت مرکز مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و صاحب نفوذ بود رفتم و این مطلب را با وی در میان نهادم اما مدرس از قبول و تصدیق رای من سرباز زد... و افزود که هنوز معلوم نیست کار انقلاب روسیه بکجا می انجامد. اگر قوای شورشی

15 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب های «رضا شاه، از تولد تا سلطنت» تألیف دکتر رضا نیازمند. از انتشارات بنیاد مطالعات ایران. «نا گفته های عصر دو پهلوی» از نجفقلی پسیان. «ملکه پهلوی» خاطرات تاج الملوك همسر اول رضا شاه، و «کهن دیارا» خاطرات فرح پهلوی]

16 [کتاب «پنجاه و پنج» اثر علی دشتی]

[بلشویکها] مغلوب و مجددا رژیم تزاری در روسیه مستقر شود تفاهم ما با آنان دشوار میشود...». علی دشتی خاطره ای دیگر تعریف می کند که راز موفقیت رضا خان را در آن روزهای بحرانی بیشتر نمایان میکند: «در سیر زندگانی اجتماعی و سیاسی خود مردی به وطن پرستی رضا شاه ندیده ام. علاقه او به سرزمین پدری از حد متعادل و معقول خارج شده و حتی شیوه تعصب پیدا میکرد. رضا شاه ناراحت و خشمگین میشد، اگر میگفتند سویس بیش از ایران دریاچه دارد».

رضا خان سردار سپه این آرزو را در سر می پروراند که ارتش را از چنگ افسران روسی نجات دهد و چنانچه خود به علی دشتی گفته بود تصمیم قاطع داشت تا «به حکومت مرکزی معنی حقیقی آنرا باز گرداند». به همین دلیل در اعلامیه مشهور خود در جواب مخالفین کودتا با افتخار خود را عامل کودتا معرفی کرد و گوشزد نمود که «کودتا کار سیاست بافان و همکاران بیگانگان نیست، بلکه عمل قهرمانانه سرباز رشیدیست که میخواهد» به نابسامانیهای دولت مرکزی پایان دهد. آنروزها هر کس، حتی مخالفین کودتا، به دیدن سردار سپه می رفت از «دفتر این افسر رشید و مصمم»، امیدوار و راضی بیرون می آمد و «گرمی و نیروی خاصی در خود احساس» میکرد. «دریچه ای گشوده» می شد و «فروغ امیدی» تابیدن میگرفت. ظاهراً مخالفین کودتا آهسته آهسته بر این باور بودند که «دوره خواری و ناتوانی و بیماری ایران سپری شده است. ایران مرد خود را یافته است و این احتمال قوت میگرفت که در بزنگاه تاریخ قرار گرفته» است. دشتی می نویسد: «این مرد چهل و چند ساله که تا چند روز قبل او را افسری حادثه جو می پنداشتم اینک می خواهد تاریخ را ورق زند و صفحه تازه ای در آن بگشاید. در ذهن تخیل زای و پوینده ام دورنمای اردشیر بابکان و نادرشاه افشار پدیدار شده بود... این تغییر حالت و اتخاذ روش مثبت به من اختصاص نداشت. هر اندیشمند اصلاح طلب که از اوضاع تباه آنروز به تنگ آمده بود، نه سیاست بافان و فرصت جویانی که نان را به نرخ روز میخوردند، از نزد سردار سپه دگرگون بیرون می آمد.¹⁷»

سردار سپه «با اختصاص درآمد انحصار تریاک به قزاقخانه در صورتیکه سایر مستخدمین [دولت] دو ماه و سه ماه به حقوق خود نمی رسیدند» به سازماندهی ارتش جدید ایران مشغول شد. سپس شروع به خلع سلاح عشایر و ایلات و سرکوبی شورشیهای محلی کرد و این کار سبب اعتبار و اقتدار وی شد. ملت ایران که از نابسامانیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی و از همه مهمتر عدم امنیت اجتماعی به جان آمده بود، از نتایج کودتا و سرکوبی قیامها به گرمی استقبال کرد. نه تنها عامه مردم، بلکه نیروهای مترقی مثل حزب سوسیالیست ایران، با سرانی چون سلیمان میرزا اسکندری و عده ای از روزنامه نگاران و روشنفکران آن دوران چنین تصور میکردند که کشور برای رهایی از این آشفتگی ملی، نیازمند یک دولت مقتدر مرکزی است که متکی بر ارتش نیرومند باشد، تا بتواند نظم و امنیت و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را اجراء نماید.

کودتا شیپور انقراض سلسله قاجاریه را به صدا در آورده بود. در میان رجال سیاسی و نظامی هنوز کسانی بودند که دولت مقتدر مرکزی را آرزو داشتند ولی انقراض سلطنت احمد شاه را تأیید نمی کردند.

زندگی دشتی در کودکی و جوانی

«علی دشتی در فرودین ماه ۱۲۷۴ [۱۸۹۵ میلادی] شمسی در شهر کربلا از شهرهای عراق عرب پای به جهان نهاد. او فرزند شیخ عبدالحسین دشتی است و نوه آخوند ملا عباس دشتی که از روحانیان مشهور خطه دشتی بوده اند.

جد دشتی آخوند ملا عباس در سن ۲۵ سالگی به عراق عرب عزیمت کرد و برای تحصیل علم در شهر کربلا سکونت گزید و همان جا با زنی از خاندانی ایرانی و روحانی ساکن کاظمین ازدواج کرد و تنها یک فرزند، شیخ عبدالحسین، حاصل این ازدواج است.

آخوند ملا عباس که مجاور اعتاب مقدسه کربلا شده بود، در زمره روحانیان صاحب عنوان شناخته آمد. تنها فرزند آخوند ملا عباس، شیخ عبدالحسین دشتی نام دارد که در کسوت روحانیت بود و مراتب علمی را تا سطح دوم گذرانید و سپس در همان کربلا با زنی به نام مریم از خاندان های روحانی دشتی ساکن کربلا ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج ۳ پسر و ۲ دختر بود که بزرگترین آنها علی دشتی و دو پسر دیگر محمد دشتی و عبدالله دشتی نام دارند...

دشتی تحصیلات ابتدای خود را در مکتب های قدیمی کربلا گذرانید و سپس به حوزه علمیه کربلا و نجف پیوست. فقه و اصول را در محضر حاج سید حسین فشارکی از مجتهدان بزرگ آن حوزه فرا گرفت و کفایه مرحوم آخوند را نزد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی بی پایان برد.

او در سن ۲۴ سالگی و در اواخر جنگ بین الملل اول (پاییز ۱۲۹۷) [احتمالاً پس از فوت پدر] همراه خانواده به ایران آمد و حدود یک سال در صفحات دشتی و دشتستان اقامت گزید و بیشتر این ایام در منزل داماد پدرش آیتة الله شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی، پرچمدار مبارزه علیه دولت استعمارگر انگلستان در جهاد مردم تنگستان، دشتی و دشتستان بسر می برد. سپس به شیراز آمد و به دعوت آية الله حاج شیخ یوسف حدائق شیرازی نماینده دوره اول مجلس شورای ملی و همدوره تحصیلی شیخ محمد حسین مجاهد برازجانی، در شیراز اقامت گزید و پس از دو ماه توقف، راهی اصفهان شد و با سید محمد باقر درچه ای که از عالمان آزاده و مشهور اصفهان بود انسی تمام یافت.

در اصفهان خبر انعقاد قرارداد شوم ۱۹۱۹ و وثوق الدوله مندرج در روزنامه رعد به مدیریت سید ضیاء الدین طباطبائی انتشار یافت. تاثر شدید دشتی از مفاد قرارداد، وی را به تهران کشانید و در نهضت ضد قرارداد شرکت کرد و تحت نظر مرحوم مدرس با همکاری تنی چند از آزادگان آن روز چون فرخی، هژیر، فدای علوی و شیخ حسین تهرانی شب نامه های تند و آتشین علیه قرارداد و وثوق الدوله در زمستان ۱۲۹۸ منتشر ساخت.¹⁸ «در این زمان دشتی «عمامه کوچک عربی و کت و شلوار فرنگی خوش دوختی در برداشت.¹⁹»

وی در چنین دورانی که در میهن او سرشار از پریشانی و نابسامانی بود و در جامعه ای مستبد و سراسر آشفته وارد ایران شد. بی تردید علی دشتی در عتبات، همانگونه که شرحش خلاصه رفت، از نزدیک شاهد زدوبندهای مراجع تقلید با بیگانگان بود و از روابط پنهانی آنان با عمال دولتهای آلمان، روسیه و انگلیس به خوبی آگاهی داشت.

شروع فعالیت سیاسی علی دشتی

«دشتی پیش از قرارداد [۱۹۱۹/۱۲۹۸] و وثوق الدوله، نه در خط نویسندگی بود و نه در خط سیاست، گرچه سابقاً چند مقاله ای در روزنامه های شیراز راجع به اجتماع و ادبیات به قلم آقای علی دشتی منتشر شده بود. ولی آنها ابداً رنگ و طعم و شعله مقاله های سیاسی که بعداً منتشر نمود نداشت. فقط وقتی جنجال قرارداد [وثوق الدوله - کاکس] بر پا شد، دشتی که تازه از کربلا به شیراز و از

18 [کتاب «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران»، چاپ تهران زمستان ۱۳۸۰، تألیف: دکتر مهدی ماحوزی استاد دانشگاه تهران، پسر آیت الله شیخ علی ماحوزی شوهر خواهر علی دشتی. ! علی دشتی سالها بعد کتاب «تخت پولاد» را با الهام از هم نشینی با سید محمد باقر درچه ای نوشت و بسبب وحشت از ملایان قشری و متعصب با پنهان داشتن نام خود منتشر ساخت]

19 [بازیگران عصر طلایی، صفحه ۱۶۱، از ابراهیم خواجه نوری، چاپ دوم، ۱۳۵۷ نشر کتابهای جیبی، تهران]

شیراز به اصفهان آمده بود، تا پس از دوری از وطن به طرف پایتخت رهسپار شود، شور سیاسی در سرش افتاد و در مقالاتی که در اصفهان بر ضد قرارداد به چاپ رسانید، قابلیت و مهارت مقاله نویسی اش را به خودش و دیگران آشکار ساخت. همان مقالات اولیه اش بقدری محکم و پرشور و قوی و برجسته بود که فوری هم نظر موافقین و هم نظر مخالفین قرارداد را به خود جلب کرد و البته در نتیجه روزنامه توقیف گردید.

دشتی که محیط اصفهان را برای جولان روح سرکش خود کافی نمی دید به تهران آمد و با همان حرارت و التهاب و تهور به انتشار مقالات کوبنده ای بر ضد دولت پرداخت... این بود که دشتی را برای تحقیقات به تأمینات [اداره آگاهی] کشانیدند.²⁰ «دشتی در زندان اداره آگاهی، روزگار خود را چنین ترسیم میکند:

«آینده ای تاریک و شوم چون پرده سیاهی در برابر دیدگانم کشیده شد و نفرین کردم بر آن روز نا مبارکی که به میدان سیاست کشیده شدم. جوانی از اهل دشتستان که در عراق عرب پرورش یافته و مایه گرفته بود به تهران می آمد که برای خویش در عدلیه یا معارف کاری دست و پا کند و او را با ماجراهای سیاست کاری نبود. در این هنگام روزنامه رعد [صاحب امتیاز سید ضیاء الدین طباطبائی] که متن قرارداد وثوق الدوله در آن درج شده بود به اصفهان رسید و در شماره های بعد نیز چند مقاله به قلم سید ضیاء الدین در توجیه و تفسیر و تعریف قرارداد و ضرورت انعقاد آن درج شده بود. مدتی گنج و مبهوتم کرد. ایران، ایرانی که [در] پندارهای جوانیم [در گذشته] بزرگ و سربلند بود ... اکنون به مقام راجه نشین حیدرآباد فرو افتاده است. متن قرارداد معاهده های کمپانی هند شرقی را با راجه نشین های هندوستان به خاطر می آورد. در مقابل این ضربت نمی توان آرام نشست. چه میتوان کرد؟ جز نوشتن چاره ای نیست... زمستان ۱۲۹۸ در تهران غوغای ی بود و طبقه جوان یک پارچه مخالف قرارداد. سید حسن مدرس یکی از مراکز مخالفت بود و با منش نظر و لطف و عنایتی به نوشتن تشویق می کرد و خود متصدی نشر آن بود. از همین جا مسیر زندگانیم تغییر کرد.²¹»

دشتی پس از ده روز زندان و بازپرسی، بدون آگاهی خودش، تبعید به عراق شد، اما در مرز ایران و عراق، محافظین دشتی مطلع شدند که کابینه وثوق الدوله سقوط کرده است. ژندارمها دشتی را، در نزدیکی مرز ایران و عراق، که دیناری در جیب نداشت، رها کردند و رفتند. دشتی بلافاصله به تهران بازگشت و دوباره به مقاله نویسی در روزنامه های پایتخت مشغول شد.²²

در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۱)، که رجال نامدار و تمام سرجنابان را به دستور سردار سپه و سید ضیاءالدین طباطبائی در باغ سردار اعتماد به زندان انداختند، دشتی را هم محبوس کردند. زندانبانان پس از چند روز کاغذ و قلم در اختیار زندانیان قرار دادند «و در نتیجه تحفه ارزنده ای به

20 [بازیگران عصر طلایی، صفحه ۱۶۸].

21 [کتاب «پنجاه و پنج» اثر علی دشتی]

22 [علی دشتی در کتاب «ایام محبس» رنجهای سفر تبعید را بازگو کرده و هم چنین پیرامون مخالفان قرارداد نوشته است]

ادبیات فارسی افزوده شد، یعنی کتاب ایام محبس به وجود آمد.²³ «با این زمینه سیاسی - تاریخی، نخستین اثر سیاسی - ادبی پیرامون زندان در تاریخ ادبیات سیاسی ایران به نگارش در آمد و این زمانی بود که هنوز بزرگ علوی «ورق پاره های زندان» را ننوشته بود. کتاب «ایام محبس» برای اولین بار در سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۳ میلادی) در پاورقی روزنامه «شفق سرخ» از شماره ۱ تا ۱۵ درج و منتشر شد و بعد در سال ۱۳۰۳ مستقل و به شکل کتاب به چاپ رسید.²⁴ دوران نخست وزیری سید ضیاءالدین یکصد روز ادامه یافت و با سقوط کابینه او دشتی هم از زندان آزاد شد. علی دشتی پس از آزادی مدت «سه ماه سردبیر روزنامه ستاره ایران بود و با مرحوم میرزا حسین خان صبا، آزادی خواه معروف همکاری کرد.»²⁵

«مقالات وزین و آتشین او در روزنامه های پایتخت به حدی نافذ و مؤثر بود که حتی وزیر مختار بریتانیا در تهران که بیشتر این مقالات در تخطئه سیاست دولت متبوع وی نوشته می شد، از تحسین قلم نقاد دشتی خودداری نتوانست کرد و در طی گزارشی به لندن از سلسله مقالاتی که نویسنده چابک قلم در روزنامه ستاره ایران می نوشت به عنوان بلیغ ترین و مؤثرترین و منطقی ترین مقالاتی که در رد قرارداد نوشته شده است نام برد.»²⁶

وی نخست از اصلاحاتی که پس از روی کار آمدن رضا خان سردار سپه صورت میگرفت و آن زمان بنام «رفورم» مشهور بود دفاع می کرد و در روزنامه های مختلف مقالاتی در مدح این اصلاحات مینوشت. با این حال وی در مقالات متعددی عدم رضایت خود را از قراردادها و دخالت انگلیسیان در مسائل ایران پنهان نداشت.

دشتی «یک جوان پر شور و ایده آلیست» بود «از این رو به تأسیس روزنامه شفق سرخ دست زد و با صراحت به انتقاد هر عملی و اقدامی که از دایره قانون بیرون می شناخت روی آورد» شفق سرخ در ۱۱ اسفند ۱۳۰۰ تأسیس و سالهای طولانی این مجله «جنگالی» منتشر می شد. شفق سرخ به دلیل مقالات تند و انتقادی، میان آزاد اندیشان آن زمان مقام شامخی داشت. از جمله احمد کسروی مورخ و پژوهشگر دلیر ایران در نفی تقلید از غرب سلسله مقالاتی در شفق سرخ منتشر کرد.... دیکتاتوری رضا خان سردار سپه، وزیر جنگ آغاز گردید. فرخی یزدی مدیر روزنامه «طوفان» در سفارت روس پنهان شد، مدیر روزنامه «ایران آزاد» تبعید گردید و صبا مدیر روزنامه «ستاره ایران» به خاطر انتقاد از قاتلین کلنل محمد تقی خان پسیان، شلاق خورد. اما علی دشتی در شماره دهم «شفق سرخ» مقاله ای خطاب به وزیر جنگ تحت عنوان «آقای سردار سپه» منتشر کرد که شاید معروفیت دشتی و روزنامه شفق سرخ بیشتر مدیون همین مقاله شجاعانه و غیر قابل انتظار در

23 [بازیزگران عصر طلایی، صفحه ۱۷۱. دشتی در زندان کتاب «نوامیس روحیه تطور ملل» اثر گوستاو لوبون را که به عربی ترجمه شده بود، از متن عربی به فارسی ترجمه کرد (چاپ اول ۱۳۰۰) و در سال ۱۳۰۳ کتاب «سیر تفوق آنگلوساکسون مربوط به چیست» اثر نویسنده فرانسوی ادمون دومولن را که کتابی تربیتی و اجتماعی است نخست از متن عربی و سپس با تطبیق آن با متن فرانسه و در سال ۱۳۰۵ کتاب منتشر کرد. بگفته دکتر علی بهزادی در کتاب شبه خاطرات: «ترجمه و انتشار این کتاب باعث شد بعضی از مخالفان دشتی ترجمه آن را دلیلی بر انگوفیل بودن دشتی بشمارند. بی آنکه این را انکار کنم، آن را دلیل قرص و محکمی نمی دانم.» دشتی سپس «اعتماد به نفس» اثر سموئیل اسمایلز را از متن عربی به فارسی ترجمه و منتشر کرد]

24 [«دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران»]

25 [کتاب «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران»، صفحه ۱۷]

26 [سیمای احمد شاه قاجار، صفحه ۲۲۳، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی، استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگانی من» مشروحاً در پیرامون قرارداد وثوق الدوله خاطرات خود را آورده است]

فضای خفقان آن دوران باشد. مطالعه چند سطر آن ما را با مرد دلیری آشنا می کند که هنوز جوان بود و از اشراف و مردان با نفوذ زمان خود به شمار نمی رفت.

«آقای سردار سپه! بخوانید و به دقت هم بخوانید، زیرا از وقتی که متصدی وزارت جنگ شده اید کمتر اینگونه کلمات گرانبها به مسامع شما رسیده است. طبع مجامله کار ایرانی غیر از تقدیم کلمات تحسین و جمله های تمجید و تعریف نسبت به رؤسا و بزرگان چیز دیگر نمی تواند بگوید و در نتیجه این خصلت مذموم است که زمامداران، رؤسا و وزراء و سلاطین پیوسته دچار خبطهای مهلك گردیده اند و وقتی ملتفت خطاهای خویشتن شده اند که دست آنها از دامان هر چاره کوتاه بوده است.» دشتی پس از این اشاره ای به سرنوشت محمد علی شاه قاجار می کند و آنگاه دوباره سردار سپه مقتدر را متوجه خطای خود میکند و مینویسد:

«آقای سردار سپه! شاید آن روزی که مدیر ستاره ایران را به امر شما شلاق زدند يك نفر به شما نگفت که این رفتار در خاطره عموم ملت چقدر سوء اثر بخشید. آن روزی که مدیر ایران آزاد به حکم شما تبعید شد، کسی این قدر در راه دوستی شما فداکاری نداشت که از اصدار [صدور] این حکمی که به قلوب عناصر آزادیخواه يك صدمه غیضی [خشم آگینی] می زد، جلوگیری نماید.»

دشتی دوباره اشاره ای به فرهنگ رایج تقيه و «طبع مجامله گر» ایرانی می کند و با استقلال و اعتماد بنفس قابل توجهی ادامه می دهد:

«با آنکه می دانم بیانات من، که مدتها است از دهان هیچکس نشنیده اید با سامعه شما الفتی ندارد و شاید موجب این شود که مقدرات تلخی نظیر مقدرات مدیران ستاره ایران و ایران آزاد منتظر من بوده باشد. با آنکه اینها را می دانم، معذک می نویسم... در مملکتی که آزادی را به قیمت خونهای مقدسی به دست آورده و حکومت را از محمد علی میرزا و درباریان و وزرا گرفته و به قانون داده اند، آیا قضاوت در مندرجات جراید از وظایف يك نفر نظامی به کلی خارج نیست؟

آقای سردار سپه! من يك قلم بیشتر ندارم و آنرا هم حکومت نظامی شما می تواند درهم بشکند و حالت روحیه ام نیز برای تحصن در هیچ جا و تشبث به هیچ بیگانه ای حاضر نیست. ولی مع ذلک چون نمی خواهم سرنوشتهای نظیر اسلاف شما منتظر شما بوده باشد این حقیقت خالی از آلایش را می گویم... شما برای اجرای نیت خود و برای توسعه قوای نظامی و عظمت دادن ایران باید نه تنها مطابق قانون و اصول حکومت ملی ایران رفتار کنید، بلکه دست به دست آزادیخواهان داده بنای استبداد و مفساد موجوده اجتماعی را متزلزل کرده، برای کلیه مظاهر اجتماعی خود يك طرح تازه و جدیدی بریزید.²⁷...»

شاید دلیری علی دشتی سبب شد که سردار سپه را که روحیه ای نظامی و مبارز طلب داشت و از مباحثات قانون طلبانه بیزار بود و کسانی را محترم می شمرد که مانند خود وی در زمان ناچاری قداره به کمر می بستند، نه تنها از مقاله دشتی خشمگین نشد، بلکه از شهامت و رشادت وی شادمان گردید و در فکر جلب دوستی او برآمد. اما دشتی که از میدان نبرد، پیروز بیرون آمده و سرمست باده اشتها و محبوبیت بود به درخواستهای سردار سپه وقعی نگذارد و تنها به نوشتن در شفق سرخ خوشدل بود.

در همین ایام شیخ خزعل در خوزستان با همکاری خوانین بختیاری دست به کشتار ۲۵۰ نفر نظامی که برای آرام کردن آن نواحی گسیل شده بودند، زد. علی دشتی در این زمان در مقالات متعددی به سرزنش خوانین بختیاری و شیخ خزعل پرداخت و مورد غضب قوام السلطنه که نخست وزیر وقت بود قرار گرفت و دستور توقیف روزنامه شفق سرخ صادر شد. دشتی برای اولین بار در تاریخ روزنامه نگاری ایران، دست به ابتکاری زد که تا آن زمان در ایران بی سابقه بود. وی روزنامه جدیدی منتشر کرد که نام آن عصر انقلاب بود و زیر آن کلیشه بزرگ شفق سرخ بچشم می خورد و برای آنکه به قوام السلطنه بیشتر نیش زده باشد، جمله پر معنی و کوچکی هم در بالای روزنامه نوشت: «عصر

[شفق سرخ، شماره دهم ۱۳۰۱].

انقلاب بجای شفق سرخ منتشر می شود.» قوام السلطنه پس از انتشار اولین شماره عصر انقلاب، فوراً دستور توقیف آن را داد. دشتی که رشادت خود را در گذشته بارها ثابت کرده بود، روز بعد مطالب شفق سرخ را در روزنامه ای دیگر با نام «عهد انقلاب» منتشر کرد و روز بعد روزنامه را با تیتزر بزرگ «شفق سرخ، عصر انقلاب، عهد انقلاب» که هر سه به خوبی دیده و خوانده می شد به خوانندگان وفادار خود رساند.

سردار سپه که ۲۵۰ نظامی او را به خاطر انجام وظیفه در خوزستان کشتار کرده بودند و از این ماجرا دلشکسته بود و غیر مستقیم این کشتار را حمله ای علیه خود می پنداشت، از انتقادات دشتی به خزل و خوانین بختیاری خشنود شد و این ماجرا بین آن دو نزدیکی بیشتری ایجاد کرد. از این به بعد دشتی صادقانه و دربست در خدمت سردار سپه درآمد و مقالات مؤثری در دفاع از ارتش ملی و نظم اجتماعی و اصلاحات اداری و انتقاد از سرکشی خانهای کوچک و بزرگ پرداخت. در این دوران در برخی از مقالات شفق سرخ طعم و بوی چاپلوسی به مشام میرسد. دشتی جوان مفتون رفتار سردار سپه شده بود. در مقاله ای می نویسد:

«سردار سپه پدر وطن است، سردار سپه نمونه مردانگی و شجاعت ایرانی است. سردار سپه جانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار است. سردار سپه قائد توانای ملیون و موضوع احترام و ستایش طبقات رنجبر و موجد نظام جدید ایران و ذاتاً يك نفر مصلح ایراندوست» است. دشتی خود در کتاب «پنجاه و پنج» اعتراف میکند که «شمشیر زرنشان» رژیم رضاخانی شده بود و مینویسد: «در میان هواخواهان سردار سپه کسی به شور و هیجان و به صداقت و صراحت من نبود...».

مخالفین سلسله قاجاریه که بیشتر میهن پرستان ملی و مترقی بودند از اقدامات و اصلاحات سردار سپه پشتیبانی کامل میکردند و زمزمه جمهوری و براندازی پادشاهی قاجاریه بر سر زبانها افتاده بود. همسایه قدرتمند شمالی با انقلاب کمونیستی خود دگرگون گشته و به جای روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی و در همسایگی ما به جای پادشاه و خلیفه عثمانی، جمهوری جوان ترك بوجود آمده بود.

تلاشهای آزادیخواهان و جمهوریخواهان در ایران با مقاومت سیاست بازان سنتی روبرو گردید و روحانیونی چون مدرس با انقراض سلطنت قاجاریه به مخالفت برخاسته و علیه جمهوری خواهان به تبلیغات وسیعی پرداختند.

روحانیون در آن زمان چنین استدلال می کردند که حکومت جمهوری با اصول شیعه و اسلام مخالف است و نظام شاهنشاهی در ایران عامل اصلی وحدت ملی و همبستگی اقوام گوناگون و باعث استحکام اعتقادات مذهبی در ایران خواهد شد. سید حسن مدرس در ۲ فروردین ۱۳۰۳ با خیل عظیم مردم و روحانیون در بهارستان تحصن اختیار کرد و فریاد می زد «ما تابع قرآنیم، جمهوری نمی خواهیم.» و یا فریاد سر داده بودند که «ما دین نبی خواهیم، جمهوری نمی خواهیم...».

میرزاده عشقی که روزنامه نگار و شاعری توانا بود، در روزنامه خود به نام «قرن بیستم کاریکاتورها و اشعار هجوی در باره سردار سپه و علیه جمهوری چاپ و منتشر میکرد. یکی از این شعرها چنین آغاز میشد: جمهوری مجبوری هی هی جبلی قم قم... در کاریکاتوری مردی را با کلاه سیلندر مزین به رنگهای پرچم انگلستان نشان میداد که روی الاغی سوار شده که در حال دزدیدن خمره شیره ایست که کدخدا کاکاعابدین برای خود ذخیره کرده است. زیر کاریکاتور نوشته شده بود که جناب جمبول، یعنی انگلیسها بر خر جمهور سوار شده و شیره ملت را میمکد. مقصود آن بود که قضیه جمهوری ساخته و پرداخته انگلیسها است که میخواهند بدست رضا خان آنرا اجرا کنند²⁸...»

رضاخان از فکر جمهوری پشتیبانی می کرد و تا حدود زیادی مفتون جمهوری جوان ترکیه بود و تحت تأثیر تفکرات ناسیونالیستی و اصلاحات اجتماعی و سیاسی آتاتورك قرار داشت. اما در اثر فشار

[یادواره يك بچه قزاق، نوشته سرتیپ محمد ایرملو، صفحه ۵۶]

روحانیون و مراجع شیعه چون «میرزا محمد حسین نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی به همراه آیت الله عبدالکریم حائری، با صدور اعلامیه ای [در دفاع از سلطنت پهلوی] هم نتایج شکست جنبش جمهوری خواهی را برای رضا خان سردار سپه قابل تحمل ساخته و هم از بالا گرفتن اختلاف بین ملت و دولت جلوگیری نمودند .²⁹» سردار سپه مجبور به سکوت شد. شاید هم «دچار این نگرانی شده بود که اگر جمهوری بر پا شود چه کسی تضمین خواهد کرد که من بر سر کارها بمانم...».

دستی طرفدار جمهوری بود و با یکدندگی مخصوص خویش با مخالفین جمهوری به کشمکش پرداخت و حتی سردار سپه را برای ریاست جمهوری نامزد کرد. این کار دستی باعث خشم سید حسن مدرس که مخالف سر سخت جمهوری بود شد و در ۱۲ خرداد ۱۳۰۳ در جلسه مجلس شورای ملی با اعتبار نامه علی دستی مخالفت و وی را متهم به ارتباط با عمال انگلستان کرد. از همین زمان شایعه نادرست ارتباط علی دستی با انگلیسیان بر زبانها افتاد.

در این میان که سردار سپه پس از سرکوب شیخ خزعل و سران بختیاری پیروزمندانه وارد پایتخت شده بود، مجلس شورای ملی وی را به عنوان فرمانده کل قوا تعیین کرد. احمد شاه به بهانه معالجه در اروپا زندگی می کرد و حاضر نبود به ایران باز گردد و مجلس حکومت را موقتاً به رضاخان پهلوی تفویض کرد و یک ماه بعد مجلس مؤسسان انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی را اعلام داشت.³⁰

سردار سپه مؤفق شد در ۹ آبان ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) سلطنت سلسله قاجاریه را براندازد و خود که شیفته جمهوری بود، به خواهش مراجع تقلید و روحانیون طراز اول، فکر جمهوری را رها و در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۶) صاحب تاج و تخت شد.³¹

بی تردید به پادشاهی رسیدن رضا خان سردار سپه و اصولاً افسانه به قدرت رسیدن وی از سربازی به پادشاهی، نظامیان دیگر را به تشویق و ترغیب کسب قدرت از طریق کودتا می انداخت. در خرداد ۱۳۰۵ (۱۹۲۷) سرهنگ محمود پولادین فرمانده هنگ پیاده پهلوی که مأموریت حفاظت از کاخ سلطنتی را داشت، همراه سرگرد احمد همایون و سرهنگ روح الله خان، آجودان نظامی شاه و سلیمان هایم وکیل مجلس به اتهام توطئه براندازی رضا شاه دستگیر و پس از محاکمه نظامی، سرهنگ پولادین و سلیمان هایم تیرباران و دیگر عاملان کودتا به زندانهای طولانی محکوم گردیدند. سرهنگ پولادین در جنگ جهانی اول فرمانده قزاق در آذربایجان بود و به ارتش عثمانی و آلمان یاری میداد. یکی از افسران زیر فرمان او ابوالقاسم لاهوتی شاعر انقلابی است که به «دولت در هجرت» پیوست و سپس همراه رجال طرفدار آلمان به خارج ایران رفت. سرهنگ پولادین و لاهوتی هر دو از آزادیخواهان انقلاب مشروطیت بودند و در نخست گرایشهای ملی و ضد روسی و انگلیسی شدیدی داشتند.

علی دستی در این دوران چنان مفتون و شیفته «سوسیالیسم» و «لنین» بنیانگذار اولین کشور

²⁹ [«مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد، چاپ اول ۱۳۷۹ تهران. در همین کتاب نامه ها و تلگرافات آیات عظام به رضا شاه و محمد رضا شاه برای طلب پول و مستمری و دیگر عرایض و خواهش های آنان مفصلاً آمده است]

³⁰ [پیرامون زندگی احمد شاه و اوضاع سیاسی ایران در آن ایام مراجعه کنید به کتاب بسیار مستند و خواندنی «سیمای احمد شاه قاجار» از استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر محمد جواد شیخ الاسلامی. نشر گفتار در تهران]

³¹ [برای درک نظریات مراجع تقلید و همکاری همه جانبه آیات عظام با رضا شاه و محمد رضا شاه و نقش مخرب آنان در روند سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور مراجعه کنید به کتاب مجموعه تلگرافات و نامه های مراجع تقلید از آغاز سلسله پهلوی تا سقوط محمد رضا شاه زیر نام «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» به کوشش سید محمد حسین منظورالاجداد]

سوسیالیستی جهان بود که در سال ۱۳۰۶ خورشیدی (۱۹۲۷) بنا به دعوت رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی برای شرکت در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر همراه با سوسیالیستهای مشهور ایران چون سلیمان میرزا اسکندری، فرخی یزدی و شیروانی مدیر روزنامه سوسیالیستی «میهن» به مسکو سفر کرد.

دشتی در ایران به فراگیری زبان فرانسه پرداخت و از طریق همین زبان با آثار سیاسی و ادبی اروپا آشنا گردید. وی زبان عربی را بخوبی تکلم می کرد، با آثار کلاسیک و مدرن عربی به خوبی آشنائی داشت و به این زبان می نوشت و اشعارفارسی را به زبان عربی ترجمه می کرد.

در این زمان هنوز در ایران نثر دوران قاجاریه که بسیار مغلق بود رواج داشت، اما دشتی چه در ترجمه و یا تألیف، روشی روان و ساده را دنبال می کرد و این خود باعث شهرت بیشتر وی شد.

در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ دشتی به نمایندگی مجلس شورای ملی از شهر بوشهر که نزدیک زادگاهش بود انتخاب شد. وی در بادی امر سیاست و اصلاحات رضا شاه را تأیید و پشتیبانی می کرد و از هر کوششی ابا نداشت. مثلاً در قضیه «کشف حجاب» در شفق سرخ نوشت: «تصمیم ۱۷ دی شاهکار اصلاحات و بیت القصیده اقدامات فراوانی است که... برای اصلاح شئون مختلفه ملک و ملت ایران» لازم است.

اما رفته رفته دشتی متوجه شد که سردار سپه وزیر جنگ و رضا خان با تاج و تخت دو انسان متفاوت هستند. سانسور شهربانی در جراید سخت تر می شد. روزنامه ها مملو از مداحی رضا شاه بود و از همه مهمتر دست اندازی وی به اراضی و اموال دیگران، دشتی را سرخورده و آشفته کرد بویژه که خفقان عمومی برای وی قابل تحمل نبود و با روح سرکش و استقلال طلب دشتی مغایرت کامل داشت. دشتی در سال ۱۳۰۹ نخست مدیریت شفق سرخ را به مایل توپسرکانی واگذار نمود و فقط عنوان صاحب امتیاز را برای خود نگاهداشت. این تدبیر سبب در امان ماندن شفق سرخ نشد و به دستور رضا شاه در فروردین ماه ۱۳۱۴ توقیف گردید. رضاخان قلم دشتی را زنجیر کرد، اما جلوی زبان او را نمی توانست بگیرد و این سبب شد که برای سومین بار به مدت چهارده ماه در زندان قصر و مریض خانه نجمیه و بالاخره در خانه خودش محبوس گردد.³² دشتی پس از رهائی از زندان مجدداً در سال ۱۳۱۸/۱۹۳۹ به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد.

«یکی از خصوصیات رفتار دشتی که او را در میان رجال سیاسی هم عصر خود مشخص نموده و نظر هر بیننده دقیقی را جلب و خیره می کند رویه او است با رضاخان، بعد سردار سپه و بعد با رضا شاه و در آخر با پهلوی مخلوع»³³.

جنگ جهانی دوم که آغاز شده بود، عواقب خطرناکی را برای ایران در بر داشت. رضا شاه پس از شروع جنگ بیطرفی کامل ایران را اعلام کرد. ارتش نازی آلمان در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ حمله خود را به روسیه آغاز کرده و قوای هیتلری رفته رفته به مناطق نفتی مرزهای جنوبی شوروی نزدیک میشدند. همه راه ها برای کمک به ارتش از هم پاشیده شوروی مسدود بود و برای متفقین تنها يك راه مانده بود تا به مقابله ارتش نازی بپردازند و آن این که از راه خلیج فارس و ایران، از پشت جبهه جنگ، به ارتش ناتوان شوروی آذوقه و سلاح برسانند و دولت شوروی را در مقابل ارتش آلمان تقویت کنند. سرزمین ایران همیشه يك موقعیت مهم سوق الجیشی و نظامی فوق العاده ای داشته و هنوز هم دارد. ایران پل پیروزی نام گرفت اما ایرانیان از این پیروزی سهمی نبردند.

در ایران، طرفداری از آلمان با شکست آلمان در جنگ جهانی اول پایان نگرفت. این آلمان دوستی در شعر و ادبیات سیاسی ایران انعکاس وسیعی یافته بود و عده ای از رجال ادبی و سیاسی و نظامی

32 [مراجعه شود به کتاب «شبه خاطرات» از دکتر علی بهزادی، صفحه ۲۲۶]

33 [بازیگران عصر طلایی، صفحه ۱۸۵].

ایران علناً به طرفداری از دولت آلمان ادامه دادند.

به هر روی علاقمندی به سیاست و فرهنگ آلمان در ایران نه تنها در دوره رضا شاه تضعیف نشد بلکه در آثار دوران جوانی تقی زاده، کاظم زاده ایرانشهر، عباس خلیلی، ابوالقاسم لاهوتی و دیگران به خوبی ملاحظه میشود. قبل از جنگ جهانی دوم و با به قدرت رسیدن نازیها در آلمان اندیشه برتری نژاد آریائی بنیاد و اساس سیاست داخلی آلمان شد و کتب فراوانی به زبان آلمانی در بزرگی و برتری نژاد آریائی و فرهنگ دوران پیش از اسلام ایران نوشته شد و برخی از این آثار به فارسی هم ترجمه گردید....

در ارتش ایران، اندیشه و انضباط نظامی آلمان بسیار رسوخ پیدا کرده و زمینه بسیار مساعدی برای طرفداری از آلمان به وجود آمده بود. به ویژه در دوران آلمان هیتلری عده ای از رجال ادبی، سیاسی و نظامی به اندیشه ایجاد سازمانهای سری و زیر زمینی با زیر بنای ناسیونالیستی و برتری نژاد ایرانی دست زدند و تبلیغات برای آلمان هیتلری بصورت گسترده ای آغاز شد. پیش از این از تلاشهای سرهنگ محمود پولادین و سازمان زیر زمینی او سخن رفت. اما این تنها سازمان زیر زمینی با اندیشه های ناسیونالیستی در ایران نبود.....

«محسن جهانسوزی فارغ التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود. در زمینه تاریخ ایران و جهان و نیز در مسائل سیاسی اطلاعات وسیعی داشت. به زبان فرانسه مسلط بود، در سال ۱۳۱۷ (۱۹۳۸) کتاب پر سروصدای نبرد من *Mein Kampf*، نوشته آدلف هیتلر، صدر اعظم آلمان را به فارسی ترجمه کرد. جهانسوزی با افکار ناسیونالیستی شدید، رضا شاه را عامل انگلیس ها می دانست و ادامه حکومت او را به زیان کشور می پنداشت. وی با چنین نظریه ای از آغاز تحصیل در دانشکده حقوق، در صدد بر آمد با ایجاد یک سازمان مخفی از جوانان تحصیل کرده و نظامیان و توسعه آن، زمینه را برای فعالیت سیاسی و مبارزه علیه رضاشاه فراهم سازد.

جهانسوزی هنگام خدمت وظیفه در دانشکده افسری، چند تن از دانشجویان و افسران را با افکار و نظریات خود آشنا و با جلب توافق آنها، هسته مرکزی سازمان مورد نظر را که هدف آن بیداری مردم و مبارزه علیه رژیم بود پایه گذاری کرد. ولی عمر این سازمان بسیار کوتاه بود. در پائیز ۱۳۱۸ خبر فعالیت اعضای گروه و گردهمایی در منازل یکدیگر و سرانجام گزارش یکی از افراد به سرلشگر یزدان پناه، فرمانده دانشکده افسری، موضوع به [رضا] شاه اطلاع داده می شود و سرپاس مختاری رئیس شهربانی دستور تعقیب و دستگیری متهمین را صادر می کند. از میان ۸۷ تن بازداشت شدگان متهم به عضویت در گروه جهانسوزی، ۳۸ تن تسلیم دادگاه نظامی شدند و احکامی شامل اعدام، زندان و منع پیگرد در باره آنها صادر گردید... روز ۲۲ اسفند ۱۳۱۸ (۱۹۴۰) جهانسوزی ۲۴ ساله، در برابر جوخه اعدام قرار گرفت و با فریاد «زنده باد ایران» تیر باران شد.³⁴»

با این همه متفقین به بهانه حضور متخصصین و جاسوسان آلمانی و ایتالیائی در ایران، بدون اخطار قبلی و یا حتی یک اولتیماتوم چند ساعته به ایران حمله کردند. بقول علی دشتی، از همه مهمتر و حیرت انگیز تر آنکه، دولت انگلیس طراح و مدافع کودتای سوم اسفند، بر خلاف سیاست خویش «پای سپاهیان بلشویک را به خاک ایران گشوده و سیاست دیرین خود را کنار گذاشته» بود. این معمائی ست که می باید مورخین در آینده برای پاسخ بدان سالها تحقیق و تفحص کنند....

استعفای رضا شاه و تغییر موضع علی دشتی

در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ برابر با ۲۵ اوت ۱۹۴۱ میلادی از شمال نیروهای زرهی ارتش سرخ به آذربایجان و خراسان و پنج لشکر انگلیسی از راه زمین، دریا و هوا از جنوب و غرب به ایران حمله

34 [تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، صفحه ۴۶ تا ۴۸. دیگر محکومین گروه جهانسوزی پس از تبعید رضا شاه در مهرماه ۱۳۲۰ که مجلس شورای ملی لایحه عفو و آزادی محکومین سیاسی را تصویب کرد، همراه دیگر محکومین «گروه ۵۳ نفر» از زندان آزاد شدند].

کردند. ارتش نو بنیاد ایران به دفاع پرداخت، ولی به زودی پراکنده شد. این شکست حقیرانه سبب شد که افسران میهن پرست پس از مدت کوتاهی به احزاب میهنی چپ و راست پیوستند³⁵ و بعدها سبب دگرگونیهای فراوانی در صحنه سیاسی ایران گردیدند.

در ۸ شهریور در پادگان هوایی قلعه مرغی يك کودتای نافرجام علیه فرمانده نیروی هوایی به وقوع پیوست و هواپیماهای اتحاد جماهیر شوروی در تهران و شهرستانها اعلامیه توزیع کردند. در این اعلامیه ها که خطاب به کارگران و دهقانان بود، وعده های برای زندگی بهتر به آنها داده شده بود. در همین روز (۸ شهریور ۱۳۲۰) بدون اطلاع رضا شاه «شورای عالی نظام» تصمیم به انحلال ارتش گرفت و تمامی پادگانهای تهران و شهرستانها خالی از سرباز شد و سربازان و درجه داران در مسیر جاده ها گرسنه و تشنه براه افتادند و به سوی خانه های خود روان شدند. مقدار زیادی از اثاثیه پادگانهای نظامی توسط مردم به غارت رفت. رضا شاه افسران امضاء کننده طرح انحلال ارتش را به کاخ سعدآباد احضار کرد و به آنها نسبت خیانت داد و سر لشگر احمد نجوان کفیل وزارت جنگ و سرتیپ علی ریاضی رئیس اداره مهندسی ارتش و سرپرست رکن دوم ستاد ارتش را مسبب چنین طرخی تشخیص داد و در نتیجه هر دو نفر را به شدت مجروح و مضروب نمود و درجه آنها را کند و روانه زندان کرد. خیانت «شورای عالی نظام» در سقوط رضا شاه الگوی مناسبی برای «شورای عالی ارتش» در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، برای سقوط محمد رضا شاه گردید.

انگلیسی ها تبلیغات دامنه داری را علیه رضا شاه شروع کرده بودند و هیچ میلی به ادامه پادشاهی رضا شاه و اصولاً سلسله پهلوی نداشتند. در ۹ شهریور رادیوهای لندن و دهلی تبلیغات شدید خود را متوجه رضا شاه کردند و از اعمال وی در دوران پادشاهی او انتقاد کرده و به او نسبت دیکتاتوری و جمع آوری مال و ثروت دادند....

ارتش متفقین به پایتخت نزدیک شد و رضا شاه در روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ (۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱) در اثر فشار انگلیسی ها مجبور به استعفا شد. رضا شاه در آخرین دقایق محمد علی فروغی (نکاء الملك) را که سالها مغضوب بود و دور از کارهای سیاسی بسر می برد احضار و مقام ریاست دولت را به او پیشنهاد کرد. در این زمان رضا شاه تنها مانده بود و در اطراف وی مردمان صدیق و فهیم و دوراندیش کمتر دیده میشدند.

در همین روز در جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی برای طرح استعفای رضا شاه و اعلان پادشاهی محمد رضا شاه تشکیل شد. هنوز فضای انضباط نظامی رضا شاهی در جامعه ایران وجود داشت. نمایندگان مجلس که بیشتر منتخبین خود رژیم بودند، از غرش طوفان تحولات و تغییرات ناگهانی به کلی مبهوت و حیران بودند و هنوز از سایه سلطنت رضا شاه می ترسیدند. سید یعقوب انوار و علی دشتی، که سالها رضا شاه را «پدر وطن» نامیده بودند و او را با اردشیر بابکان مقایسه میکردند، بمحض آنکه خبر استعفای رضا شاه را شنیدند از او به عنوان دزد جواهرات سلطنتی و غارتگر مالیه مملکت و دیکتاتور مطلق العنان یاد میکردند. بویژه سخنان علی دشتی دومین حیرت بزرگ آن دوران بشمار می رفت. اولی استعفای رضاشاه بود. علی دشتی بعنوان سخنان قبل از دستور پشت تریبون مجلس رفت و با صراحت دولت را متوجه مسئولیتهای خطیر خود نمود. مخصوصاً برای بازرسی جواهرات سلطنتی تکالیفی برای دولت فروغی تعیین کرد.

در ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ فرمان عفو عمومی زندانیان سیاسی و غیر سیاسی صادر شد. در تهران شایع بود که رضا شاه در حین ترك ایران طلاها و جواهرات سلطنتی را با خود به خارج از کشور برده است....

سه شنبه اول مهر ۱۳۲۰ مجلس شورای ملی تشکیل جلسه داد تا نخست وزیر فروغی برنامه کار و هیئت دولت خود را معرفی کند. در این جلسه دشتی اجازه سخن گرفت و با حرارت خاصی دولت فروغی را به باد انتقاد گرفت. وی محمد علی فروغی را مردی محترم ولی با «مزاج علیل» معرفی کرد

35 [مراجعه کنید به خاطرات حسن نظری زیر عنوان «گماشتگی های بدفرجام» به کوشش بهرام چوبینه]

که حتی توانائی معرفی کابینه خود را ندارد و آنگاه «پروگرام دولت» را مشتی حرفهای دهان پر کن نامید و بالاخره چنین ادامه داد:

«از قراری که دیروز شنیدم گویا اعلی حضرت شاه مستعفی می رود و گذرنامه ایشان هم امضاء شده است. روز اولی که استعفا نامه ایشان را آقای فروغی به مجلس آوردند هم در جلسه خصوصی و هم در جلسه علنی به ایشان تذکر دادم و آن روز هم که يك عده از آقایان نمایندگان خدمت آقای رئیس مجلس شرفیاب شدند ایشان را مأمور کردند که با ایشان صحبت کنند راجع به تصفیه محاسبات گذشته مذاکراتی با ایشان به عمل آورد، بعد قرار شد يك کمیسیونی از مجلس معین شود. بنده فقط این سؤال را از دولت می کنم که آیا این کمیسیونی که از مجلس تعیین شده است و يك عده از اعضای دولت هم همراه آنها خواهند بود اگر ده روز بعد معلوم شد يك مبلغی از این جواهرات سلطنتی نیست، آیا دولت مسئولیت این کار را بعهده خواهد گرفت و آیا دولت و آقای فروغی و سایر آقایان وزرا و آقای وزیر دارائیشان متعهد می شوند جواب این جواهرات سلطنتی را بدهند یا خیر؟...

يك مطلب خیلی مهمتری هست که شاه تمام اموال منقول و غیر منقولش را هبه [بخشش] کرده اند ولی در مجلس فقط دولت راجع به اموال غیر منقول صحبت کردند و فقط امروز آقای رئیس مجلس يك صورتی را در مجلس قرائت فرمودند که بنده به اقلام جزء آنها متوجه نشدم آنها را به امور خیریه و لوله کشی و اینها تخصیص داده اند. از قراری که بنده شنیده ام و بین مردم هم شایع است که هفتاد میلیون، هشتاد میلیون موجودی دارند. ولی در حدود بیست و چهار میلیون تومان به اعلی حضرت شاه فعلی واگذار کرده اند یا از شصت میلیون، بیست و چهار میلیون واگذار کرده اند، ده دوازده میلیون به عنوان خیریه و لوله کشی و غیره؛ اینکه معنی ندارد...

تذکر دیگری که بنده می خواستم بدهم این است که در شهر تهران چند روز است منتشر شده است که مهمات و مونیسیون و ذخایر قشونی ما را دارند می دهند به خارجه. می خواستم ببینم اگر راست است مطابق چه مقرراتی است و مطابق چه اصلی مهمات ما را تسلیم دیگران می کنند. بیست سال در خوراکمان در زندگیمان در همه چیزمان امساک کردیم، بیست سال مملکت در مضیقه اسعاری [ارزی] بود که مطابق شئون خودش يك قشون داشته باشد، يك ذخایری داشته باشد. آیا اینها [متفقین] يك مردمان فقیری هستند، آیا باید غرامت جنگ بدهیم، هیچکدام اینها که نیست. می خواهم بفهمم دولت در این باب چه کرده است، آیا این در نتیجه اقدامهای است که شده است که دیگران بیايند و اسلحه های... ما را که به این خون دلها تهیه شده تماماً و بلا عوض ببرند...

يك خبری هم دیروز از خانواده چند نفر از افسرهای جزء گیلان³⁶ به ما رسید که این افسران را بیست و پنج روز است حبس کرده اند و می گویند بعضیها را برده اند. آیا دولت در این باب چه اقداماتی کرده است. روز اولی که آثار نوید آزادی در این کشور پیدا شد يك عده زیادی از نمایندگان مجلس می خواستند مجلس علنی تشکیل شود و در ضمن تصمیماتی بگیرند... از جمله آنها آزاد کردن محبوسین سیاسی است... [پس از چند روز تمامی زندانیان سیاسی از جمله گروه ۵۳ نفر آزاد شدند] دو روز قبل یکی از رفقا نقل می کرد که هنوز آقای دکتر مصدق، که قطعاً اخیراً آزاد شده اند، هنوز توی ده خود توقیف است...

آزادی مقدس ترین و شریف ترین حقوق انسانیت است، حتی از حق مالکیت محترم تر است به دلیل اینکه اشخاص را می بردند تو زندان و ملکشان را می گرفتند. ما يك کلکسیون از محبوسین مختلف داشتیم. محبوس بود که ابداً محاکمه نشده بود و بالاخره مردند در حبس. الان یادم آمد يك قسمت از محبوسین عده ای از بختیارها هستند که حبسشان تمام شده است...

36 [روسها تعدادی از افسران و صاحب منصبان را در رشت زندانی کرده بودند، از آن جمله پدر احمد شاملو که افسر ژاندارمری بود و همچنین خود احمد شاملو را که در آن زمان جوانی تقریباً ۲۰ ساله بود و اشعاری در مدح رضاشاه و آلمانی ها و شکوه ایران باستان سروده بود و به داشتن افکار فاشیستی اشتها داشت، زندانی کرده بودند]

یکی هم مسئله آزادی فکر است، آزادی نطق است، من یقین دارم در زمان دولت گذشته، یعنی در زمان پادشاه مستعفی سابق، اگر از آزادی فکر و عقیده به این شدت جلوگیری نمی شد، کار به اینجا نمی رسید. (نمایندگان مجلس: صحیح است)... مثلاً آزادی مطبوعات، الان هنوز اداره سانسور منحل نشده و بعضی اوقات می گویند: چرا آقا روزنامه را نمی فرستید ما سانسور کنیم؟...

[موضوع دیگر] استقلال قضات است که وزرای عدلیه در قاضی اعمال نفوذ می کردند و باید الان يك قانونی به مجلس بیاید که قاضی را نه مجلس، نه شاه، نه وزیر هیچ کس نتواند تغییر بدهد. از نتیجه همین تسلطی که وزارت عدلیه بر قضات داشت، توانستند هم بر املاک مردم، هم بر حقوق مردم، هم بر همه چیز مردم مسلط شوند. باید مصونیت قضات محترم باشد. 37...

نطق دشتی در میان فریاد صحیح است و احسنت نمایندگان مجلس پایان گرفت. اما هیچ يك از تذکرات و پیشنهادات دشتی جامع عمل نپوشید و هشدارهای وی ناشنیده ماند!

دشتی در جلسه بیست و دوم مجلس دوره سیزدهم، مورخ پنجشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۲۰ موقعیکه لایحه اموال واگذاری مطرح بود چنین گفت:

«من معتقدم که اگر چهار پنج سال دیگر پادشاه سابق [رضا شاه] باقی مانده بود دیگر مالکی در کشور باقی نمی ماند... باید گفت آقا تمام این اعمال سیاه گذشته باطل و لغو است. امروز قرن بیستم است. مخصوصاً که يك طرف کشور ما انقلاب سوسیالیستی قسمتی از دنیا را اداره می کند. من نمی دانم اساساً چرا در این مملکت هر پادشاهی به محض اینکه قدرتی پیدا کرد شروع به تعدی نمود... وزراء در مقابل مجلس مسئولیت تام دارند پس به چه دلیل بطور مستقل کارهای خود را انجام نمی دهند. اگر می خواهید مشروطیت درست شود و ملت ایران روی آزادی ببیند باید اعلی حضرت همایونی [محمد رضا شاه] در امور وزارتخانه ها مداخله نکند...».

به تصدیق دکتر علی بهزادی در کتابش شبه خاطرات، نطقهای علی دشتی «از شجاعت بود یا چیز دیگر، نمی دانم، اما او در زمانی این سخنان را بر زبان می آورد که بسیاری از وکلا از شنیدن آن هم برخورد می لرزیدند. رضا شاه استعفا داده بود، ولی پسرش که شاه بود. 38!»

رضا شاه مجبور به ترك ایران شد. در دوره وی طبقه متوسط جدیدی با گرایشهای متغییری به وجود آمد و کارهای اصلاحی وسیعی انجام گرفت که با همه بحث های که در پیرامون نحوه ایجاد آن هنوز وجود دارد، تغییرات عمیقی را در جامعه ایران بحدود آورد که قابل ذکر است:

تمرکز قدرت دولت، آرام کردن قبایل سرکش، محدود کردن قدرت روحانیون، کشف حجاب، تغییر لباس مردان، لغو القاب اشرافی، اجرای نظام سرباز گیری، تضعیف قدرتهای «فئودال»، تأسیس مدارس ملی، تأسیس دانشگاه، تأسیس دادگستری با قوانین مدون و امروزی، تأسیس وزارت فرهنگ و چند وزارتخانه دیگر، بکار انداختن راه آهن سراسری ایران، از عوارض قند و شکر و چای، تأسیس صنایع کوچک در تهران و شهرستانها... ولی میتوان رضا شاه را به خاطر پایمال کردن قانون اساسی مشروطه، منع فعالیت احزاب سیاسی، اقدامات قهر آمیز به منظور اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، قتل مخالفین و گرد آوری ثروت سرزنش و نکوهش کرد.

نسل امروز به آسانی قادر به درک دوره پادشاهی رضا شاه نیست و بنا بر این نمی تواند در باره آن دوره داور بیطرف باشد. اوضاع پر آشوب و هرج و مرجی که منجر به قدرت رسیدن رضا شاه شد و

37 [برای اطلاع به متن کامل نطق دشتی، در جلسه سه شنبه اول مهرماه ۱۳۲۰، مراجعه کنید به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی. سخنان بی باکانه علی دشتی از رادیو لندن (بی بی سی) بدون هیچ تأخیری شب همان روز پخش می شد و سبب حیرت شنوندگان در سراسر ایران میگردد. شاید وی میل داشت انتقام بی حرمتی هایی که در بازداشت های متعدد تجربه کرده بود را اکنون بگیرد]

38 [«شبه خاطرات» صفحه ۲۲۴]

به دیکتاتوری وی انجامید بازتاب قرن ها حکومت استبدادی در ایران بود. دوران مشروطیت تازه آغاز گردیده بود و کمتر کسی در فکر اجرای قوانین آن بود. اگر بجای رضا شاه کس دیگری به قدرت رسیده بود بی تردید راه او را میرفت و چاره ای جز اعمال قدرت نداشت....

تأسیس احزاب در دوران معاصر (آغاز جنگ سرد)

پس از خروج رضا شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، احزاب و سازمانهای سیاسی و مذهبی گوناگونی در ایران پدید آمدند که مهمترین آنها «حزب توده ایران»³⁹، «حزب دموکرات ایران» به رهبری قوام السلطنه⁴⁰ و «حزب ایران» بودند که این آخری بعدها با حزب توده همکاریهای نزدیکی پیدا کرد. علی دشتی در همین ایام دو باره به مجلس بازگشت و با عده ای از رجال سیاسی زمان خود «حزب عدالت»⁴¹ را پایه گذاری کرد که اهداف و برنامه های اصلاحی لیبرالی را دنبال و پشتیبانی میکرد. پایه گذاران حزب عدالت را کسانی تشکیل می دادند که نخست از رضا شاه پشتیبانی می کردند، اما رفته رفته از روشهای مستبدانه وی ناخشنودی خود را ابراز داشتند و یکی پس از دیگری به زندان افتاده و یا تبعید شده و یا خانه نشین گشتند. به همین سبب حزب عدالت خواستار اداره ارتش توسط غیر نظامیان بود و از اینکه شاه فرمانده کل قوا و بزرگ ارتشتاران است خرده میگرفتند و مخالفت خود را پنهان نمی داشتند.

حزب عدالت در مسائل خارجی امیدوار بود که برای مقابله با دو قدرت بزرگ در منطقه، یعنی روس و انگلیس، پای ایالات متحده را به صحنه سیاسی ایران وارد کند. علی دشتی سخنگوی اصلی فراکسیون حزب عدالت در مجلس بود. وی در سالهای پس از شهریور بیست دلیرترین و شاید مهمترین نماینده مجلس به شمار میرفت و همواره به شاه جدید، محمد رضا شاه، هشدار می داد که «اگر در سیاست دخالت کند تاج و تختش را از دست خواهد داد»⁴² «نامزد حزب عدالت برای نخست وزیری، علی سهیلی سیاستمدار غیر اشرافی اما تحصیل کرده غرب بود. حزب عدالت در زمان اشغال ایران توسط متفقین و در فضائی مملو از هراس و وحشت از تشکیل حزب توده که علناً وسیله شورویها یاری می شد به وجود آمده بود. این حزب به زودی منحل گردید.

بطور کلی احزاب چپ و راست و میانه، در این دوران، در پی براندازی حکومت مشروطه در ایران نبودند و بیشتر به مبارزه سیاسی در چهارچوب قانون اساسی مشروطه برای پیش برد آرمانهای حزبی خود فعالیت می کردند.

حزب توده در نخست به ظاهر يك حزب سوسیال دموکرات با آرمانهای توده ای و کارگری بود. به همین دلیل برای کارگران و به ویژه تحصیل کردگان، نظامیان و سیاستمداران میهن دوست که از نابسامانیهای دو جنگ جهانی و هجوم و نفوذ بیگانگان به میهنشان دل خوش نبودند، میدان مناسبی

39 [نخستین کنگره حزب توده ایران در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳، با شرکت ۱۶۸ نفر نمایندگان شهرستانها در تهران تشکیل شد].

40 [احمد قوام در ۹ تیر ۱۳۲۵ طی پیامی تشکیل حزب دموکرات ایران را به اطلاع ملت ایران رسانید].

41 [در تأسیس حزب عدالت، جمال امامی، ابراهیم خواجه نوری و دادگر و بعدها عباس مسعودی سردبیر روزنامه اطلاعات سهیم بودند. مخالفین حزب عدالت از روی رندی و خوشمزگی، لطیفه ای ساخته بودند که حرف اول «ع» عدالت منظور حرف اول نام دشتی «علی» و حرف دوم «د» هم از حرف اول نام فامیل «دشتی» می آید. پس این حزب «آلت» دست علی دشتی است]

42 [مذاکرات مجلس دوازدهم، ۱۵ شهریور ۱۳۲۰]

برای فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به نظر میرسید. در ۷ مهر ۱۳۲۰ هیئت مؤسس حزب توده ایران در منزل سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد و اعضای کمیته مرکزی موقت را تعیین کرد. حزب توده با پشتیبانی علنی اتحاد جماهیر شوروی تشکیل یافت و این طبیعی بود که تشکیل يك حزب کمونیستی با زیر بنای ماتریالیستی نمی توانست از دید عمال دولت استعماری انگلیس که بازار نفت جهان را در آن زمان در اختیار و تعداد بیشماری مستعمره در سراسر جهان و به ویژه در همسایگی ایران داشت، پنهان بماند.⁴³

پس از سقوط و تبعید رضا شاه و حضور و نفوذ قوای متفقین در ایران، اوضاع و احوال سیاسی کشور دگرگون شده بود و این به توسعه فکر نوپای دموکراسی و رشد فزاینده تفکرات متمدنی و ضد سنتی، روح و جانی دوباره داد و باعث التهاب و چالش بین نو و کهنه و سبب بروز تضاد و گاه ناسازگاری بین آرمانها و واقعیت های ملموس جامعه ایران گردید.

در ایجاد این فضای پر تنش، تنها مسئولیت بر گرده ایرانیان نبود. قدرتهای صاحب نفوذ خارجی در برافروختگی مردم ایران بی تأثیر نبودند. جنگ سرد آغاز شده بود و ایران متحد آنان بشمار میرفت و از شتاب و سرانجام تلاشهای دموکراتیک در ایران بیمناک بودند.

محمد رضا شاه جوان، هنوز در رویای تربیت اروپائی خود بود، اما آرام آرام از جانب سیاستمداران و همکاران پدرش مجبور شد از عنوان تشریفاتی پادشاهی مشروطه فاصله گیرد و در پی نفوذ سیاسی و استحکام مقام خود بیافتد.

منشی زاده «حزب سومکا» را که مخفف «سوسیالیزم ملی کارگران ایران» بود بنیان گذارد. وی از طرفداران آلمان هیتلری بود. اعضاء سومکا با اونیفورم قهوه ای و یا سیاه و بازوبند و چماق در شهر تهران رژه می رفتند و سلام به سبک نازیهای آلمان می دادند.

تیمسار ارفع و سپهری که قبلاً همکار منشی زاده بود، «حزب آریا» را علم کردند و لباس اینها اونیفورم ارتشی بود. هر دو این احزاب برای مقابله با حزب توده به وجود آمده بودند و به تبلیغات فاشیستی میان کارگران و کارمندان دولت مشغول شدند.

تردیدی نمی توان داشت که ایجاد يك سازمان تروریستی - مذهبی ضد کمونیستی می باید مورد علاقه هر دو قدرت پر نفوذ در ایران، یکی قدرت امپریالیزم انگلیس و دیگری ارتجاع مذهبی قرار گرفته باشد.

قشر سنتی و مرتجع مذهبی، برای مقابله با افکار سوسیالیستی و کمونیستی که روز به روز طرفداران بیشتری می یافت، به فعالیتهای پنهان و آشکار و مسلحانه روی آوردند. مذهبیون افراطی و روحانیون طراز اول شیعه مقیم عراق و ایران، در تأسیس سازمان تروریستی «فدائیان اسلام» برای مقابله با حزب توده و تبلیغات سوسیالیستی آنان بی تأثیر نبودند.

فدائیان اسلام

سید مجتبی میرلوحی معروف به نواب صفوی در ۱۳۰۴ در تهران متولد شد. دوره دبستان و سپس دبیرستان صنعتی آلمانها را تمام کرد و در سال ۱۳۲۱/۱۹۴۲ به استخدام شرکت نفت در آمد و در شهر آبادان زندگی میکرد. طرفداران و اعضای قدیمی سازمان «فدائیان اسلام» افسانه های بی پائی در پیرامون زندگی سید مجتبی میر لوحی نقل می کنند، که مورد تردید همه متخصصین تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران می باشد. به هر روی سید میر لوحی پس از مدتی به بغداد و از آنجا به نجف میرود. ظاهراً در نجف به حوزه درس مرتجع ترین روحانی آن زمان آیت الله امینی صاحب الغدير راه یافت و مورد توجه وی قرار گرفت.

⁴³ [اولین میتینگ (راه پیمائی) عظیم حزب توده ایران، علیه دولت ساعد در تهران در ۵ آبان ۱۳۲۳ برگزار شد و عده زیادی از سربازان شوروی داخل راه پیمایان بودند. این راه پیمائی برای اعطاء نفت شمال به شوروی تشکیل شده بود]

میرلوحی پس از مدت کوتاهی از نجف به بغداد و از بغداد به آبادان رفت و در همین شهر که در اشغال قوای نظامی انگلیس و پلیس جنوب انگلیسیان بود به تبلیغات و سخنرانی مشغول می‌شود. وی سفرهائی به مهمترین مناطق نفتی آن زمان مثل آبادان، اهواز و آغاجاری که به کلی تحت کنترل انگلیسیان بود می‌نماید و به سخنرانی برای کارگران می‌پردازد. حیرت انگیز آنکه فرمانده ارتش و پلیس انگلیس نه تنها مانع وی نمی‌شوند و سید میر لوحی را دستگیر نمی‌کنند، بلکه کامیون در اختیار وی می‌گذارند تا طرفدارانش را از این شهر به آن شهر انتقال دهد.

ورود سید میر لوحی به آبادان، که ظاهراً دشمن انگلیس بود، با بازگشت آیت الله بروجردی، آیت الله ابوالقاسم کاشانی و سید ضیاء الدین طباطبائی که به داشتن روابط عمیق با انگلیسی ها اشتها داشت، و از عوامل مهم کودتای سوم اسفند بود، به ایران هم زمان بود.

در زمانی که میرلوحی ۲۱ ساله به نزد آیت الله بروجردی به قم می‌رود، آثار زنده یاد محقق و مورخ دانشمند احمد کسروی خواب راحت را از مرتجعین و متولیان فرقه شیعه ربوده بود. می‌گویند برخی از کتابهای او بدست آیت الله حاج آقا حسین بروجردی رسید و او «حکم ارتداد نویسنده کتاب را اعلام» کرد.⁴⁴

سید میرلوحی با عده ای به تهران نزد احمد کسروی می‌رود و با وی در جلسات متعددی به مباحثه و مجادله می‌پردازد. مباحثات ساده لوحانه میر لوحی با دانشمندی چون احمد کسروی نتیجه دلخواه را به بار نمی‌آورد و حتی همراهان سید میرلوحی بنا به گفته طرفداران خود او پایه ایمانشان سست میشود و سید را در مقابل کسروی به مسخره می‌گیرند و کار به آنجائی می‌رسد که بین آنان «دو دستگی ایجاد می‌شود»⁴⁵

سید میرلوحی با خشم احمد کسروی را در حضور دیگران به مرگ تهدید می‌کند و جلسه را ترك می‌گوید. پس از چند روز سید میرلوحی وسیله روحانیون به يك كلت مجهز می‌شود و در میدان حشمت الدوله، کسروی را هدف گلوله قرار می‌دهد که این بار کسروی فقط زخمی می‌شود. میرلوحی دستگیر می‌گردد، ولی با نفوذ آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی بعد از دو ماه بازداشت محترمانه به قید كفالت و چون يك قهرمان آزاد می‌گردد. از همین زمان گوش ایرانیان با نام سازمان تروریستی «فدائیان اسلام» آشنا می‌شود. حاج مهدی عراقی⁴⁶ از نخستین اعضای فدائیان اسلام و از سران سازمان تروریستی «هیئت های مؤتلفه اسلامی» و «آنگاه از سران «انقلاب اسلامی» و دوست و یار نزدیک آیت الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی، در ضمن بیان خاطرات خود پیرامون «فدائیان اسلام»

44 [احمد کسروی در کتاب های «دادگاه»، «بخوانید و داوری کنید» و «سرنوشت ایران چه خواهد شد» ایرادات و انتقادات شدیدی را به دستگاه روحانیت گرفته بود به ویژه در کتاب اخیر به ورود آیت الله بروجردی به قم و فتاوی ارتجاعی وی و دخالت وی در نظام آموزشی ایران انتقادات بی پرده ای نموده بود. در اثر پافشاری آیت الله بروجردی درس «تعلیمات دینی» در مدارس کشور آغاز گردید و به همین خاطر وزارت فرهنگ تعدادی ملا به عنوان معلم در سراسر کشور استخدام کرد]

45 [خاطرات مهدی عراقی، از قدیمی ترین همکاران سید میر لوحی مشهور به نواب صفوی، صفحه ۲۵].

46 [حاج مهدی عراقی از سن ۱۶ سالگی به عضویت شورای مرکزی فدائیان اسلام در آمد، وی تا هنگام اعدام نواب صفوی در سال ۱۳۳۴ در کلیه ترورهای فدائیان اسلام و برنامه ریزیها و گفتگوهای پشت پرده این سازمان تروریستی مشارکت مستقیم و غیر مستقیم داشت. وی در قتل احمد کسروی، عبدالحسین هژیر، رزم آراء و حسنعلی منصور نقش اساسی را دارا بود. بین پانزده خرداد ۴۲ تا تبعید خمینی در تمامی تظاهرات خیابانی شرکت داشت و در بهمن سال ۱۳۴۳ شاخه ترور هیئت مؤتلفه را پایه گذاری کرد که زیر نظر وی به ترور افراد نامور و همچنین قتلهای که هنوز افشاء نشده است اقدام نمود. عراقی در سال ۱۳۵۷ به فرانسه رفت و در نوفل لوشاتو از مشاوران و محرمان خمینی بود و همراه وی به تهران بازگشت. وی در انقلاب پست های مختلفی داشت. بالاخره در ۴ شهریور ۱۳۵۸ همراه پسرش بوسیله سه نفر از تروریستهای گروه فرقان در نزدیکی خانه اش ترور شد. همکاران وی از شاخه نظامی هیئت مؤتلفه معتقدند که گروه فرقان وسیله شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی پایه گذاری شده است]

به وضوح چگونگی تأسیس و پایگاه اخلاقی و اجتماعی اعضای «فدائیان اسلام» را چنین شرح میدهد:

«سید [مجتبی میر لوحی] وقتی [از زندان] بیرون می آید به فکر این می افتد که يك محفلی، يك سازمانی، يك گروهی، يك جمعیتی را به وجود بیاورد برای مبارزه. این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی باید استفاده بکنم که تا الان این افراد محل آسایش محلات بوده اند، مثل اوباشها که توی محلات هستند، گردن کلفتها، لاتها، بحساب، آنها که عربده کشهای محلات بوده اند... این بود دوستانی که به دور مرحوم نواب جمع شده بودند، اکثر آنها مرحله اول از این جور افراد بودند.⁴⁷...»

حاج مهدی عراقی علت انتخاب «اوباش» را در «متدین» بودن آنان می داند و ندانسته تفسیر دقیقی از اندیشه های دینی مبارزین اسلامی و حاکمین کنونی ایران ارائه می دهد...

به هر روی احمد کسروی مورخ پرآوازه ایران همراه با منشی خود محمد تقی حدادپور در بیستم اسفند ۱۳۲۴ توسط سید حسین امامی از اعضای فدائیان اسلام در کاخ دادگستری ایران به قتل رسید. اما ندای میهن دوستی و اندیشه های ضد ارتجاعی وی در قلب و جان هر ایرانی باقی ماند. پس از قتل احمد کسروی اولین اعلامیه سید مجتبی میر لوحی با نام مستعار «نواب صفوی»، و با عنوان سازمان «فدائیان اسلام» منتشر شد.

انتخاب نام مستعار «نواب صفوی» کنایه زیرکانه ای به قدرت روحانیت و شرکت وسیع و عمیق آنان در حکومت و قدرت دولت در دوران پادشاهان صفوی ست. سازمان فدائیان اسلام، در حقیقت يك سازمان تروریستی بود. به گمان من دستورالعملی که به آنان داده شده بود، این بود که کشور را از سقوط به دامن کمونیستها حفظ نمایند. اینان نه تنها در فکر براندازی شاه نبودند، بلکه با ترور سیاستمداران و روشنفکران میل داشتند که شاه و دولت های او را در مقابل کمونیستها حفظ کنند و به اجرای احکام مذهبی مجبور نمایند.

نواب صفوی و سازمان تروریستی فدائیان اسلام به فعالیتهای نیمه مخفی خود ادامه داد و در سالهای ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ در همه تحولات سیاسی ایران نقشی ماجراجویانه و جنایتکارانه و در دراز مدت مخرب و خطرناک به جا گذاشت.

عبدالحسین هژیر در کابینه قوام السلطنه پست وزارت دارائی داشت و بگرمی از آزادی قاتل کسروی دفاع کرد و در هیأت دولت گفت: «بنده عقیده دارم که این آدم [احمد کسروی] مهدورالدم بوده و اگر هم او را کشته اند کار صحیحی بوده.⁴⁸» بی خبر از آنکه روزی خود به دست فدائیان اسلام و به دست همان کسی که کسروی را کشته بود، سید حسین امامی، کشته خواهد شد (هشتم آبان ۱۳۲۸)

47 [کتاب «ناگفته ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی» صفحه ۲۶، چاپ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول ۱۳۷۰].

48 [خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، به اهتمام بابک امیر خسروی و فریدون آذر نور، بخش دوم صفحه ۱۵۷/۱۵۶. محمود تفضلی در ایران ما و محمد مسعود در مرد امروز صمیمانه پیرامون قتل کسروی می نوشتند و جریان قتل فجیع کسروی را در روزنامه های خود بی طرفانه بازتاب میدادند]

این جنایتکاران مقدس، رزم آراء⁴⁹ نخست وزیر (اسفند ۱۳۲۹ در مسجد شاه) و دکتر زنگنه رئیس دانشگاه تهران را ترور کردند و با ترور نافرجام علاء نخست وزیر، رعشه بر جان حکومت متزلزل شاه و دولتهای وی انداخت و ابزار شومی برای نقشه های استعماری در ایران گردید که نتایج آن را در سراسر سالهای حکومت اسلامی ایران به وضوح دریافتیم.

با تأسیس و ادامه آزادانه فعالیت سازمان تروریستی «فدائیان اسلام»، شاه و رجال سیاسی ایران ساده لوحانه در تله سیاست جنگ سرد قدرتهای خارجی و هم چنین قشر پر قدرت ارتجاع مذهبی داخلی افتادند و از عواقب خطرناک و تأثیر دراز مدت آن در جامعه سنتی ایران بی خبر ماندند.⁵⁰

ترورهای فداییان اسلام

در اواخر پائیز ۱۳۲۲/۱۹۴۳ کنفرانس تهران با حضور روزولت رئیس جمهور آمریکا، استالین نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی و چرچیل نخست وزیر انگلیس تشکیل شد و سران مذکور موافقت کردند که شش ماه پس از پایان جنگ، قوای خود را از ایران خارج کنند. ارتش انگلیس و آمریکا در مارس ۱۹۴۵ ایران را طبق معاهده کنفرانس سران در تهران ترک کردند. اما دولت استالینیستی شوروی ضمن اعلامیه کوتاهی به بهانه اینکه اوضاع بعضی نواحی شمال ایران مبهم و مغشوش است، نیروهای خود را در آذربایجان نگه داشت.

در همین دوران قاضی محمد در نواحی کردنشین «فرقه دموکرات کردستان» و پیشه وری در آذربایجان «فرقه دموکرات آذربایجان» را بر پا کردند و کوس خود مختاری زدند. ارتش ایران به تنهایی توانائی ایجاد نظم در نواحی شمال غربی ایران را نداشت و بالاخره با خدعه قوام السلطنه، شوروی مجبور شد ارتش خود را در ۱۹۴۶ از ایران خارج نماید و بدنبال آن فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان روانه شوروی شدند.....

شوروی تقاضای واگذاری امتیاز نفت شمال را از ایران داشت و حزب توده در ارگانهای رسمی خود از «منافع مشروع» شوروی دفاع می کرد.⁵¹

در این زمان علی دشتی نماینده مجلس شورای ملی بود و همراه با دکتر مصدق و دیگران علیه امتیاز نفت شمال سخنرانی پرشوری کرد و به همین دلیل در شهریور سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ به زندان افتاد. پس از رهایی از زندان به فرانسه رفت و تا اواخر سال ۱۹۴۸ در این کشور ماند. پس از بازگشت به

⁴⁹ [حاج مهدی عراقی در مورد دخالت آیت الله کاشانی و جبهه ملی در ترور رزم آراء و دیگران اعتراف می کند : آیت الله کاشانی به دیدار نواب صفوی آمد و بعد از مباحثات طولانی آیت الله کاشانی به نواب صفوی گفت: «تنها مسئله ای که اینجا مطرح است هفت نفر باید زده (ترور) بشوند تا ما بتوانیم برنامه مان را پیاده بکنیم. اولیش رزم آراء است، دفتری، دکتر فلاح، دکتر طاهری، دو سه تا دیگر که من الان یادم نیست. گفت هفت نفر باید زده بشوند.... ملاقات انجام شد و به قول بعضی ها گفتنی، آن آقایان فتوای قتل رزم آراء را از جهت بُعد سیاسی صادر کردند، این آقا (آیت الله کاشانی) هم فتوای قتل رزم آراء و شش نفر دیگر را از جهت شرعی صادر کرد، چون مجتهد بود» مهدی عراقی در صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ خاطراتش به نقل جریان دادگاه نواب صفوی می پردازد و می گوید از نواب صفوی در دادگاه «راجع به زدن رزم آراء» می پرسند وی «خائن بودن رزم آراء را از يك طرف مطرح می کند و از طرف دیگر هم فتوای قتلش را از جهت سیاسی و از جهت دینی منتسب می کند به جبهه ملی و آیت الله کاشانی»]

⁵⁰ [برای اطلاع بیشتر پیرامون واکنش رجال سیاسی ایران پیرامون قتل های فدائیان اسلام، مراجعه کنید به مقالات مستند دکتر جلال متینی در مجله «ایران شناسی»، شماره های ۱ تا ۴ سال دوازدهم، ۱۳۷۹]

⁵¹ [روزنامه مردم سال ۱۳۲۵، برای مطالعه روزنامه ها و کتب کمیاب پیرامون تحولات سیاسی و مذهبی ایران، مراجعه کنید به «آرشیو اسناد و پژوهشهای ایران - برلن» Archiv für Forschung und Dokumentation Iran - Berlin. e.v]

ایران به سبب آنکه زبان عربی را به خوبی تکلم میکرد در ۳ آبان ۱۳۲۷/۱۹۴۹ به عنوان سفیر ایران به مصر و بعد به لبنان رفت.

در اواسط سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ جبهه ملی، مرکب از چند نماینده سابق مجلس، چند روزنامه نگار و تعدادی از روحانیون به رهبری دکتر مصدق تشکیل شد. طبق اساسنامه جبهه ملی تنها احزاب می توانستند به جبهه ملی بپیوندند. طرفداران نخست وزیری دکتر مصدق برق آسا به تشکیل حزب مشغول شدند. «حزب استقلال»، «حزب ملی کار»، «حزب خلق»، «مجمع مسلمانان مجاهد»، «حزب زحمتکشان ملت ایران»، «نهیض آزادی برای مردم ایران»⁵²، «حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیست» و «حزب پان ایرانیست» بنیان گرفتند. سران همه این احزاب در يك انتخابات تقلبی به مجلس راه یافتند. فعالیت جبهه ملی به این شکل آغاز شد و کشاکش برای رسیدن به قدرت آغاز گردید.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹/۲۶ ژوئن ۱۹۵۰ سپهبد رزم آرا نخست وزیر به دست خلیل طهماسبی از اعضای «فدائیان اسلام» به قتل رسید. خلیل طهماسبی دستگیر شد و بلافاصله اعلامیه مجتبی میر لوحی معروف به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام تحت عنوان «ای پسر پهلوی» منتشر شد که در آن اخطار شده بود اگر «حضرت خلیل طهماسبی» آزاد نشود عده زیادی از رجال سیاسی دچار سرنوشت رزم آرا خواهند شد.⁵³

حسین علاء در ۱۸ اسفند ۱۳۲۹ تشکیل کابینه داد. علی دشتی به عنوان وزیر مشاور در دولت علاء شروع به کار کرد.

در ۲۴ اسفند همین سال در جلسه علنی شورای ملی طرح ملی شدن صنعت نفت به پیشنهاد جبهه ملی به اتفاق آراء به تصویب رسید. علی دشتی از این طرح پشتیبانی کرد.

در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ دکتر عبدالحمید زنگنه رئیس دانشکده حقوق و وزیر سابق فرهنگ هنگام خروج از دانشکده حقوق هدف گلوله شخصی به نام نصرت الله قمی از سازمان فدائیان اسلام قرار گرفت و به سختی مجروح شد و پس از چند روز در بیمارستان جان سپرد.

حسین علاء در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰ پس از يك ترور نافرجام از جانب فدائیان اسلام و به علت ناتوانی در حل بحران نفت و فشار دولت انگلیس از نخست وزیری کناره گیری کرد و در ۷ اردیبهشت دکتر محمد مصدق به نخست وزیری رسید. در ۹ اردیبهشت طرح قانونی اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلسین رسید و هیأت دولت مأمور اجرای قانون شد. اختلاف با شرکت نفت انگلیس بالا گرفت و روابط ایران و انگلیس به کلی قطع شد.

مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور و اوضاع اسف بار مالی دولت مصدق به سبب تحریم خرید نفت در غرب، نمایان شد. مصدق در تیرماه ۱۳۳۱ از شاه خواست تا فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ را به او واگذارد. شاه موافقت نکرد و دکتر مصدق استعفاء داد.

مخالفین دکتر مصدق معتقدند که دکتر محمد مصدق با طرح این درخواست، حيله گرانه میل داشت بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی دولت خود را به گردن شاه گذارد. به هر روی احمد قوام (قوام السلطنه) نخست وزیر شد و با انتشار اعلامیه ای تند و شدیدالحن متذکر شد که «کشتیان را سیاستی دگر آمد» و محاکم انقلابی تشکیل خواهد داد و روزی صدها تبه کار را از هر طبقه به

⁵² [حسین رازی و محمد نخشب پایه گذران «نهیض آزادی برای مردم ایران» بودند. تقریباً ده سال بعد

«نهیض آزادی ایران»، در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۴۰/۱۹۶۱ توسط آیت الله طالقانی، سحابی و بازرگان تأسیس شد]

⁵³ [در صفحات قبل به دسایس آیت الله کاشانی از سران جبهه ملی و دخالت وی در ترور سپهبد رزم آرا مشروحاً اشاره کردیم. يك روز پس از ترور سپهبد رزم آرا آیت الله کاشانی در يك مصاحبه با خبرنگاران خارجی و داخلی، «قتل رزم آرا را واجب دانست و خلیل طهماسبی را منجی ملت ایران معرفی کرد». دکتر بقائی و حسین مکی در میدان بهارستان میتینگی ترتیب دادند و هر دو کشتن رزم آرا را به ملت ایران تبریک گفتند. در همین اجتماع اعلامیه نواب صفوی تحت عنوان «ای پسر پهلوی» منتشر شد]

موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی خواهد ساخت. اما در مقابل تظاهرات خونین خیابانی بین ۲۷ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱/۱۹۵۲ و تهدید آیت الله کاشانی به «صدور اعلان جهاد علیه دولت قوام و شاه» به زانو درآمد و شاه مجبور شد خواسته دکتر مصدق را بپذیرد و دو باره وی را مأمور تشکیل کابینه نماید.

دکتر مصدق نخست وزیری مجدد خود را ظاهراً مدیون فعالیت های همه جانبه آیت الله کاشانی بود. اما پشتیبانان واقعی او بازاریان و اعضاء سازمان فدائیان اسلام بودند. وی در اول مرداد ۱۳۳۱ شرحی در پشت قرآن نوشت و آن را پس از امضاء و مهر به این شرح برای شاه فرستاد: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم بر خلاف قانون اساسی عمل کنم. هم چنین اگر قانون اساسی را نقض کند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول کنم» درست شش روز بعد بر خلاف سوگندی که خورده بود، در هفتم مرداد ماده واحده اختیارات دکتر مصدق به مجلس رفت و همان روز به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در این لایحه به دکتر مصدق اختیار داده می شد که لوایحی پس از آزمایش، تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجراء است. ۹ روز بعد «بر خلاف قانون اساسی» و قوانین کیفری کشور در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ طرح يك ماده ای با قید سه فوریت برای عفو و آزادی خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا به تصویب رسید: «ماده واحده: چون جنایت حاجی علی رزم آرا و حمایت او از اجانب بر ملت ایران ثابت است بر فرض آنکه قاتل او، استاد خلیل طهماسبی باشد از نظر ملت بی گناه و تبرئه شناخته می شود». «این طرح را ۲۷ تن از جمله دو تن استادان دانشکده حقوق دانشگاه تهران: دکتر شایگان و دکتر سنجابی امضا کرده بودند.»⁵⁴

خلیل طهماسبی در ۲۴ آبان ۱۳۳۱ از زندان آزاد شد و پس از زیارت شاه عبدالعظیم به ملاقات آیت الله کاشانی که فتوای قتل رزم آرا را داده بود شتافت.

مجلس سنا به درستی با لایحه عفو خلیل طهماسبی و لایحه «مفسد فی الارض» شناختن احمد قوام و ضبط اموال وی مخالفت کرد و آن را خلاف قانون اساسی و قوانین کیفری کشور دانست. اما جبهه ملی و بویژه دکتر محمد مصدق بر خلاف قسمی که به قرآن خورده بود تا «بر خلاف قانون اساسی» عملی انجام ندهد، به ساخت و پاخت پنهانی خود با سازمان تروریستی فدائیان اسلام مشغول بود و توجهی به زیر پا گذاشتن قانون اساسی و استقلال دادگستری و رعایت اجرای عدالت حقوقی کشور نداشت. جالب توجه آنکه جبهه ملی و حزب توده بعدها قتل رزم آرا را به دربار نسبت میدادند و هنوز این شایعه بی پا بر سر زبانهاست.

مخالفت مجلس سنا با دو لایحه نامبرده سبب شد که جبهه ملی برای تنبیه سناتورها، لایحه ای به مجلس برد و تقلیل مدت مجلس سنا را از چهار سال به دو سال به قید دو فوریت در همان روز به تصویب رسانید. مجلس سنا تعطیل شد.

دکتر مصدق با همه تدابیری که به کار برد و گاه با نادیده گرفتن اصول قانون اساسی، نتوانست بحران اقتصادی کشور را بر طرف نماید. در سراسر کشور هرج و مرج حکمفرما شده بود و يك بلاتکلیفی عمیقی در جامعه ایران احساس می شد. ورشکستگی اقتصاد ملی، گسترش نارضایتی عمومی، آشفتگی دستگاه دادگستری و انحلال دیوان عالی کشور، سستی و انحلال مجلس شورای ملی و سنا و بالاخره قدرت گرفتن حزب توده شاه را بر آن داشت تا با صلاحدید کرمیت روزولت مأمور عالی رتبه سیا مجبور به اتخاذ عمل شود و در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ فرمان برکناری دکتر مصدق را از

54 [مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هفدهم، ۲۲ مرداد ۱۳۳۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به مقاله مفصل و بسیار خواندنی «دکتر مصدق، پیشنهادهای نخست وزیری، و انگلیسی ها» از دکتر جلال متینی در فصل نامه ایرانشناسی، سال دوازدهم، شماره ۴، صفحه ۷۲۲]

نخست وزیری صادر کرد و سرلشکر فضل الله زاهدی را به نخست وزیری برگزید.⁵⁵

سید محمود کاشانی، پسر آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، یکی از مهمترین بازیگران معروف وقایع ۲۸ مرداد، در جواب مخالفان «کودتا» در مقاله ای مینویسد: «اینک باید ببینیم که از ساعت ۱۱ شب ۲۴ تا ساعت یک بامداد ۲۵ مرداد چه رویدادی وجود داشته است که آن را کودتای نظامی علیه دولت مصدق خوانده اند؟»

واقعیتی که در آن تاریخ از مردم پنهان شد این بود که هنگامی که سرهنگ نصیری به در خانه مصدق رسید، ساعتی او را بلا تکلیف نگاه می دارند و چون اجازه ملاقات او را با مصدق نمی دهند فرمان را به یکی از محافظین خانه تسلیم می کند و مصدق با خط خود رسید دریافت این فرمان را چنین صادر می کند: "ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دست خط مبارک به اینجانب رسید. دکتر محمد مصدق". او از این فرمان با احترام و تجلیل «دست خط مبارک» یاد می کند و عنوان نخست وزیر را هم از کنار اسم خود بر می دارد با این حال مصدق سپس دستور بازداشت سرهنگ نصیری را که صرفاً حامل فرمان بوده صادر کرده و صبح همان روز برای آن که نقش وی در زمینه سازی برای صدور فرمان نخست وزیری زاهدی و برکناری وی آشکار نشود اعلامیه ای صادر کرده و بی آن که کمترین اشاره ای به صدور فرمان شاه بکند از وقوع کودتای نظامی در شب گذشته از سوی سرهنگ نصیری خبر داد با این عنوان که او می خواسته است زیر پوشش تسلیم نامه ای خانه را اشغال کند. بدین ترتیب اعلامیه دولت مبنی بر وقوع کودتا یک دروغگوی و پنهان کاری بوده است..... مصدق فرمان برکناری خود را حتی از وزیران کابینه خود نیز پنهان ساخت و در جلسه هیأت وزیران که صبح روز ۲۵ مرداد در خانه او تشکیل شد کمترین اطلاعی از این موضوع به وزیران خود نداد. در اینجا گفته های دو تن از یاران مصدق را به لحاظ رعایت اختصار که نمونه های دیگری از آن نیز وجود دارد، نقل میکنم. دکتر صدیقی وزیر کشور مصدق در جریان بازپرسی از او در زمینه رویداد شب ۲۵ مرداد می گوید: «در هیأت وزیران مذاکره نشد و تصمیماتی در باره آن اتخاذ نگردید. مطلقاً در باره فرمان ملوکانه دائر به عزل آقای دکتر مصدق از سمت نخست وزیری سخنی گفته نشده اما آنچه در باره آگاهی من از جریان کار سؤال فرموده اید پیش از این نوشته ام که در خانه جناب آقای نخست وزیر افواهاً موضوع دست خط را که بهانه ورود به خانه بوده است شنیدم و از آقای دکتر مصدق پرسیدم موضوع دست خط چه بوده؟ فرمودند چیزی نبود.»

سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق نیز در خاطراتی که از شب و روز ۲۵ مرداد نقل کرده، همین موضوع را چنین بیان کرده است: «من روز ۲۶ مرداد (۲۵ مرداد درست است) صبح شش ساعت بعد از کودتای نا موفق نصیری نزد مصدق رفتم و به او گفتم همه رادیوهای خارجی کودتای نیم بند نصیری را شرح داده اند و ضمناً گفته اند شاه شما را عزل کرده است. گفت نه آقا، این فرمان جعل بوده است. ولی خود فرمان را به من و به هیچ یک از وزراء نشان نداد. حدود ساعت یازده همان روز، مجدداً نزد مصدق رفتم و خبر فرار شاه و ثریا را از رامسر به او دادم و گفتم حالا که شاه از مملکت رفته است وضع چه می شود؟ جواب داد: باید کاری کرد که ایشان مراجعت کنند»... از جمله نکات کلیدی برای شناخت ماهیت رویدادهای شب ۲۵ مرداد این است که چرا دکتر مصدق فرمان برکناری خود را که با دریافت آن رسید داده و آن را «دست خط مبارک» نامیده بود، به عنوان یک کودتای نظامی به مردم معرفی کرد؟ چرا این فرمان را از مردم و حتی از وزیران کابینه خود پنهان کرد؟... اصرار بر اینکه رویداد شب ۲۵ مرداد کودتای نظامی بوده چیزی جز سرپوش گذاردن و ادامه تبلیغات فریبکارانه ۵۰ سال گذشته نیست و با ادعای اجماع بر وقوع کودتا هم نمی توان، ذهن جست

55 [شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» مینویسد: در اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) پس از کسب اطمینان نسبت از

پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و انگلیس که سرانجام سیاست مشترکی را آغاز کرده بودند و پس از بررسی اوضاع با دوستم کرمیت روزولت، مأمور مخفی سازمان سیا، بر آن شدم که برای یافتن راه حلی وارد عمل شوم». ترجمه از متن آلمانی صفحه ۷۸]

و جو گر نسل جوان را از پویایی و تلاش برای شناخت حقیقت بازداشت⁵⁶»
 دکتر محمد مصدق به فرمان برکناری خویش وقعی نگذاشت و شاه به رم رفت. کمیته مرکزی حزب توده طی اعلامیه ای سرنگونی سلطنت و ایجاد «جمهوری دموکراتیک» را خواهان شد. آن زمان دکتر حسین فاطمی پرشورترین مخالف شاه در راهپیمائی‌هایی که جبهه ملی تشکیل میداد شرکت میکرد و از جمهوری دفاع سرسختانه مینمود و در نطقهای آتشین خود انقراض سلسله پهلوی را اعلام میکرد. بعقیده مورخین و محققین این دوران که بر مبنای سخنان دکتر حسین فاطمی در زندان استوار است، دکتر مصدق بر خلاف قسمی که به قران خورده بود، موافقت پنهانی خود را با سخنان و اعمال دکتر حسین فاطمی برسر سرنگونی سلطنت محمد رضا شاه اعلام کرده بود.⁵⁷

رهبران مذهبی و جامعه ایران مشتاق بازگشت شاه بودند زیرا از بقدرت رسیدن حزب توده در ایران وحشت داشتند. ملایان و مردم مذهبی چنین فکر می کردند که: «حزب [توده] خلاف مذهب، حزب خلاف خدا، حزب بی دینی، حزب مصادره اموال [است]... در ذهن آیت الله بروجردی رفته بود که دولت آقای دکتر مصدق نسبت به مذهب لا بشرط است. من شنیده بودم که می گفت حکومت نسبت به مذهب نباید لا بشرط، بی تفاوت باشد. بخصوص اینکه در آن زمان توده ایها پروبال گرفته بودند، ایشان دلش می خواست حکومت نسبت به مذهب لا بشرط نباشد و مروج مذهب باشد.⁵⁸» آیت الله حسینعلی منتظری در خاطرات خود از نفرت آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی نسبت به حزب توده و جامعه بهائیان ایران مطالب فراوانی نقل می کند...

آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی هر دو برای سلامت شاه و بازگشت سلطنت روضه خوانی و عزاداری بر پا کردند و به استناد تبلیغات گروه های چپ «روضه دو طفلان مسلم» بر سر منابر می خواندند. آیت الله بروجردی مرجع شیعیان جهان و همچنین روح الله خمینی، اولین کسی بود که به شاه تلگراف فرستاد و شاه را به بازگشت به ایران فرا خواند. آیت الله بروجردی در جواب تلگراف شاه که هنوز در رم بسر میبرد و زمینه بازگشت خود را فراهم میکرد، چنین پاسخ نوشت: «حضور مبارك اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه: تهران، تلگراف مبارك که از رم مخابره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلیحضرت همایونی بوده موجب مسرت گردید. نظر به اینکه تصمیم مراجعت فوری بوده جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلیحضرت به ایران مبارك و موجب اصلاح مفاسد دینی و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد. حسین طباطبائی بروجردی» فراموش نکنیم که انتخاب آیت الله بروجردی به مرجعیت شیعه بعلت احتراماتی بود که محمد رضا شاه قبل از رسیدن به مرجعیت شیعه به وی میگذارد. آیت الله آقا حسین بروجردی اواسط سال ۱۳۲۳ در بیمارستان فیروز آبادی شهر ری بستری شد و محمد رضا شاه به بیمارستان فیروزآبادی شتافت و پس از تفقد شاهانه همراه با عکس شاه بر بالین آیت الله بروجردی برای خبرگزاریهای داخلی و خارجی، از وی عیادت کرد. این دیدار سبب استحکام مرجعیت آیت الله بروجردی گردید و در انتظار عمومی سبب تأیید شاه و دولت از آیت الله بروجردی شد. این بده بستانها بیشتر برای مقابله با حزب توده صورت میگرفت و

56 [کودتا بر علیه مصدق، بقلم سید محمود کاشانی پسر آیت الله کاشانی، نقل از روزنامه نیمروز چاپ لندن شماره ۸۲۷، سال شانزدهم. صفحه ۴۶، ۴۷ و ۵۹]

57 [اسناد در تأیید این مطلب فراوان موجود است، بویژه پس از انقلاب اسلامی کتابهای مستندی نگارش یافته است. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب «خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی» بکوشش بهرام افراسیابی]

58 [خاطرات آیت الله منتظری، چاپ اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، صفحه ۸۲، سال انتشار ۱۳۷۹. لا بشرط در اینجا این معنی را میدهد که قدرت دولت میان ملایان و دستگاه حکومت بصورت برابر تقسیم شده است. بمعنی دقیق تر حکومت مشروعه، یعنی اتحاد شاه و دستگاه روحانیت]

آیت الله بروجردی بعدها به سبب ریاست طلبی و پایداری بر سنت عوام فریبی‌انه مذهبی مشکلات فراوانی را برای شاه و دولت‌های وی ایجاد کرد و از عوامل اصلی توطئه علیه دکتر محمد مصدق بود. لیست خواسته‌های وی روز بروز طولانی‌تر میشد. مخالفت وی با ورزش زنان، حمام‌های نمره، مدارس دخترانه، حق رأی برای زنان، تدریس تعلیمات دینی و شرعیات در مدارس و دخالت‌های نادرست وی در امور شهربانی و استانداریهای کشور و مخالفت علنی وی علیه حزب توده و جامعه بهائیان ایران در همه اسناد و مدارکی که اکنون منتشر شده اند آمده است.

اسناد و مدارک باقی مانده از ساواک نشان میدهد که این مرجع قشری شیعه در حقیقت از هیچ کاری روی گردان نبود تا کارخانه ملا سازی قم را توسعه و افکار خرافی و ضد حکومت مشروطه را در سراسر ایران نشر و تبلیغ نماید. وی پس از وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سپهبد زاهدی را «حافظ بیضه اسلام» نامید و در سرکوب دشمنان دین آرزوی موفقیت کرد. آیت الله بروجردی چند روز پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سپهبد زاهدی می نویسد: «بسم الله الرحمن الرحیم، جناب آقای سپهبد فضل الله زاهدی نخست وزیر دامت اجلاله به عرض می رساند... خداوند عز شأنه، جنابعالی را در انجام وظایف دینی که در این موقع خطیر به عهده گرفته اید اعانت فرموده و عامه مسلمین را از برکات عید سعید بهره مند فرماید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ۸ شهریور ۱۳۳۲ حسین الطباطبائی ال بروجردی.⁶⁰»

دکتر محمد مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹ اوت ۱۹۵۳ سقوط کرد و سپس بازداشت شد؛ و شاه دو باره به ایران بازگشت.

دکتر محمد مصدق رهبر جبهه ملی ایران، در همان دامی افتاده بود که خود در ایجاد آن سهیم بود. دکتر مصدق، غیر مستقیم، وسیله دکتر بقائی و آیت الله کاشانی و شمس قنات آبادی با رهبر سازمان تروریستی فدائیان اسلام تماس دائمی داشت و از آنان برای رسیدن به قدرت استمداد و کمک خواسته بود. وی بیست و هشت تن از اعضای فدائیان اسلام را که در زندان بودند، از آن جمله قاتل رزم آرا را آزاد کرد.

۲۸ مرداد، سرکوب خونین ملیون و به ویژه احزاب و سازمانهای چپ را بدنبال داشت. فرماندار نظامی تهران تیمسار تیمور بختیار که بعداً اولین رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) شد، با اعمال خشونت و ایجاد جو ترس و وحشت به واقع فرمانروای بلا منازع ایران بود.

دکتر مصدق به سه سال زندان و سپس تحت نظر تا آخر عمر در احمد آباد زندگی کرد. حزب توده و شبکه نظامی حزب قلع و قمع شد و عده ای از اعضاء نظامی و غیر نظامی آن تیرباران شدند.

آیت الله بروجردی و روحانیونی چون آیت الله کاشانی، بهبهانی، میلانی و دیگر آیات عظام، پس از ۲۸ مرداد نه تنها از محاکمات دادگاه نظامی و عملیات خشونت بار فرمانداری نظامی انتقادی نکردند، بلکه عملاً به تأیید آن پرداختند و سرکوب خونین حزب توده را یک پیروزی برای دوام و استحکام مذهب در ایران میدانستند.

پس از ۲۸ مرداد فضای اجتماعی ایران ظاهری مذهبی گرفت و روحانیون بخش مهمی از قدرت حکومتی ایران شدند. نفوذ آنان در روند محاکمات دادگاه نظامی چه در محاکمه دکتر محمد مصدق و یا محاکمه رجال سیاسی و اعضاء حزب توده به وضوح دیده میشد.

تیمسار آزموده با توافق روحانیون بارها سعی کرد در دادگاه نظامی، دکتر مصدق را به «ارتداد و

59 [مراجعه کنید به کتابهای «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» و «زبان گویای اسلام، حجة الاسلام محمد تقی فلسفی در اسناد ساواک، کتاب نهم» و «خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی»]

60 [مراجعه کنید به منابع زیرنویس قبلی]

کفر و خیانت به مذهب اسلام و براندازی حکومت مشروطه ایران» متهم کند و تا آنجائی پیش رفت که دکتر مصدق را به بی دینی متهم کرد تا اعضاء فدائیان اسلام و اوباش چاله میدان حاضر در جلسه دادگاه تحریک شوند و به از بین بردن دکتر مصدق اقدام نمایند. دکتر مصدق که خود زمانی از فدائیان اسلام برای رسیدن به قدرت سود برده بود و عواقب خطرناک تحریکات تیمسار آزموده را می دانست، از ترس آنکه فدائیان اسلام دست به ترور او و خانواده اش بزنند، در جلسه دادگاه از مسلمانی و ایمان و اعتقاد خود و خویشاوندانش به اسلام، گاه با حرارت و گاهی با گریه و لابه دفاع کرد و شرح مفصلی از جلسات روضه خوانی در خانه خود داد.⁶¹

واقعه ۲۸ مرداد هر چند به ظاهر برای شاه پیروزی و سپس قدرت را به ارمغان آورد، ولی وی را از تخت پادشاهی مشروطه به زیر کشید و هم ردیف سیاست بازان روزگار خود ساخت. خروج مخفیانه و به قول مخالفانش فرار شاه به رم، وجهه اجتماعی وی را در میان مردم پائین آورد، به ویژه که این تحولات وسیله بیگانگان طرح ریزی و با همکاری عوامل داخلی به پیروزی رسیده بود. به هر روی واقعه ۲۸ مرداد زخم عمیقی را در عمق جامعه ایران ایجاد کرد و هم چنین اعتماد به نفس شاه را از او گرفت.

شاه برای باز سازی جایگاه و استمرار پادشاهی خود از همه امکانات اقتصادی، سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی کشور سود می برد و در اوج قدرت به جای آنکه در پی استحکام اصول قانون اساسی کشور مشروطه باشد به خود شیفتگی دچار و بدل به دیکتاتوری علاقمند به اصلاحات و رفورم، با پنجه های آهنین گشت. وی هر گونه انتقاد را حتی از جانب کسانی که به او و سیستم مشروطه وفادار بودند، ناشنیده گرفت و منتقدین را تحت عنوان «اقدام علیه امنیت کشور» تار و مار کرد و از خود راند.

شاه می بایست حکومت کند. این خواسته کودتاچیان و شرکای خارجی و داخلی کودتا بود. بانیان «جنگ سرد» مجال دیگری به شاه نمی دادند. شاه قبل از کودتای ۲۸ مرداد چندان دخالتی در انتخابات و تعیین نخست وزیران نداشت، اما بعد از آن نمایندگان مجلسین و نخست وزیران وی با انتخابات ساختگی به قدرت می رسیدند. آنان نماینده ملت نبودند، پس باید مانند هر حکومت استبدادی، مشروعیت و مقبولیت ملی را با وسایل غیر دموکراتیک به دست می آوردند. نخست فرمانداری نظامی و سپس ساواک تشکیل شد و شاه بد نام ترین و بی بند و بارترین امیران ارتش، تیمسار تیمور بختیار را که پیشینه زشتی از خود در دوران «فرمانداری نظامی» نشان داده بود و خود را فراتر از قانون و حقوق انسانی می پنداشت و در خیال خود حکومت را تنها لایق خود می دانست، به ریاست یک سازمان امنیتی و اطلاعاتی نو پا منسوب ساخت.

کودتاچیان سهم خود را می خواستند. آمریکا و انگلیس به سرعت قرارداد کنسرسیوم را با دولت بستند. مراجع تقلید که بعد از سفر شاه به رم، روضه دو طفلان مسلم خوانده بودند، اکنون پس از کودتا، انتظارات دیگری داشتند. هرچند که روحانیون از سرکوب حزب توده و تعقیب اقلیت های مذهبی در دل احساس شادی و سرور میکردند، ولی از شاه توقع داشتند که به قدرت روحانیون و اقتدار دکانداران دین توجه ویژه ای نشان دهد.

قبل از آنکه به روند تاریخی تحولات سیاسی - مذهبی ایران پس از ۲۸ مرداد ادامه دهیم و به زندگی و نقش علی دشتی اشاره نمائیم، بیائیم کمی به گذشته ای نه چندان دور بر گردیم. این سفر تاریخی از آن جهت مهم می نماید زیرا ما را با جوهر این تحولات و بازیگران آن تا حدودی آشنا میکند. این گریز که شکیبائی خواننده را می طلبد، در آخر سنجش و داوری ما را پیرامون علی دشتی و تحولات

61 [مراجعه کنید به خاطرات و تأملات مصدق صفحه ۱۴۳. مصدق در محکمه نظامی جلد ۱ صفحه ۱۶۷، ۱۶۸،

۲۳۴ و بویژه ۳۷۹ تا ۳۸۵. و یا به کتاب «انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی» (تحولات سیاسی و مذهبی ایران بین دو انقلاب) از بهرام چوبینه. که به زودی منتشر میشود]

سرکوب بهائیان

تعقیب و کشتار بابیان و بهائیان از سرگرمیهای هر روزی ملایان و پادشاهان قاجار بود. روند بابی و بهائی کشی تا اواخر دوران قاجاریه به بهانه های دینی و سیاسی ادامه داشت. در جنبش مشروطیت ایران، بابیان سهم چشمگیری داشتند و می توان ادعا کرد که تلاشهای آنان در ایجاد انقلاب مشروطه ایران بسیار مهم و کار ساز بود. اما این نه به این معنی است که بهائیان طرفدار مشروطیت نبودند، بلکه می باید چنان تعبیر گردد که رهبران بهائی تأکید داشتند که بهائیان در سیاست دخالت نکنند تا بلکه جامعه نو بنیاد بهائی از آسیب مشروعه خواهان متعصب که همگی ملایان زمان خود بودند در امان بماند. در زمان رضا شاه بهائی کشی در چند شهر ایران اتفاق افتاد، اما بطور کلی تعقیب بهائیان در آن دوران از سیاستهای دوران رضا شاهی به شمار نمی رفت. رضا شاه در پی محدود ساختن قدرت روحانیت بود. در دوران رضا شاه اندیشه «ملت» شدن توسعه یافت و تا حدودی اندیشه دینی «امت» جای خود را به «ملت» داد. جامعه ای که میرفت تا همه ساکنین ایران، خود را ایرانی بدانند، بدون آنکه مذهب، مرام سیاسی و قومی در آن دخالت آشکاری داشته باشد. اما در سالهای پس از سقوط رضا شاه آهسته آهسته این سیاست به فراموشی سپرده شد و بازگشت فکر «امت اسلامی» به حوزه سیاست رسوخ کرد و جنگ سرد علیه اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق این اندیشه را در میان رجال سیاسی ایران تقویت کرد.

تأسیس فدائیان اسلام پس از خروج رضا شاه از ایران برای مقابله با چپگرایی در ایران بود. در دهه سالهای ۲۰ و ۳۰ تعقیب اقلیت های مذهبی، بویژه بهائیان به بهانه مخالفت با افکار شبه مذهبی و چپگرایی، دولت های پس از شهریور ۱۳۲۰ و شاه را در کوره راه «امت اسلامی» انداخت و آشکارا در مخالفت آرمانهای انقلاب مشروطیت و اصول قانون اساسی دولت مشروطه قرار داد. تقریباً همه رجال سیاسی، وابسته و ملی، به این بیراهه سیاسی کمک شایانی کردند و شتاب بیشتری به بیگانه ساختن جامعه مدنی ایران از آرمانهای دموکراتیک جنبش مشروطیت ایران نمودند. فرصت مغتنمی برای استحکام دموکراسی در ایران از دست رفت و کسب رأی مردم برای پشتیبانی از رفورم و اصلاحات، حتی در محدوده کنترل شده آن، از چنگ شاه و دولت خارج گردید. با خروج رضا شاه، رضا شاه زدائی با شدت هر چه تمامتر آغاز گردید. دستگاه روحانیت، چون موریانه به خائیدن ارکان دموکراسی مشغول شد و تمامی جلوه های زندگی مدرن و اندیشه «تجدد، ترقی و آزادیخواهی» بازیچه دست قدرت های ارتجاعی در ایران گردید. دستگاه روحانیت شیعه با کمک همه زمامداران پس از شهریور ۲۰ در پی بازگشت زنان به زیر چادر و چاقچور بود و تعطیل مدارس مختلط را خواستار گشت. کانونها و انجمن های تبلیغات اسلامی برای نشر «حقایق و احکام اسلامی» در سراسر کشور افتتاح گردید و به انتشار جزوات و روزنامه های دینی روزانه، هفتگی و ماهانه با پسوند «اسلام» و یا «اسلامی» مشغول شد.

در مجموع عقده دیرینه روحانیون پس از ظهور جنبش بابی و سپس بهائی در ایران، دوباره سرباز کرد و میدان برای ابراز نفرت و دشمنی علیه اقلیت های مذهبی به ویژه بهائیان و همچنین براندازی اندیشه «بیداری و روشنگری ایرانیان» فراختر گردید.

«تبلیغات اسلامی» و «تعلیمات دینی» با پافشاری مراجع تقلید در برنامه دروس دبستانها و دبیرستانها گنجانده شد. تمامی این فعالیتها در تهران و شهرستانها در دهه ۲۰ و پس از آن گرد محور مخالفت علیه بهائیان، کسروی و طرفدارانش و حزب توده و هوادارانش که زیر نظر دولت و در بیشتر مواقع با کمک مالی و سازمانی دولت انجام میگرفت، دور میزد. در حقیقت این دستگاه روحانیت بود که فکر «دائی جان ناپلئونی» را در ایران ریشه دار ساخت که هر چه در ایران انجام میگردد ساخته قدرتهای خارجی است. آثار جعلی و ساختگی چون «یادداشتهای کینیزدالگورکی»، که

ساخته قلم خیال پرداز علی جواهر کلام بود و با کمک مالی آستان قدس رضوی و تشویق مراجع شیعه چاپ و انتشار یافت، تنها یکی از ترفندهای دستگاه روحانیت بود.⁶²

اصولاً انتشار و تبلیغ این فکر مزورانه که «هر اندیشه غیر اسلامی ساخته بیگانگان است» از مغز کپک زده ملایان سرچشمه می گرفت که به این وسیله میل داشتند آنچه را اسلامی نبود و مانعی برای قدرت گیری دکانداران دین شیعی در ایران می شد، ضد ایرانی و بیگانه بخوانند. این بیگانه سازی مزورانه و پراکندن تخم نفاق و دشمنی تنها دامن اقلیت های دینی و یا احزاب مترقی ملی و چپ مستقل را نگرفت، بلکه خود دولت و حکومت مشروطه، در دراز مدت به زیر سؤال رفت و سبب شد که بالاخره ملایان در سطح وسیعی انقلاب مردمی مشروطیت ایران را که علیه قدرت روحانیت و حکومت استبدادی قاجاریه انجام گرفته بود، از ساخته های روس و انگلیس بنامند و به تبلیغ این فکر مشغول گردند که حکومت مشروطه و قوانین غیر شرعی از بنیان با دین مبین اسلام و تاریخ ایران در تضاد است.

گفتیم که پس از کودتای ۲۸ مرداد، ملایان سهم ویژه دستگاه روحانیت را از شرکت در کودتا می خواستند و این تنها با سرکوب حزب توده و بهائیان ممکن بود. واعظ مشکوک و معروف حجت الاسلام محمد تقی فلسفی در خاطرات خود یاد آور شده است که سخنرانی های او علیه بهائیان با توافق قبلی آیت الله بروجردی و محمد رضا شاه صورت گرفت. فلسفی در مصاحبه ای با خبرنگار اتحاد ملی در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ در باره ملاقات خود با آیت الله بروجردی گفت: «قبل از اینکه ماه مبارک رمضان پیش آید به قم مشرف شدم و در آنجا آیت الله بروجردی را بسیار ملول دیدم و گفتند حالا که قضیه نفت حل شده و کار توده ایها هم به انجام رسیده، باید برای بهائیان فکری کرد و قد علم نمود».

محمد تقی فلسفی در «خاطرات و مبارزات» خود می نویسد: «آیت الله بروجردی به من پیغام می دادند که موضوع [بهائیان] را به مقامات دولتی بگویم... بالاخره ایشان بعد از ماه رمضان سال ۱۳۳۲ نامه ای مرقوم فرمودند که شاه را ملاقات کنم و اعتراض و گله مندی معظم له از وضعیت بهائیان را به اطلاع او برسانم... در سال ۱۳۴۳ قبل از شروع ماه مبارک رمضان به آیت الله بروجردی عرض کردم که آیا موافق هستید مسئله بهائیان را در سخنرانی های مسجد شاه که به طور مستقیم از رادیو پخش می شود، تعقیب کنم؟ ایشان قدری فکر کردند و بعد فرمودند: اگر بگوئید خوب است، حالا که مقامات [احتمالاً سرکوب و نابودی بهائیان را] گوش نمی کنند، اقلّاً بهائیان را در برابر افکار عمومی کوبیده شوند. ایشان گفتند لازم است قبلاً این را به شاه بگوئید که بعداً مستمسک به دست او نیاید که کار شکنی بکند و پخش سخنرانی از رادیو قطع گردد، زیرا این مطالب برای مسلمانان خیلی گران خواهد بود و باعث تجری هر چه بیشتر بهائیان می شود... به دفتر شاه تلفن کردم و وقت ملاقات خواستم. در ملاقات با او گفتم: «آیت الله بروجردی نظر موافق دارند مسئله بهائیان که موجب نگرانی مسلمانان شده است در سخنرانی های ماه رمضان که از رادیو پخش می شود مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلیحضرت هم موافق هستند؟ به روایت فلسفی شاه لحظه

62 [پرنس دیمتری دالگوروکوف Dalgorukov سفیر روسیه تزاری در ایران. بین سالهای ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴. در کتاب جعلی و ساختگی «یادداشتهای کینیاژدالگورکی» اثر ذهن بیمار علی جواهر کلام، تلاشی بود تا جنبش باب و بها را به روسیه تزاری منتسب کند. این کتاب در نخست سروصدائی در ایران به پا کرد، اما پس از مدت کوتاهی جعلی بودن آن مورد توجه محققین تاریخ و مذهب قرار گرفت. استاد عباس اقبال آشتیانی در مقاله ای مشروح این یادداشتهای را جعلی و کار شیادان می شمرد (مجله یادگار سال پنجم، شماره های ۸ و ۹). استاد مجتبی مینوی این یادداشتهای را مجعول و جاعل را نیز از اهل ایران دانسته (مجله راهنمای کتاب سال ششم، شماره های ۱ و ۲). همچنین مراجعه کنید به کتاب «امیرکبیر و ایران» از دکتر فریدون آدمیت]

ای سکوت کرد و بعد گفت «بروید بگوئید»⁶³

فلسفی از سال ۱۳۲۷ علیه حزب توده در ماه رمضان سخنرانی میکرد. قلع و قمع بابیان و بهائیان همیشه خواسته قلبی ملایان و شرکای دیوانی آنها بود و در همان ایام هم در تهران و شهرستانها شایع بود که سرکوب بهائیان و تخریب مراکز اداری و دینی بهائیان در برنامه دولت هست، اما تا رمضان سال ۱۳۳۴، زمان آن نرسیده بود.

به خواسته آیت الله بروجردی، بلافاصله پس از ۲۸ مرداد، تعقیب بهائیان با سخنرانی‌های محمد تقی فلسفی در رمضان ۱۳۳۴/۱۹۵۵ آغاز شد. وی حملات شدیدی را علیه بهائیان براه انداخت و مراکز بهائیان در تهران و شهرستانها بدست دولت افتاد. در تهران تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و تیمور بختیار فرمانده نظامی تهران، در مقابل دوربین خبرنگاران خارجی و داخلی، کلنگ در دست گرفتند و گنبد مرکز بهائیان را خراب کردند. مرکز بهائیان سالها به محل فرمانداری نظامی تبدیل شد.

سرتیپ محمد آیرملو «معاون قدرتمندترین دستگاه دولت یعنی سازمان اطلاعات و امنیت کشور» در خاطرات خود می نویسد: «يك روز صبح تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش و تیمسار بختیار فرماندار نظامی روی بام حظيرة القدس [مرکز بهائیان در تهران] باشگاه مذهبی بهائیان رفته کلنگ بدست گرفتند و به ویران کردن گنبد آن پرداختند. صبح روز بعد وابسته نظامی آمریکا به دفتر من آمد و با چهره ای برافروخته گفت: این چه کاری بود که از رئیس ستاد ارتش سرزد. چرا باید يك رئیس ستاد ارتش کلنگ بدست بگیرد و جلوی چشم همگان ساختمانی را خراب کند، آن هم ساختمانی که مورد علاقه و احترام شماری از مردم کشور شما است؟ کشور من به ایران کمک می کند تا به تعمیر خرابی ها بپردازد، آن وقت شما جاهای آباد را هم خراب می کنید....؟»

من که خود نتوانسته بودم يك دليل منطقی برای این تخریب، آن هم بدست رئیس ستاد ارتش پیدا کنم در برابر سرزنشهای وابسته نظامی آمریکا دهانم بسته ماند و پاسخی ندادم. چند ساعت بعد شادروان باتمانقلیچ من را خواست و بی صبرانه پرسید که وابستگان نظامی در باره رخداد دیروز چه می گویند؟ من صریحاً گفته های وابسته نظامی آمریکا را بازگو کردم و افزودم چند نفر دیگر از وابستگان نظامی نیز در این کار شگفتی و تأسف نشان دادند. هنگامیکه آثار ناراحتی در چهره ی ایشان نمودار شد پرسیدم؟ تیمسار براستی انگیزه ی شما در این کار چه بوده است؟ ایشان سر را بلند کرده گفتند: من انگیزه ای نداشتم این دستور ارباب بود. که مقصود شان شادروان محمد رضا شاه بود. بگونه ای که بعدها در کتابها خواندم محمد رضا شاه این دستور را برای بدست آوردن دل

63 [«خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی» انتشارات «مرکز اسناد انقلاب اسلامی» چاپ چهارم، صفحه

۲۰۰ به بعد. در همین کتاب اسناد و مدارکی یافت میشود که ملایان و رجال سیاسی دست در دست یکدیگر علیه جامعه بهائیان و سرکوب و آزار آنان، حتی در فکر تهیه لایحه غیر قانونی کردن جامعه بهائی بودند. این اسناد نشان میدهد که شاه و اسدالله علم نخست وزیر انتصابی او شریک در این ماجراها بودند.

در کتاب «آئین بهائی يك نهضت سیاسی نیست» (ناشر: محفل روحانی ملی بهائیان آلمان) پس از رد سیاسی بودن این آئین، به ایراداتی که سران جمهوری اسلامی به بهائیان می گیرند جواب داده و از جمله نویسنده و یا نویسندگان این کتاب متذکر میشوند که در دوران محمد رضا شاه بهائیان چه مشکلاتی را با دولت های شاه داشته اند. در ۱۳۲۰/۱۹۴۱ عده ای از بهائیان یزد به اتهام بهائی بودن به زندان می افتند. در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ مراکز بهائی در شهرستانها تصرف و برخی تخریب میشوند. در سال ۱۳۲۵/۱۹۴۶ در کاشان و شاهرود عده ای از بهائیان به قتل میرسند و قاتلین دستگیر نمی شوند. در سال ۱۳۳۰/۱۹۵۱ جهاد علیه بهائیان اعلام میگردد و آنان را به همبستگی با کمونیستها متهم میکنند. پس از سخنرانیهای شیخ محمد تقی فلسفی در سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵، بهائیان در سراسر کشور تعقیب و عده ای به قتل میرسند. در سال ۱۳۳۵/۱۹۵۶ به سبب این اقدامات بهائیان به سازمان ملل شکایت میکنند. در فاصله ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۳ اجتماعات بهائی از طرف دولت غیر قانونی اعلام میگردد و بالاخره در سپتامبر سال ۱۳۵۷/۱۹۷۸ ساواک ترتیب يك قیام ضد بهائی را در شیراز میدهد و هدف آن است که عملیات ضد دولتی را منحرف و به يك شورش ضد بهائی تبدیل نماید. بیش از سیصد خانه بهائی تاراج و سپس به آتش کشیده میشود. در همین زمان آیت الله خمینی در پاریس سخنرانی کرد و به این قضیه اشاره نمود]

چند آخوند با نفوذ آن زمان به ویژه سید ابوالقاسم کاشانی صادر کرده بود... جالب آن است که شادروان محمد رضا شاه ۲۵ سال پس از این حادثه نتیجه رو دادن به آخوندها را دید و نیز پس از ۲۵ سال تیمسار باتمانقلیچ هنگامی که در تلاطم انقلاب ۱۳۵۷ دستگیر و محاکمه شد از این واقعه برای دفاع نسبتاً موفقیت آمیز خود سود جست.⁶⁴

اقدامات آیت الله بروجردی و اصولاً تلاشهای دستگاه روحانیت شیعه علیه بهائی‌ان تنها برای حفظ «بیضه دین مبین اسلام» انجام نمی گرفت. بلکه وسیله ای بود تا خود را شریک کودتای ۲۸ مرداد و شاه قلمداد نمایند.

شاه و دولت های پس از کودتای ۲۸ مرداد با انجام خواسته های غیر قانونی مراجع تقلید و روحانیون در واقع بر شراکت آنان در قدرت دولت مهر تأیید می زدند. با مطالعه اسناد، نامه ها و اعلامیه های روحانیون پس از کودتای ۲۸ مرداد تا انقلاب ۵۷ در می یابیم که چگونه روابط دربار و دولت با روحانیت تنگ و صمیمانه است. این روابط صمیمانه به آنجائی کشیده بود که آیت الله بروجردی برای رسیدن به امیال و هوسهای شیطانی خود از شاه و نخست وزیر حسین علاء می خواهد قانون اساسی کشور مشروطه را تغییر دهند. عین نامه بشرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. جناب آقای [حسین علاء] نخست وزیر دام اجلاله. مرقومه جنابعالی مورخ پنجم تیرماه ۱۳۳۴ که حاکی از صدور اوامر لازمه از طرف اعلیحضرت همایونی به دولت در اجرای نظریاتی که حقیر در عریضه مورخه بیست و هفتم شوال ۱۳۷۴ عرض کرده بودم وسیله جناب آقای حاج قائم مقام الملك رفیع واصل گردید و شرح نظریات حقیر را مرقوم داشته بودید:

- ۱- از تبلیغات مضره فرقه بهائی که بر خلاف دین مبین اسلام است جلوگیری شود.
- ۲- محافل و مراکز تبلیغاتی آنها در هر نقطه مملکت که مفتوح شده است موقوف گردد.
- ۳- مستخدمینی که اقرار بر خلاف ادیانی که در قانون اساسی مصرح است بنمایند، پس از رسیدگی بر طبق قانون استخدام کشوری اخراج شوند و بالملازمه آنها هم مشمول این دستور خواهند بود.... خداوند عزشأنه دیانت مقدسه اسلام و استقلال مملکت ایران را از گزند حوادث و تهاجم معاندین محفوظ و اعلیحضرت همایونی و اولیای امور را در حفظ مصالح مملکت و تقویت دیانت مقدسه موفق و مؤید فرماید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته. هفتم ذیقعده الحرام ۱۳۷۴ / ۶ تیر ۱۳۳۴ حسین الطباطبائی.⁶⁵»

محمد تقی فلسفی در آن دوران و هم چنان پس از آن در مساجد و تکایای تهران و شهرستانها با صدای بلند میگفت: «بازاریان، کارمندان، دانشجویان، دانش آموزان، کارگران غیرتمند ایران قیام کنید و با این بی دینان و بهائی مسلکان [منظور شاه، نخست وزیر و وکلای مجلس شورای ملی بود] مبارزه کنید و ریشه آنها را برکنید تا ثابت شود که [امام] علی زنده است. پیغمبر [اسلام] زنده است و دین اسلام زوال پذیر نیست. بیش از این اجازه ندهید این دولت غیر قانونی دین اسلام را خوار کند...».

دستگاه روحانیت پس از شرکت موفقیت آمیز خود در کودتای ۲۸ مرداد، هرگونه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به بهائیان نسبت می داد و با این کار احساسات دینی و ضد بهائی خفته در جامعه ایران را بیدار می کردند و هر گاه شاه و دولت از اصلاحات اعلام شده عقب نشینی میکردند، روحانیون و مراجع تقلید به آن «قرارداد بین دولت و روحانیون» و «شکست دولت» و یا «بنا به خواست خداوند و با پشتکار شما ملت قهرمان مسلمان و سعی و کوشش خستگی ناپذیر علماء فتح و

64 «یادواره يك بچه قزاق» نوشته تیمسار محمد آیرملو، چاپ نخست در آلمان، صفحه ۲۱۳ و ۲۱۴]

65 [کتاب «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست» صفحه ۴۹۸]

پیروزی با ما شد» عنوان میدادند.⁶⁶

آیت الله سید محمد بهبهانی در تلگرافی به شاه از «بستن کانون فساد دینی و مملکتی [حظیره القدس، مرکز بهائیان]... به وسیله ارتش اسلام تشکرات صمیمانه تقدیم و آن را عیدی از اعیاد مذهبی بر شمرد» شاه در جواب آیت الله بهبهانی خاطر نشان ساخت: «به طوری که مکرر از ما شنیده اید همیشه خود را در اجرای مقررات اسلام موظف دانسته و ادامه این توفیق را از خداوند متعال خواهانیم».

آیت الله بروجردی در تلگرافی به شاه بهائیان را «دشمنان و اخلاگران» سلطنت ایران نامیده و به شاه مینویسد: «خداوند عزّ شأنه، دیانت مقدسه اسلام و سلطنت ایران را از گزند دشمنان و اخلاگران حفظ فرموده، وجود مبارک را برای مسلمین مستدام دارد».

مرجع تقلید شیعیان، آیت الله بروجردی در نامه ای به محمد تقی فلسفی از «خدمات پر قیمت» او به «دیانت مقدسه اسلام بلکه مطلق دیانات و نسبت به قرآن کریم» قدردانی کرد و ابراز داشت که بهائیان در دستگاه دولت نفوذ کامل دارند و لذا اهم امور در این مقام تسویه ادارات و وزارتخانه ها و پستهای حساس مملکت است از این فرقه. وی در مصاحبه ای در کیهان ویران کردن حظیره القدس، طرد بهائیان از ادارات و بنگاههای دولتی و تصویب طرحی برای اخراج تمامی بهائیان از ایران را خواهان شد.

محمد تقی فلسفی بر روی منبر حتی از پراکندن شایعات و جعلیات لحظه ای درنگ نمی کرد و برای بر انگیزتن مردم عامی، خرافاتی و متعصب علیه بهائیان به حربه قدیمی همه روضه خوانان متوسل شد و به دروغ گفت: «یکی از افراد توده ای نزد خود من اقرار کرد و گفت چون طرق فعالیت به روی ما بسته شده... چون شنیدیم بهائیها در سال آینده قصد کودتا دارند بدین لحاظ به سوی آنان گرویدیم تا بتوانیم در آن موقع عمل حادی انجام دهیم و حتی برای اینکه خود را خیلی علاقمند به مذهب بهائی نشان دهیم به آئین و روش آنان از آنها زن گرفتیم». وی در جواب اعتراضات مجامع و مؤسسات بین المللی و احتمالاً اعتراضات کشورهای غربی علیه سرکوب بهائیان در ایران به ترفند دیگری دست زد و در بالای منبر گفت: «ما در باره مذهب صحبت نکرده ایم، بلکه راجع به دسته ای که نقاب مذهبی به صورت زده بحث نموده ایم...» وی خود بر روی منبر اعتراف میکند که با کارمندان سفارت آمریکا، بگفته آیت الله روح الله خمینی «لانه جاسوسی»، روابط نزدیکی دارد و با صدای بلند میگوید «به آمریکائیها پیام دادم که مسلمانان با توده ایها مبارزه کرده اند و شما اگر بخواهید از بهائیان حمایت نمائید مثل این است که توده ایها را که دشمن آمریکا هستند تقویت کرده اید». بدین سان محمد تقی فلسفی خود را یکی از عوامل آنان برای مقابله با اندیشه های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران می شناساند و به کنایه سیاست جنگ سرد آمریکائیان و اروپائیان را وسیله ای برای مبارزه با بهائیان و سرکوب آنان را هم در راستای همان سیاست قالب می کند. بدین معنی که مبارزه با بهائیان يك سبقه دینی ندارد، و تنها يك مبارزه برای حفظ یکپارچگی ایران، بلکه جزئی از مبارزه علیه کمونیسم جهانی است.⁶⁷

اقدامات ضد بهایی آیت الله بروجردی تنها با تشویق فلسفی واعظ برای سخنرانی علیه دین بهایی پایان نمی گرفت؛ بلکه وی به سراسر ایران طلبه و چماقداران خود را گسیل می داشت تا با همیاری مردم متعصب مذهبی و تحریک شده، به قتل و غارت بهاییان مشغول شوند. تنها از میان صدها سند، نگارنده اشاره ای مختصر به اقدامات شیخ حسینعلی منتظری میکنم که یکی از شرورترین ملایان

66 «زبان گویای اسلام، حجة الاسلام محمد تقی فلسفی» از انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، جلد نهم]

67 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به «ایران نامه» از انتشارات بنیاد مطالعات ایران در آمریکا شماره ویژه «جوامع غیر مسلمان ایران»]

حوزه درس آیت الله بروجردی بود.

شیخ حسینعلی منتظری در آن دوران طلبه ای جوان بود اما بعدها در سنین کهولت به مقام «آیت الله العظمای» و نیابت «پیشوا و رهبر انقلاب اسلامی» آیت الله روح الله خمینی رسید وی دفتر قطور اعمال خود را باز میکند و بدون هیچ پرده پوشی، حتا با افتخار، به مسائلی اشاره میکند که ما تنها فrazهای از آن را نقل می کنیم:

«مرحوم بروجردی خیلی ضد بهایی بود، مثلاً در طرف های یزد يك بهایی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند... آقای بروجردی در این قضیه خواب نداشت و می خواست به هر قیمتی که هست از اعدام او جلوگیری کند [قاتل به سبب تلاشهای غیر قانونی آیت الله بروجردی و دولت آزاد شد]... يك سال که ماه رمضان که آقای فلسفی از رادیو صحبت می کرد آقای بروجردی به او گفته بود که علیه بهاییها صحبت کند، آیت الله کاشانی هم با این معنا موافق بود، آقای فلسفی در ماه رمضان شروع کرد علیه بهاییها صحبت کردن، صحبت آقای فلسفی در آن سال خیلی گل کرد و مردم همه اطراف رادیو جمع میشدند صحبتهای آقای فلسفی را گوش کنند... همان ایام «منتظری مأمور می شود که برود نجف آباد» من از آیت الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهاییها سئوالی کردم و ایشان در جواب [فتوای] مرقوم فرمودند: بسمه تعالی، لازم است مسلمین با این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترك کنند... اعلامیه در سطح شهر پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت... با خوانده شدن این حکم، جو گسترده ای علیه بهائیت در نجف آباد ایجاد شد. آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم، همه علیه بهائیت اعلامیه دادند، مثلاً نانوا ها نوشتند ما به بهاییها نان نمی فروشیم، راننده ها امضا کردند که ما دیگر سوارشان نمی کنیم... خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین يك تومان بود يك بهایی التماس می کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی بردند، البته همه این نبردها هم از روی ایمان نبود، خیلی ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می ترسیدند... بالاخره با این حرکت آنها در نجف آباد متلاشی شدند... بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می کردند... بعد این قضیه را ما به اصفهان هم کشانیدیم... در آنجا هم سروصدای گسترده ای علیه بهائیت بر پا شد... بالاخره پس از مدتی مشخص شد که مؤسس و محرك این جریان من هستم.⁶⁸...»

با دسیسه همین فقیه عادل، آیت الله منتظری، غارت و چپاول و آوارگی بهاییان نجف آباد آغاز شد و دولت هیچ کاری انجام نداد. حتی بدستور همین مروج و مغز متفکر «ولایت فقیه»، مرکز بهاییان نجف آباد را به آتش کشیدند. منتظری اعتراف میکند که آیت الله بروجردی «کاملاً در جریان [کارهای من] بودند و از فعالیتهای من خوشحال بودند».

منتظری به سبب دسیسه ملایانی شنیع تر از خودش به مقام «نیابت امام» نرسید و حتا از مراد و پیشوای خود در تاریخ ۶۸/۱/۶ نامه ای دریافت کرد که در تاریخ «روحانیت مبارز» برای همیشه جاوید خواهد ماند. خمینی بدون ذکر عنوان آیت اللهی به منتظری خطاب می کند:

«جناب آقای منتظری، با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه برایتان می نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما ... صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده اید... [از این پس] به طلابی که پول برای شما می آورند بگویید به قم منزل آقای پسندیده [برادرم] و یا در تهران به جماران [منزل خودم] مراجعه کنند، به حمدالله از این پس شما مسئله مالی [از صدقه سر انقلاب اسلامی و چپاول و غارت اموال مسلمین و غیر مسلمین] هم ندارید...». آنگاه حضرت امام نایب خود را ابله می خواند و به زبان آخوندی خطاب به منتظری می نویسد: «از آنجا که ساده لوح هستید» در خانه خود زندانی هستید «شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد» و آنگاه خمینی در آخر نامه علت را هم می نویسد که شما: «موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له

الفدا [منظور خیانت به مأمورین ساوما و واواک است] و خونهای پاک شهدای اسلام و انقلاب کردید برای این که در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند». نایب امام خمینی حضرت آیت الله العظمی حسینعلی منتظری در جواب این نامه توهین آمیز در کمال حقارت و بیچارگی می نویسد: «به من اجازه فرمایید هم چون گذشته يك طلبه كوچك و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیتهای علمی... زیر سایه رهبری حکیمانه حضرتعالی اشتغال داشته باشم. 69...»

پس از پایان ماه رمضان ۱۳۳۴ خورشیدی علمای اعلام و ائمه جماعت و همه وعاظ و مبلغین اهل منبر و هم چنین نماینده آیت الله بروجردی در منزل آیت الله خوانساری جمع شدند و پس از شور و مشورت، شرکت کنندگان در آن جلسه در نامه ای به «حضور اعلیحضرت همایونی» نوشتند و خواهان تسریع و يك سره کردن کار بهائیان در ایران شدند. علمای اعلام در آن نامه وفاداری خود را به سلطنت با آب و تاب بیان کردند و از شاه خواستند که کار بهائیان را هم به مانند سرکوب خونین توده ایها به آخر رساند. تا «دیگر استخوان لای زخم گذاشته نشود».

مبارزه برای پاک سازی ایران از وجود «فرقه ضاله و منحرف بهائی» آرام آرام تبدیل به جنبش ضد غربی و ضد آمریکایی شد و نهایتاً در طول چند دهه تبدیل به مبارزه برای سرنگونی سلطنت پهلوی در ایران گردید.

حضور دو امیر عالی رتبه ارتش در خراب کردن حظيرة القدس بهائیان نشانه رضایت شاه و سیاست دولت وی برای تعقیب و سرکوب بهائیان و نمایشی خارج از دور اندیشی و آینده نگری، برای جلب توجه آیات عظام بود....

اقدامات ملایان علیه بهائیان تنها برای حفظ «بیضه دین مبین اسلام» انجام نمی گرفت. بلکه اهرمی بود تا قدرت دستگاه مرجعیت و روحانیت را به رخ دولت کشند و برای عامه مردم به نمایش گذارند. دستگاه روحانیت بر خلاف فکر عامیانه ای که در میان مردم رواج یافت و از حماقت های حزب توده ایران بود، «شعبان خان جعفری» را تاجبخش قلمداد می کردند. اما واقعیت چیزی دیگر بود. این دستگاه روحانیت بود که هر زمان اصلاحات اجتماعی، ظاهری مخالف دستگاه روحانیت پیدا می کرد، به حافظه شاه و دولت تلنگر می زدند که تاج و تخت و قدرت را از صدقه سر مجاهدتهای ما در کودتای ۲۸ مرداد داری.

در نامه های آیت الله بروجردی و نامه ها و سخنرانیهای آیت الله خمینی قبل از ۱۵ خرداد، و همچنین خاطرات روحانیون آن زمان که اکنون وسیله رژیم اسلامی در ایران منتشر میشود. این عقیده بارها ابراز شده و بکرات می خوانیم که به شاه هشدار می دهند که تاج دوباره یافته خود را مدیون اقدامات «روحانیت مبارز» علیه دولت دکتر مصدق است و گاه در نامه های خود به او اخطار میکنند که اگر کاری کند که «روحانیت» و «فقها» رنجشی پیدا نمایند، آنها می توانند و قدرت آن را دارند که او را از تاج و تخت به زیر کشند.⁷⁰

دکتر مهدی حائری یزدی، فرزند آیت الله عبدالکریم حائری یزدی، مرجع تقلید شیعیان و بنیادگذار حوزه علمیه قم، پس از تحصیل در حوزه قم و اخذ درجه احتیاد در انگلیس، آمریکا و کانادا به آموختن فلسفه غرب پرداخت و سپس در آنجا به تدریس و تحقیق در زمینه های فلسفی مشغول شد.

69 [خاطرات آیت الله حسینعلی منتظری، صفحات ۵۳۹ و ۵۴۰]

70 [در کتاب «مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست»، چاپ تهران پائیز ۱۳۷۹، با مکاتبات فراوانی از روابط شاه و دولتهای او با مراجع تقلید و آیات عظام آیت الله میرزا محمد حسین نائینی، حاج سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین قمی، حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و حاج آقا حسین بروجردی آشنا می شویم که باعث اعجاب هر پژوهنده ای خواهد شد. نقل همه این اسناد در این مقدمه باعث تطویل کلام می گردد]

آقای دکتر حبیب لاجوردی خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی را در سلسله «طرح تاریخ شفاهی ایران» وابسته به مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد به صورت گفت و گو منتشر کرده است که قسمتهای آن به وقایع بعد از ۲۸ مرداد، نقش روحانیون در سقوط دکتر مصدق و اتحاد شاه و روحانیون در اداره کشور مربوط میشود که خواندنش میتواند کلید فهم تحولات سیاسی و مذهبی در ایران باشد.

دکتر مهدی حائری یزدی پیرامون نظریه «ولایت فقیه» معتقد است که «اینها، [حکومت اسلامی]، با این تفسیر به هیچ وجه ریشه ندارد. خیر، حداقل من نتوانسته ام مدرکی در عقل، کتاب و سنت برایش پیدا کنم». حائری یزدی رابطه بسیار نزدیکی با آیت الله بروجردی داشت و بیان میکند که آقای بروجردی «در مسائل مذهبی دستور می داد به حکومت. و هیئت حاکمه هم دستور او را انجام می داد... مثلاً دکتر مصدق را تأیید نکرده یا نمی کرد ولی شاه را وقتی که از ایتالیا آمد، تأیید کرد... دکتر مصدق هم خیلی از ایشان احترام می کرد تا آنجا که از قانون اختیارات خودش استفاده کرد و یک قانون خاصی برای آقای بروجردی وضع کرد که هر روزنامه ای که اهانت به مرجع تقلید بکند بدون محاکمه روزنامه اش تعطیل خواهد شد. این قانون ایشان فقط به خاطر آقای بروجردی وضع کرد که حتی آقای [آیت الله] کاشانی از این جریان بدش آمد. یکی از جهاتی که آقای کاشانی رابطه اش با دکتر مصدق به هم خورد همین مسئله بود که دکتر مصدق جانبداری آقای بروجردی را کرد...».

دکتر حائری یزدی خاطره ای از آیت الله میر سید محمد بهبهانی نقل میکند که بسیار خواندنی و عبرت انگیز است زیرا با توجه به گفته ایشان آیت الله بهبهانی از نقشه کودتای ۲۸ مرداد با خبر بوده است. ایشان اعتراف میکند:

«درست صبح روز ۲۸ مرداد، هنوز آفتاب نرزه بود تلفن خانه ام صدا کرد» از خانه آیت الله بهبهانی به ایشان پیغام می دهند که فوراً بیایید به خانه آیت الله بهبهانی، ایشان «یک کار واجبی» دارند. حائری یزدی به آنجا می شتابد و آیت بهبهانی میگوید: «شما همین امروز صبح بروید به قم... پیش آقای بروجردی و از طرف من بگویید که آقا، مملکت در شرف اضمحلال است. در شرف از بین رفتن است، برای این که صحبت جمهوری این مملکت است. شاه رفته بیرون و همین امروز و فردا است که اصلاً تمام اوضاع و احوال مملکت به هم بخورد. اصلاً مملکت دیگر می افتد آن طرف پرده آهنین. نه اسمی از دین خواهد بود، نه اسمی از ایشان، نه اسمی از مرجعیت، نه اسمی اصلاً از اصل دین، اصلاً کمونیستی می شود... ایشان هر چه زودتر یک فکری بکنند... یک دست خطی، یک حکمی صادر بکنند که بالاخره مردم آگاه بشوند از این حقیقت، بیایند جلوی توده ای ها را بگیرند. خلاصه نگذارند که مملکت کمونیستی بشود... عرض کنم حضورتان که [آیت الله بروجردی] البته همان نحوی که بهای‌ها را محل امنیت و استقلال ایران می دانست، توده ای ها را هم می دانست و به همان ترتیبی که با بهای‌ها مبارزه می کرد با توده ای ها هم» مبارزه می کرد.

پیرامون دخالت آیت الله بروجردی از «جریان مبارزه خیلی شدید و علنی با بهای‌ها بعد از ۲۸ مرداد»، سؤال می شود. دکتر حائری جواب می دهد: «[آیت الله بروجردی] نقش عمده را داشتند... عرض کنم که آن وقت آقای خمینی جزو نزدیکان آقای بروجردی بود و حتی معروف بود که وزیر خارجه آقای بروجردی است. هنوز رابطه اش با آقای بروجردی به هم نخورده بود، حد اقل یک بار در آن قضیه، آقای خمینی از طرف آقای بروجردی به دربار رفت و شاه را ملاقات کرد، بعد از این که شاه را ملاقات کرد، من خودم ایشان را دیدم، آقای خمینی را دیدم. خودش برای من تعریف کرد. گفت که بله، از طرف آقای بروجردی رفتم شاه را ملاقات کردم. در آن جلسه آقای خمینی واقعاً خیلی شاداب و نیرومند به نظر می رسید. آقای خمینی به طوری که برای خود من نقل کرد، گفت بله من به اعلی حضرت گفتم که شاه فقید پدر تاجدار فقید شما، این گروه ضاله [بهای‌ی] را داد به طویلہ بستند... آقای خمینی ادامه داد: و الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند. این

مطلبی بود که خود آقای خمینی برای بنده نقل کردند... عرض کنم که آقای بروجردی با شاه توطئه کرده بود که يك مقدار زیادی اینها [بهائیان] را کنترل کند. از جمله این که مرکز تبلیغاتشان را که همان حظیره القدس در خیابان حافظ است، تعطیل نماید... آن وقت به همین مناسبت تصمیم به توطئه گرفته بودند، توطئه چیده بودند با خود شاه که این کار را بکنند. به فلسفی هم دستور داده بودند که برود بالای منبر، توی ملت، ماه رمضان در مسجد شاه، مردم را آماده برای این کار بکند و این کار را هم کردند.⁷¹»

شاه برای رضایت ملایان، يك اقلیت بی آزار دینی را قربانی آنان کرد. در حالی که همه از پیر و جوان در ایران میدانستند که بهائیان هیچ مخالفتی با حکومت مشروطه نداشته و ندارند و از دشمنان شاه بشمار نمی رفتند

پس از آن، باز هم برای رضایت ملایان، ساواک «انجمن خیریه حجتیه مهدویه» را برای مبارزه علیه بهائیان به وجود آورد که شعب آن زیر نظر ساواک⁷² در سراسر کشور تأسیس شد و به فعالیتهای مذهبی و آموزش خبر گیری و خبر رسانی و ایجاد آشوب در میان اقلیتهای دینی بویژه بهائیان مشغول گردید. رفته رفته همین انجمن حجتیه که بی تردید با تأیید شاه بوجود آمده بود، بر خلاف نظر بنیانگذارانش، خود شکارگاه «هیئت های مؤتلفه اسلامی» و «سازمان مجاهدین خلق» گردید....

احمد کسروی و علی دشتی

احمد کسروی مورخ و محقق میهن دوست، معروف ترین قربانی این سیاست بدفرجام دولت و ملایان است. وی در گفتارها و آثار خود بی باکانه به نهادهای مذهبی و محل تأمل قراردادن ارزشهای مقبول دینی و فرهنگی توجه نشان داد و ذهن توده اسلام زده ایران را به این مشکل اساسی جامعه ایرانی جلب کرد. کسروی با نهضت مشروطیت ایران بزرگ شده بود و به انقلاب مشروطیت یاری رسانده بود. تاریخ ایران و سیر و تحولات آنرا بهتر از هر کس می شناخت. گاهی چنان مفتون و سرگرم آرمانها و آرزوهای میهنی خود میشد که فراموش می کرد، دوستدارانش را در يك کشتی بی بادبان بر روی دریایی بیکران و پر موج به دنبال خود به خطر انداخته است. شاید احساس می کرد، انسانهای پیرامون او محتاج هیجان هستند و برای رسیدن به مقصود می باید پیرامونیان را همیشه در طوفانی از پرسشها و ایرادات قرار داد. گاهی آنچنان از فرهنگ مغولی و اسلام بدوی بیزاری می جست که حتی کسروی متعقل و اندیشمند به يك انسان نا متعادل و غیر قابل تحمل تبدیل می گردید. نام نخست وزیران، رجال نامور سیاسی و استادان را بی پرده می برد و به آنان خرده می گرفت که چرا سیاست عدم دخالت دین و روحانیت را در حکومت و دولت دنبال نمی کنند. با افسوس به دکتر قاسم غنی، استاد دانشکده پزشکی، ایراد می گرفت که چرا این پزشک عالی قدر و روشن بین وقت خود را در نوشتن «تاریخ تصوف» و «تاریخ عصر حافظ» به هدر میدهد.

71 [«خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی» (تاریخ شفاهی ایران)، به کوشش دکتر حبیب لاجوردی، ناشر نادر، تهران ۱۳۸۲، صفحات ۴۳ تا ۵۹]

72 [پس از انقلاب مقداری از اسناد سرّی ساواک بدست مردم افتاد. روزنامه مجاهد مورخ ۹ ژوئن ۱۹۸۰ عکس سندی مربوط به سال ۱۳۵۰ را منتشر کرد که خواندن آن خالی از فایده نیست: «در باره انجمن تبلیغات اسلامی- مسئول انجمن اسلامی در مرکز به منظور مبارزه علمی و منطقی با بهائیان تقاضا نموده است ساواک در این زمینه مساعدت های لازم به عمل آورد. با اعلام درخواست مسئول انجمن مزبور خواهشمند است ضمن تماس با عوامل یاد شده در منطقه به آنها تفهیم گردد که اقدامات آنها نباید جنبه تحریک و اخلاگری داشته باشد به عبارت ساده تر ضمن حفظ نظم عمومی انجمن تبلیغات اسلامی مجاز است که با استفاده از کمکهای ساواک با جامعه بهائی مبارزه کند.» امضای مدیر کل اداره سوم ساواک. در ضمن روزنامه صبح آزادگان، بهمن ماه ۱۳۶۰ تحت عنوان «نگاهی به انجمن حجتیه» مشروحاً به روابط عمیق ساواک و انجمن حجتیه پرداخته است. برای اطلاع بیشتر پیرامون روابط ساواک با انجمن حجتیه مراجعه کنید به کتاب «حزب قاعدین زمان» (موسوم به انجمن حجتیه) تألیف عمادالدین باقی]

روزی مبارز صدر مشروطیت اسماعیل امیر خیزی را در اتوبوس می بیند. امیر خیزی برای کسروی دوست دیرینه اش تعریف میکند که اخیراً محمد قزوینی به ایران آمده و رفته بودم به دیدنش. نام شما به میان آمد. یک ربع ساعت از شما و دانش شما تعریف کرد و گفت که آثار آقای کسروی در اروپا در میان دانشمندان شهرت پیدا کرده و مورد توجه انجمنهای ملی است. در همان جلسه دکتر قاسم غنی نیز حضور داشت و از شما توصیف نمود. کسروی مینویسد: «خواست آقای امیر خیزی از این سخن آن بود که من آمدن آقای قزوینی را بدانم و به دیدنش روم.⁷³»

پاسخ کسروی به رفیق دیرینه اش اسماعیل امیر خیزی قابل تعمق و بیانگر خاستگاه اجتماعی وی است. بازگویی آن ما را با اندیشه میهنی و انسانی کسروی و آنچه را او درست و برحقش میشمرد، آشنا میکند. کسروی میگوید: «بدیدنش نخواهم رفت، اگر او از من ستایش می کند، من از او بدخواهم گفتم. او اگر با خود من دوستی میکند، با توده من دشمن است. یک عمر با این توده دشمنی کرده و از آن راه نان خورده. مگر این آقای قزوینی همان نیست که ... در پاریس می نشست و نماینده وزارت فرهنگ می بود که از فلان دیوان شعر، عکس بردارد و به ایران فرستد؟⁷⁴»

کسروی به این داد و ستدهای جاهلانه و مجاملات پوچ التفاتی نمی کرد. در مبارزه با خرافات سود ملت را می دید و در اندیشه تقویت حکومت مشروطه ایران بود. به سیاستمدارانی چون ذکاء الملک فروغی، ساعد مراغه ای، سهام السلطان بیات و عبدالحسین هژیر و دیگر ناموران سیاسی و اجتماعی ایران در کمال روشنی و منطقی خرده می گرفت.

چنین به نظر میرسد که کسروی پس از شهریور بیست، تنها نگهبان دست آوردهای اجتماعی و سیاسی دوران رضا شاه بود، بدون آنکه از نقد اعمال ناشایست دوران رضا شاه خسته گردد. او غمین و از خود بی خود می شد از اینکه دو باره زنان به زیر چادر روند و یا ملایان در اداره کشور شریک شاه و حکومت گردند.

در ۲۹ آبان ۱۳۲۳ مرتضی قلی بیات (سهام السلطان⁷⁵) به نخست وزیری انتخاب شد. وی در ۴ آذر در مجلس شورای ملی حاضر شد، نطق مفصلی پیرامون برنامه دولت ایراد کرد و کابینه خود را معرفی و تقاضای رأی اعتماد نمود. در همین جلسه علی دشتی به دولت مرتضی قلی بیات تذکراتی داد و راهنماییهای کرد. از آن جمله چنین گفت:

«... تمام چیزهایی که باید به شهوات مردم دهنه بزند از بین رفته است»، سپس اشاره ای به «فصاحت و اعجاز آثار سعدی، حافظ و مولوی کرد و آنگاه چنین ادامه سخن داد: «بدبختانه امروز در این کشور دسته ای پیدا شده اند که می گویند اینها را باید سوزاند. اینها همگی علامت عصیان است. مذهب جعفری مذهب رسمی است و قانون اساسی هم آنرا تصریح نموده است ... حالا یک عده پیدا شده اند که بر ضد این مذهب چیز می نویسند و انتشار میدهند. تمام اینها علائم آناارشی و هرج و مرج است ... آیا نباید [به] این روح تمرد و عصیان که در همه چیز پیدا شده ... خاتمه داد.⁷⁶»

باور نمی توان کرد که این سخنان از آن کسی ست که ۲۵ سال بعد کتاب فاخر «۲۳ سال» را نوشته

73 [سخنرانی احمد کسروی در جشن «یکم دیماه» سال ۱۳۲۳، روز کتاب سوزان، ص ۸ چاپ پیمان]

74 [همان مأخذ]

75 [قبل از بیات، محمد علی فروغی، علی سهیلی، محمد ساعد به نخست وزیری رسیدند حتی به دکتر محمد مصدق هم پیشنهاد نخست وزیری شد اما شرایطی را پیشنهاد کرد که مورد قبول قرار نگرفت. نخست وزیری بیات تقریباً پنج ماه طول کشید و در ۲۸ فروردین ۱۳۲۴ از پست نخست وزیری استعفاء داد و قوام السلطنه نخست وزیر شد. کسروی در روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ پس از ۵۷ سال عمر پر از التهاب به دست فدائیان اسلام کشته شد.]

76 [دولت به ما پاسخ دهد، (نامه سرگشاده احمد کسروی به «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» چاپ پیمان، تهران، ۱۳۲۳. این نامه در روزنامه های پرچم و غیره جداگانه چاپ و منتشر شده است]

است. چنین می نماید که علی دشتی بر خلاف گذشته با سیاست رضا شاه زدائی و سیاست جنگ سرد هماهنگ و همراه شده بود. دشتی و کسروی همدیگر را می شناختند. کسروی در روزنامه شفق سرخ مقالاتی منتشر کرده بود. بی تردید اینگونه سخرانیها در بر افروختن آتش کینه علیه کسروی کمک میکرد.

کسروی بلافاصله نامه ای سرگشاده به «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» نوشت و غیر مستقیم پاسخ بسیار سختی به علی دشتی داد که یکی از اسناد مهم تاریخ تحولات مذهبی و سیاسی ایران به شمار میرود. وی با دلیری مینویسد:

«پیداست که بازگشت این سخنان بـمـا سـت - ما که دسته ای هستیم و به نام آزادگان یا پاکدینان شناخته شده ایم. آن کسانی که کتابها را میسوزانند ماییم»، سپس کسروی به جایگاه دشتی در سیاست اشاره میکند. «آقای دشتی در میان نمایندگان از سردستانان سیاسیست و جای گفتگو نیست که گفته های ایشان در اندیشه جنابعالی جا برای خود باز» خواهد کرد. کسروی به نخست وزیر ایران مینویسد «جای گفتگو نیست که جناب عالی میخواهید بدانید پاکدینان کیستند و چه می گویند و این کتاب سوزان چیست؟». او میداند که افراد سیاسی فرصت خواندن آثار او را ندارند. نه آن زمانی که منتظر وکالت و وزارت هستند و نه آن زمانی که بر صندلی وکالت و وزارت تکیه زده اند. با این همه کسروی نام برخی از آثار خود را میبرد و متذکر میشود که «از دو حال بیرون نیست» یا دولت متوسل به «زور می شود» و یا با کسروی و طرفدارانش از راه «منطق و قانون» روبرو خواهد شد. کسروی یاد آور میشود که با زور نمی توان جلوی اندیشه های نو را گرفت. همچنانکه «امپراتوران و پادشاهان اروپا» نتوانستند جلوی تفکرات آزادیخواهی را بگیرند. آنگاه مثالی دیگر می آورد: «اگر زور توانستی جلو آمیغ [اندیشه] را گیرد، خانواده رمانوف [پادشاه روسیه تزاری] توانستی سیل سوسیالیزم را باز گرداند. در همین ایران کشاکش مشروطه و دربار فراموش نگردیده و نتیجه آنرا همه می دانیم».

کسروی، این متفکر ایرانی، به نخست وزیر ایران هشدار میدهد: «ما بیگانه این کشور نیستیم. از جای دیگر به اینجا نیامده ایم. ما از این توده ایم و نیکی آنرا میخواهیم» ما به «استقلال»، «آرامش» و «آسایش» مردم این کشور «دلبستگی» داریم. وی مینویسد ما از روی «هوس» و «دشمنی» کتاب نمی سوزانیم، بلکه این کتاب ها را «به زیان توده می شناسیم». «جای بسیار خوشنودیست که آقای دشتی قد بر افراشته و در این کشاکش پا به میان گزارد. آقای دشتی نویسنده زبردستی ست. اکنون ما خواهش می کنیم ایشان سخن ما را بشنوند و پاسخهای بی به ما دهند». آنگاه کسروی ابیاتی از دیوان سعدی، حافظ و مولوی نقل می کند و به روال خود به نقل زیان آن می پردازد.

گفتار او صمیمی و از روی نیکخواهی انجام گرفته است. اما خالی از هرگونه احساس هنرمندانه است. زیرا بکلی هنر شاعری را نا چیز و مخرب می شمارد. کسروی دوباره گریبان نخست وزیر را رها می کند و به سراغ «آقای دشتی» می رود و از او انصاف می جوید: «اکنون آقای دشتی به ما پاسخ دهند، به این معنی که بگویند آیا بد آموزیها در آن کتابها هست یا نیست؟ اگر هست آیا زیانمند است یا نیست؟». کسروی به علی دشتی و دیگران هشدار میدهد که برای ارباب او و دیگران نام شرقشناسان را نبرند: «ما باید سود و زیان خود را خودمان شناسیم».

مهمترین بخش از نامه سرگشاده کسروی به بیات نخست وزیر «درباره مذهب» و سیاست جنگ سرد در ایران است. در نخست متذکر میشود که در ایران علاوه بر فرقه شیعه، فرقه ها و ادیان فراوانی وجود دارد. «مثلاً دسته بندیهای که به نامهای زردشتی، مسیحی، سنی، علی الهی، صوفی، بهایی، شیخی، کریمخانی، اسماعیلی، و مانند اینها»، مشهور هستند. کسروی می گوید «ما از راهش می کوشیم که این ها را از میان بر داریم و همه ایرانیان را به یک راه آوریم». آنگاه می پرسد «آیا کار بدی می کنیم؟». «اکنون می آییم بر سر مذهب شیعه که آقای دشتی یاد آوری کرده و آنگاه بیشتر گله ها و شکایتها بر سر آن است». کسروی مرتضی قلی خان بیات، نخست وزیر را محترمانه

به مرزهای امپراتوری هنرنویسندگی خود در عرصه مذهب نزدیک می کند . برای کسی که قبلاً آثار فراوانی در رد این عقاید نوشته است، اکنون کار پیش پا افتاده ای به نظر می رسد که در بقیه نامه سی دو صفحه ای خود، خامه رها کند و سوز دل آشکار کند...

«این کیش [شیعه] با خرد ناسازگار است، با دانشها ناسازگار است، با تاریخ ناسازگار است، با خود اسلام ناسازگار است، با زندگانی ناسازگار است، پس از همه اینها با مشروطه، با زندگانی دموکراسی، که ما با خونریزی و فداکاری بدست آورده ایم ناسازگار است. ما صد ایراد به این کیش می داریم. ولی اشکال بزرگ بر سر همان بخش اخیر است ، بر سر همان ناسازگاری با مشروطه است».

کسروی در اینجا از «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» پرسشی میکند که هنوز قریب به هفتاد سال پاسخ آنرا خیلی از دست اندرکاران سیاست در داخل و خارج ایران در نیافته اند و کشک خود را می ساینند. چقدر آهنگ صدای کسروی صمیمی و آواز او پس از يك انقلاب خونین و هستی بر باد ده شنیدنی و عبرت انگیز است:

«من تنها آن را با جناب عالی که آقای بیات و خود رئیس دولت می باشید به گفتگو می گزارم. به گفتگو می گزارم و خواهشمندم دولت به ما راهی نماید. خواهشمندم گامی پیش گزارده گره از رشته ما بکشایید.

همه می دانند که در کیش شیعه حکومت حق امام است. جز او هر کس دیگری به حکومت بر خیزد غاصب و جائز و فاجر است و پیروان او همه گناهکارند. در زمان امام جعفر صادق، بنیاد گزار این کیش و جانشینان او ، خلفای که می بودند شیعیان آنان را غاصب می شناختند و فرمانبرداری از آنان را به خود بایا نمی شماردند... سپس که روزگار گذشته و داستان امام نا پیدا آمده، که در اینجا نیازی به سخن از آن نمی باشد. باور شیعیان این بوده که در نبودن آن امام حکومت حق علماست. علما جانشینان آن امامند. در نتیجه این باور است که شیعیان همیشه، چه به خلفای اسلامی که در بغداد یا مصر یا در استانبول می بوده اند و چه به پادشاهان دیگری که در کشورهای اسلامی بر میخاسته اند، با دیده دشمنی نگریسته آنانرا جز غاصب و جائز نمی شناخته اند.

در خود ایران همیشه این گفتگو در میان می بوده که شاهان غاصبند، مالیات دادن به آنها حرام است، به سربازی رفتن حرام است ... اینها چیزهاییست که در خور گفتگو نیست. گفتگو در آن است که ایرانیان که از زمان صفوی کیش شیعی را پذیرفته بودند و این کشور یکی از کانونهای بزرگ شیعیگری به شمار می رفت و اکنون هم می رود، در چهل سال پیش، کسانی از همان علما و دیگران به جنبش برخاستند و پس از کشاکشها و خونریزیها حکومت مشروطه یا دموکراسی را از توده های اروپایی فرا گرفته در این کشور روان گردانیدند که اکنون هم روان است.

پیداست که آنچه اندیشه مشروطه خواهی را در ایران پدید آورد، آن بود که کیش شیعی و دستورهای آن نمی توانست کشور را براه برد. و گرنه چه نیاز به مشروطه بودی؟! چرا بایستی علما پیش افتند و مشروطه خواهند؟! چرا بایستی فقه جعفری را کنار گزارند و قانونها از فرانسه و انگلیس آورند؟!

در زمان قاجاریه چون پادشاهان آن خاندان نا شایستگی بسیار از خود می نمودند و کشور روز بروز ناتوان و آشفته می گردید و از آنسوی آوازه مشروطه در کشورهای اروپا و آبادی و نیرومندی آن کشورها به ایران رسیده بود کسانی از خود ملایان از شادروانان بهبهانی و طباطبایی و آخوند خراسانی و دیگران پا پیش گزارند و خواستار مشروطه شدند ... اینکه مشروطه در ایران به نتیجه نیکی نرسید ... همین نا سازگاری با کیش شیعی و بر خورد با دستورهای آن می باشد... ما در این کشور بوده ایم و میدانیم که ملایان و پیروان ایشان با مشروطه و قانونهای آن چه رفتاری کرده اند... نافرمانی به قانون، سرپیچیدن از دستور دولت، گریختن از سربازی، نپرداختن مالیات، گریزانیدن کالا از گمرک، قاچاقی گذشتن از مرز... [بقول ملایان] نخست وزیر، وزیران، نمایندگان مجلس، سران اداره ها، کارمندان دولت، همه از ظلمه اند و همه گناهکارند، پولهایشان حرام است، رختهایشان حرام است، نانی که خودشان و فرزندانشان می خورند حرام است. عدلیه خلاف شرع است، دفترهای

رسمی خلاف شرع است، نظام وظیفه خلاف شرع است، مالیه خلاف شرع است، دبستانها خلاف شرع است، دانشکده ها خلاف شرع است، هر چه بیرون از دستگاه آخوندی و شیعیگری است خلاف شرع است. میهن پرستی بت پرستی است، گفتگو از سوسیالیزم و کمونیزم بکلی حرام است... اگر بیگانگان به کشور آمدند چون جلو روضه خوانی و زیارت را نمی گیرند بسیار بهتر که بیایند...

می باید بگویم که کیش شیعی ... [و] پندارهای آن مغز پیروان را چندان پر می گرداند که جای بازی به هیچ چیز دیگر نمی گزارد و او را از زمان خود بیرون برده به هزار و سیصد سال پیش می کشاند. يك شیعی که در این زمان است و در میان ماست اگر نيك بجویم در هزار و سیصد سال پیش است، در مدینه است، در کربلاست، در کوفه است، در شام است. آنچه در برابر چشمش دفیله می روند کشاکشهای خلافت و داستان کربلا و جنگهای سلیمان بن صرد و مختار ثقفی است.

راست گفته شده که اینان مردگان هزار و سیصد ساله اند که سر از گور در آورده به میان مردم در آمده اند. راست گفته شده که اینان به جهان جز از دیده شیعیگری، از دیده تولی و تبری، نمی نگرند. شما اگر پیش يك شیعی سخن از پیش آمدهای این زمان برانید، مثلاً از این جنگ [دوم جهانی] و از نتیجه های آن گفتگو کنید، لذتی نخواهد برد. ولی اگر باز گردید و سخن از جنگ خیبر و کشته شدن مرحب جهودی و مانند آن برانید خواهید دید چهره اش شکفته و با يك لذتی به گفتگو در آید ... جلو خامه را باز نمی گزارم. کیش شیعی با زندگانی دموکراسی نمی سازد و نتواند ساخت. اگر آب و آتش با هم توانند ساخت این ها هم توانند ساخت.

راست است ما می بینیم دولتهای ما با ملایان نيك ساخته اند. در این سه سال [پس از شهریور بیست] دیدیم که چه پشتیبانیهایی به ملایان می نمایند و چه نقشه ها برای چیره گردانیدن آنها می کشند. دیدیم که هنگامیکه حاجی آقا حسین قمی از نجف آهنگ ایران کرد رادیوی ایران تا مرز عراق به پیشواز او رفت و تو گفتی قهرمان لنین گراد را به ایران می آورد. راه پیمایی او را گام بگام آگاهی داد. دیدیم که دولت به او رسمیتی داد، رسمیتی که ما تا کنون معنایش نفهمیده ایم، و پیشنهادهای او را در باره چادر و چاقچور به رسمیت پذیرفت و پاسخ رسمی داد. دیدیم که پسر آقای حاجی سید ابوالحسن [اصفهانی] برای گردش به ایران آمد و آقای ساعد نخست وزیر آن زمان به همه فرمانداران و استانداران دستور فرستاد که پذیراییهای بسیار با شکوه از او کنند که رونویس نامه ها در دست ما است.⁷⁷ دیدیم در این سه سال رادیوی ایران یکدستگاه ملایی گردید که کم کم روشن باز شد و پارسال و امسال روضه هم خواندند و اگر جلو گیری نشود هر آینه سال آینده نوحه خواهند خواند و خانواده ها باید پیرامون رادیوها دایره پدید آورند و به هوای آن سینه کوبند و ترجیعهایی نوحه را خوانند. ولی اینها سازشهای خائنه ای ست. اینها سازشهای آن دسته از وزیرانی ست که بدخواهی آنان با توده و کشور از پرده بیرون افتاده... در این کشور یا زندگانی دموکراسی یا کیش شیعی، یا سر رشته داری توده یا حکومت ملایان، یا آن یا این، هر دو يك جا نتواند بود... ما - ما که دسته پاکدینان یا آزادگانیم - سنجیدیم و با خود اندیشیدیم و به این نتیجه رسیدیم که باید مشروطه را نگه داریم و کیش شیعی را رها کنیم... ایرانیان امروز به نام ایرانیگری می زیند نه به نام مسلمانی. از قانونهای خود پیروی می کنند نه از قانونهای اسلام... ناچارم در اینجا یاد آوری کنم که چه اعلیحضرت محمد رضا شاه و چه جناب آقای بیات و چه هر نخست وزیر دیگری، شاه این توده و نخست وزیر این توده اند و این باینده ایشانست که بیش از همه و بیش از

77 [کسروی در همین نامه سرگشاده خود، کلیشه نامه دیگری از محمد ساعد نخست وزیر با مارک اداره نخست

وزیری منتشر کرده که بیانگر همراهی سیاست جنگ سرد در ایران است. «۱۳۲۳، ۱۰/۷/۱۲» نخست وزیری. چون آقای سید محمد علی نقیب زاده از شفایافتگان آستان قدس حضرت ابوالفضل علیه السلام و سادات جلیل القدر هستند لهذا بدینوسیله ایشان را به تمام کارمندان و رؤسای دوائر دولتی معرفی می نماید که در هنگام عبور هر نوع مساعدت و کمک را با ایشان نموده و در حدود امکان موجبات تسهیل مسافرت و آسایش ایشان را فراهم سازند. نخست وزیر محمد ساعد»]

همه در پی آسایش و فیروزی این توده باشند. چه شاه و چه نخست وزیر حق ندارند توده را فراموش کنند و تنها در پی پیشرفت کار خود باشند... اگر با ملایان مماشات خواهد شد پس مشروطه را رها کنند و مردم را از این دو دلی و سرگردانی بیرون آورند. مشروطه را رها کنند و بیش از این آبروی دموکراسی را نبرند...

بیش از همه روی سخنم با شاهنشاه جوان ایران است. اعلیحضرت درس خوانده اند و اروپا دیده اند و از همه چیز آگاهند. چرا از سود توده خود نا آگاهی می نمایند؟! چرا راهی را که توانند رفت نمی روند؟! یک واژه سیاست ما را قانع نخواهد گردانید. این واژه را وزیران بدخواه از خود تراشیده بگوش اعلیحضرت رسانیده اند.⁷⁸ آن کدام سیاستی است که بدبختی بیست میلیون [جمعیت کشور در سال ۱۳۲۴ خورشیدی] توده را می خواهد؟! آن کدام همسایه است که با این آشکاری با ما دشمنی می نماید؟! من سیاستی نمی شناسم که ما را به چنین زبونی و بیچارگی ناچار گرداند. اگر هم چنان سیاستی هست، ما ناچار از پذیرفتن آن نیستیم. در جهان هیچ نیروی نیست که بتواند ما را به غوطه خوردن در میان آلودگیهای قرون وسطی و بیرون نیامدن از توی آنها ناچار سازد.

باز می گویم: این عنوان را وزیران بدخواه خائن از خود ساخته اند. خودشان این توده را همیشه درمانده و بیچاره می خواهند و چنین بهانه ای هم پدید آورده اند... امروز ایران در میان موجهای دو دریای بزرگ متلاطم افتاده و بهترین سیاست، چه برای ما و چه برای دیگران، همان است که ما از این گرفتاریها رها گردیم و توده نیرومندی باشیم و در میان آن دو دریا دیواری پدید آوریم و از بهم خوردن باز داریم...

آقای دشتی در گفته های خود قانون اساسی را به رخ ما کشیده و میدانیم که دیگران نیز خواهند کشید... بسیار نیک، قانون اساسی مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران گردانیده، ولی مذهب شیعی که با حکومت مشروطه که پایه و بنیاد آن قانونست نمی سازد چه باید کرد؟! آیا باید همچنان ایستاد و تماشا کرد؟! آیا باید بیست میلیون توده را فدای اصل قانون اساسی گردانید؟!...

این سخن که شما در پارلمان ایران هواداری به کیش شیعی یا بهتر گوییم به دستگاه ملایان نموده اید از نیکیهای شما شمرده نمی باشد و سالهای سال مایه بدگمانیها در باره شما خواهد بود.⁷⁹ «...» انتقادات کسروی به علی دشتی به آنچه که در اینجا آورده ایم پایان نمی گیرد و دریغ و اندوه که مجال نقل همه هشدارهای شورانگیز کسروی نیست.

بی تردید همه افکار این اندیشمند دلیر خالی از انتقاد نیست. اما به صمیمی بودن و انسانی اندیشیدن و میهن دوستی او نمی توان خرده گرفت. در کلام او متوجه مفتونی او به اندیشه هایش میشویم. گاهی چنان با شیفتگی اندیشه های خود را به روی کاغذ می آورد که مجالی برای خواننده خود برای تعمق بیشتر باقی نمی گذارد. زندگی او چون گل نسترن پیچ در پیچ در خود می خلید و پروای نداشت از اینکه گاهی دوراندیشی را به کناری گذارد و شیفته نظریات خود گردد.

آثار او پیرامون شعر و شاعری بی تردید، ذوق بسیاری از شاعران زمان خود را خشک کرد. کسروی عاشق بحث و گفتگو بود. اما مقابله با او از همه کس بر نمی آمد، زیرا در محدوده مذهب و تاریخ مهارت و استعدادی استثنای داشت.

78 [کسروی پیرامون بنیان فکری و عملی سیاست جنگ سرد در ایران را به روشنی شرح میدهد: «امید آنکه به دستیاری مذاهب جلوگیری از کمونیسی کنید بی جاست. اگر کسی در آرزوی جلوگیری از کمونیستی است باید سخنان پادارتر و والاتر از گفته های کمونیستها بگوید و ایرادهای را که به مبادی کمونیستی توان گرفت، به دلایل روشن گرداند... اگر در ایران تبلیغات کمونیستی بشود مسلمانان به عنوان آنکه مسلمان می باشند از گرویدن به آن خودداری نخواهند کرد... روزی یکی [از سیاستزنان] می گفت: چون دولت شوروی دین را ممنوع گردانیده ما منظورمان آن است که با تثبیت اسلام از نفوذ سیاسی آن دولت در ایران بکاهیم...» مراجعه کنید به «سرنوشت ایران چه خواهد شد» بقلم احمد کسروی]

79 [نامه سرکشاده به «جناب آقای بیات نخست وزیر ایران» (دولت به ما پاسخ دهد)]

اگر در دوران خدمت او در دادگستری نوین‌یاد ایران دقت بیشتری کنیم، آنگاه متوجه می‌شویم که معنی حکومت قانون و مشروطه را به خوبی و بهتر از هم می‌نهاننش می‌فهمید. در جریان محاکمه ۵۳ نفر وکیل مدافع محمد شورشیان، یکی از ۵۳ نفر بود. اما پس از شهریور ۱۳۲۰ وکالت رکن الدین مختاری، رئیس بدنام شهربانی رضا شاه را هم قبول کرد و دفاعیات او آن زمان طنین خاصی در جامعه ایران افکند. پس از شهریور بیست، جمعیتی به نام «باهاماد آزادگان» یا «پاکدینان» بنیاد نهاد که روزنامه پرچم سخنگوی آن بود.

کسروی یکم دیماه را «روزبه» نامیده بود و در این روز «جشن کتاب سوزان» در خانه خود بر پا میکرد. این کار را می‌توان یکی از بدآموزیهای کسروی تلقی کرد و به آن خرده گرفت. وی کتبی امثال رباعیات خیام، دیوان حافظ، گلستان و بوستان سعدی، مثنوی، حلیه المتقین، مفاتیح الجنان و غیره را به آتش می‌انداخت. جشن کتابسوزان با سخنرانی کسروی آغاز میشد. وی هر کتابی را که بر میداشت، قبل از آنکه به آتش بخاری خانه خود اندازد پیرامون مفاسد آن کتاب مطالبی بیان میداشت و آنگاه به شعله‌های گرم می‌سپرد. در این مراسم برخی از یاران او هم مطالبی در تأیید عقاید کسروی بیان میکردند. طبیعی بود که ادیبان بر او خرده گیرند و ملایان شایع ساخته بودند که وی در این مراسم قرآن می‌سوزاند. باهماد آزادگان یک محفل خصوصی نبود. در سراسر ایران شعباتی داشت که از همه قشرها و طبقات جامعه ایران در آن شرکت میکردند و کسروی را پیشوای خود می‌دانستند. پس طبیعی بود که ملایان در چهره استخوانی و با عزم او دشمن خود را ببابند.

بیاییم مفتون و شیفته افکار، شخصیت، هشدارهای دوست داشتنی و پیشگوییهای اتفاق افتاده او نگردیم و بر قضیه کتابسوزی، هنر و ادبیات و یا برخی از عقاید او را در باره زنان و یا از بین بردن تنوع عقاید را هر چند که بظاهر مخالف عقاید عامه باشد، صحنه نگذاریم. عقاید مذهبی و سیاسی دیگران را احترام گزاریم و در فضای انسانی به نقد تفکرات خود و دیگران مشغول گردیم...

با این همه «شاهنشاه جوان ایران» را ملامت نکنیم، هر چند که به قول کسروی «اعلیحضرت درس خوانده اند و اروپا دیده اند و از همه چیز آگاهند». حد اقل این واقعیت را بپذیریم که در این دوران محمد رضا شاه جوانی ۲۵ ساله بود و تجربه زمامداری نداشت. این را می‌دانیم که محمد رضا شاه، تا کودتای ۲۸ مرداد دخالت چندانی در انتخاب نخست وزیران نداشت و دولتهای پس از شهریور بیست تا ۲۸ مرداد ۳۲ از استقلال فراوانی برخوردار بودند.

حسن نیت را به کناری گذاریم، زیرا محمد رضا شاه در رویدادهای پس از ۲۸ مرداد دیگر جوان بی تجربه ای نبود. شاه و همه رجال سیاسی و اجتماعی در آزاد گذاشتن دست روحانیت در پخش افکار واپسگرا و شرکت علنی و پنهانی آنان در «توطئه‌ها» و بازیهای سیاسی مقصر بودند بویژه مسئولیت شاه و رجال سیاسی منتخب او را نادیده نگیریم. زیرا دخالت روحانیون در امر سیاست را فراموش ننمائیم که چه اندازه این سیاست مخرب بوده و در آینده توانست تخت سلطنت وی را وسیله همان ملایان به زیر کشد...

تضاد دستگاه روحانیت و اصلاحات

فوت آیت الله بروجردی (۲۲ اسفند ۱۳۴۰) و یک سال بعد فوت آیت الله کاشانی فرصت مناسبی برای شاه به نظر میرسید که خود را از شر دستگاه روحانیت رها سازد. پس تلگرافی به آیت الله حکیم کرد تا بلکه حوزه قم را تضعیف و مرجعیت را به کشور عراق منتقل کند. این کار سبب شد که تمرکز قدرت مذهبی در ایران به تشنت آن انجامد و به دنبال آن روحانیون جوان و افراطی و جویای نام میدان عمل بیشتری به دست آورند.

پس از کودتا، شاه و رجال سیاسی، خود را ناگزیر از اصلاحات اجتماعی و اقتصادی یافتند. زیرا دریافته بودند که تنها با قدرت نظامی ادامه حکومت میسر نیست. اما نه ایران اوضاع مالی مناسبی داشت و نه هم پیمانان خارجی، رغبتی به رفورم در ایران نشان می‌دادند. کندی بر سر کار آمد و با

سیاست «دروازه های باز» در پی استحکام اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان سوم بر آمد. جالب توجه آنکه دکتر علی امینی همان تزلزل «دروازه های باز» کندی را برنامه دولت خویش اعلام کرد. دولت دکتر علی امینی به پیشنهاد شاه و تأیید دولت کندی بر سرکار آمد و برنامه اصلاحات ارضی شروع شد. اما وی چندان توفیقی در حل بحران کار و اقتصاد کشور نیافت. وی اولین سیاستمداری است که در سفری به شهر قم با مراجع تقلید به مشاوره نشست و «حاج روح الله» را هم در آخر ملاقاتی کوتاه کرد. از این زمان خمینی وجهه ای دیگر یافت که بعدها از آن سود برد. پس از علی امینی، اسدالله علم به نخست وزیری رسید و برنامه «شاه و مردم» آغاز شد و «انقلاب سفید» در مقابل «انقلاب سرخ» در زمستان ۱۳۴۱ با اعلام مواد آن، ماشین اصلاحات و رفورم از بالا را به کار انداخت.

روحانیون با اصلاحات ارضی و به ویژه اعطای حقوق سیاسی به زنان، مخالفت خود را آغاز کردند. شاه در چهارم بهمن ۴۲ به قم رفت و اسناد مالکیت کشاورزان اطراف قم را شخصاً به آنها داد و در آنجا در لفافه روحانیون را «ارتجاع سیاه و کرمهایی که در کثافت غوطه ورنند و بی خبرند و آنهایی که مغزشان هزار سال است تکان نخورده و جامد مانده است» نامید و به تهران بازگشت. با تأسیس «سازمان اوقاف کشور» که منبع مالی روحانیت را تهدید می کرد، روحانیون را با همه اختلافات و رقابتهایی که بین خود داشتند بر سر این عقیده متفق نمود که مقام و منزلت آنان در نزد عوام، با خطری جدی روبرو شده است. این اتفاق و همگامی را در گزارشی می خوانیم که در همان ایام و چند روز قبل از غوغای مخالفت با اصلاح قانون انتخابات و تفویض حق رأی به زنان، که بعداً به غائله پانزدهم خرداد انجامید، توسط یکی از وعاظ تهران به نام علی نخعی معروف به افصح المتکلمین تنظیم شده است. او احتمالاً به توصیه ساواک، سفری به قم کرد و با مراجع دینی آن زمان مذاکره و جریان گفتگوهای خود را با آنان به سازمان اطلاعات و امنیت کشور گزارش داد. علی نخعی گزارش خود را این چنین آغاز میکند: «حضور محترم جناب آقای سرهنگ نشاط دامت برکاته. محترماً. این جانب که به قم مسافرت کرده بودم ملاقاتهایی از آقای حاج شیخ عبدالنبی عراقی [آیت الله اراکی] و آقای حاجی شریعتمداری و آقا حاج روح الله خمینی نیز به عمل آوردم که مقصودشان را از مخالفت خوانی نسبت به دولت تحقیق نمایم». در فرودین ۴۲ ماجرای مدرسه فیضیه قم اتفاق افتاده بود. علی نخعی «عقیده آقای اراکی را راجع به حوادث قم» می پرسد. آیت الله اراکی پاسخ میدهد: «به عقیده من هر دو دسته، هم مسئولین دولت و هم مراجع روحانیت تجاوز کاری کرده اند. زیرا مسئولین دولت تکلیفشان انحصاراً اجرای قانون اساسی می باشد که دخالت زنان را در رتق و فتق قوه مقننه نفی و نهی نموده و دلیلی موجود نبود... مداخله ایشان را در انتخابات تجویز کنند که دینداران را نا راضی گردانند... و در مقابل آنها آقایان هم سنخ خودم هم متجاوزند...».

آیت الله اراکی وظیفه روحانیون را تنها و فقط «امر به معروف و نهی از منکر» می شمارد و «مصلحت [دولت را] در سکوت» می داند. علی نخعی سپس به ملاقات آیت الله شریعتمداری میرود و جویای نظر وی در مورد حقوق بانوان میشود. وی «پس از مقدماتی تذکر» میدهد که «مقامات اجنبی به جهت تأمین نیتهای استعماری روز افزونشان نمایندگی نسوان را بهانه نفوذ و رسوخ خود در مجلس های ایالتی و ولایتی و شورا و سنا قرار داده اند و دیانت تکلیف فرداً فرداً ما را مبارزه با اعدای [دشمنان] دین مبین نموده... طبق قواعد دین، نسوان نباید در امور سیاسی و قضائی اظهار رأی کنند...». آیت الله شریعتمداری روحانیون را «راسخترین نگهبانان استقلال مملکت» نام میبرد و خود و روحانیون هم سنخ خود را با الفاظی تحقیر آمیز نسبت به مقام سلطنت، حافظ «تاج و تخت سلطنتشان» می شمارد و ادامه میدهد که «نوعاً، امثال ما، روحانیتی بوده ایم، که مانع از اخراج شاه از مملکت و تسلط طرفداران بالشویک بر دولت می شده ایم و ملک و مال و مذهبشان را نگاه می داشتیم...» و در آخر تهدید میکند که «در راه حفظ دینی که به ما سپرده شده دفاع خواهیم کرد». علی نخعی در گفتگوی با حاج روح الله خمینی متوجه میشود که وی سیاسی تر از آقایان اراکی،

شریعتمداری، گلیایگانی و نجفی مرعشی در مخالفت با دولت اقدام میکند. خمینی بی پرده به رابط ساواک میگوید «مادام که این دولت [علم] مصدر کار باشد، داخل هیچ قسم مذاکره صلح و مصالحه ای نخواهیم شد. زیرا این دولت ترتیبی با اهل علم معامله کرده است که تماس سران حوزه علمیه [با دولت]... انتحار روحانیت است.... ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لا مذهب بهائی های یهودی الاصل ایران و آمریکا اراده دارند در خواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت تجاوز به حریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند و دین اسلام را که موجب بقاء استقلال ظاهری این ملک و ملت است تضعیف کنند»، به مخالفت برخاستیم.

حاج روح الله خمینی سپس به بازگو کردن این واقعیت می پردازد که در مراسلات متعددی دولت را بر حضر داشتیم و «درخواست کردیم که مجدداً از زمزمه موهون نمایندگی نسوان [در مجالس شورا و سنا] که نقض ظواهر قرآن می باشد دست بر دارند».

علی نخعی اظهار نظر میکند که خمینی «تصادفاً یکی دو ماه است ترقی غیر منتظره ای نموده و هیچ چاره ای از برای رفع خطر مخالفت های آینده ایشان نیست، مگر اینکه یکی از علمای معتدلتر مانند آقای نجفی یا آقای عراقی تقویت شده دست او را از حوزه قم کوتاه کنند» علی نخعی معروف به افصح المتکلمین به ساواک توصیه میکند «نظر به اینکه آقای [آیت الله مرعشی] نجفی مثلاً به طرفداری از دربار و دولت معرفی و معروف شده است، تصور نمی کنم تقویت ایشان نتیجه ای داشته باشد و به همین جهت تنها راه حلی که برای عقب نشاندن نامبردگان به نظر می رسد اینست که آقای [آیت الله] حاج شیخ عبدالنبی عراقی [اراکلی] که عالمی معمرتر و موجه تر از سه چهار نفر رقیب و بخودی خود دارای مذاق محافظه کاری است توسط طرح های خیلی ماهرانه ای که نتوانند دست تهران را در آن طرح ها هویدا ببینند تقویت شود تا مرجعیت تقلید ایران منحصر به ایشان گردد و در راه اجرای این نظر راه هائی وجود دارد که در صورت لزوم معروض خواهیم داشت.⁸⁰»

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بواقع واکنش ارتجاع در مقابل رفورم ها و اصلاحات شاه بود. این اصلاحات در نخست با يك شتاب و نیروی انقلابی آغاز شد و اگر با دقت و صمیمیت و بدون عجله دنبال می شد می توانست نتایج نیکویی را به همراه بیاورد. هر چند که بعداً مواد «انقلاب سفید» به بیش از بیست ماده رسیده بود و ظاهری فریبنده داشت و با روح جامعه سنتی و سیاسی ایران سازشی نداشت، اما نباید فراموش کرد که باعث تحول جامعه ایران شد و ریشه در فرهنگ سیاسی ایران دوانید. به طوریکه ارتجاعی ترین انقلاب تاریخ بشریت، با مرتجع ترین رهبری نتوانست آنچه را که در دوران پهلوی ها تا سقوط شاه انجام گرفته و در بطن جامعه ایران رسوخ کرده بود، از بین ببرد.

با اعلام مواد انقلاب سفید، احزاب چپ و راست مخالف شاه، در تنگنای سیاسی شدیدی قرار گرفتند و عملاً نمی توانستند با این قوانین جنجال برانگیز و مترقی و متجدد مخالفتی نمایند. هر گونه مخالفت با پیشنهادات شاه تهمت ارتجاعی و ضد منافع دهقانان و کارگران و طرفداری از نظام ارباب و رعیتی را به همراه میداشت. رفرا ند م ظاهراً با شش میلیون رأی موافق و دو سه هزار رأی مخالف به تصویب رسید.

خمینی که آن زمان اشتهاری نداشت و به قول دکتر علی امینی و حاج مهدی عراقی با نام «حاج روح الله» در حوزه قم تدریس می کرد و هنوز عنوان آیت اللهی دریافت نکرده بود، در تشویق و تحریک مردم مذهبی علیه اصلاحات ارضی و حقوق زنان چندین اعلامیه تند و زننده منتشر کرد. خمینی در پی انتشار این اعلامیه ها، دستگیر و پس از مدت کوتاهی آزاد شد.

دولت علم جای خود را به دولت حسنعلی منصور داد. وی در مهر ماه ۱۳۴۳ لایحه قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران را به مجلس برد که پس از مباحثات طولانی به تصویب رسید. این لایحه به حق از جانب مخالفین نام «کاپیتولاسیون» گرفت و به عناصر چپ، جبهه

80 [گزارش علی نخعی معروف به افصح المتکلمین به سرهنگ نشاط به تاریخ «تهران ۱۳۴۲/۲/۱۱» در کیهان

لندن شماره ۸۹۳، ۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۰ خورشیدی منتشر شده است]

ملی و گروه های مذهبی افراطی مخالف اصلاحات بهانه مناسبی داد تا شاه و همه رفورمهای او را که به نام «انقلاب شاه و مردم» در رسانه های گروهی تبلیغ می شد، زیر سؤال ببرند و لبه تیز حملات خود را مستقیماً متوجه شاه نمایند و وی را دست نشانده آمریکا و استعمار جهانی بنامند و دخالت شاه را در امور سیاسی کشور غیر قانونی و مخالف اصول قانون اساسی بشمارند.

اصلاحات و رفورم خواسته همه آزادیخواهان بود و اصولاً با قانون اساسی مشروطه ایران مغایرتی نداشت و هدف اساسی انقلاب مشروطیت ایران بود. پس از تصویب قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران، مخالفین عامدانه اصلاحات و رفورم را به بیگانگان نسبت دادند و آن را يك فكر غير ایرانی قلمداد کردند. نسبت دادن رفورم و اصلاحات به آمریکا و صهیونیسم از جانب روحانیت قشری، جبهه ملی، چپ اسلامی و چپ رادیکال، حقانیت اصلاحات را سؤال آمیز نمود. تبلیغات گروه مخالف کارسازتر بود. زیرا رجال سیاسی از اینکه همه چیز را به شاه نسبت دهند خسته نمی شدند. روحانیون قشری با علم کردن بازگشت به احکام اسلام و اینکه فکر اصلاحات با جامعه شیعی ایران غریبه است، و گروه های چپ اسلامی و چپ رادیکال با نسبت دادن این اصلاحات به «امپریالیسم آمریکا» به بیگانه سازی آن پرداختند. در حالیکه اصلاحات نه با اصول انقلابات مردمی مغایرتی و نه با فکر دموکراسی و نهایتاً مردم سالاری مخالفتی داشت. قدم در راه مدرنیزه کردن کشور و رفورم مستمر از بنیان با اندیشه و ایدئولوژی مشروطیت توافق داشت. تحصیلکردگان و نیروهای متمدنی تنها و فقط در همان رویای انقلاب مشروطیت مانده بودند و کاری در خور توجه برای نگهبانی آرمانهای انقلاب مشروطیت نمی کردند و جامعه به فراموشکاری دسته جمعی گرفتار شده بود.

واقعه ۱۵ خرداد برای شاه و مخالفانش بازتابی یکسان نداشت. شاه متوجه شد که برای ماندن می باید تن به اصلاحات فوری دهد، پس محتاج پشتیبانی توده ایرانی ست.

دولتمردان و نظریه پردازان شاه با آگاهی بسیار سطحی و ناچیزی که از روند تاریخی - اجتماعی ایران داشتند به چند نتیجه عجولانه رسیدند. برآورد آنان چنین بود:

۱- دهقانان و کارگران عمیقاً فقیر و در عین حال مذهبی هستند.

۲- روشنفکران و تحصیل کردگان رابطه عمیقی با مذهب ندارند و نشانه ای از اینکه به مذهب برای امور سیاسی روی بیاورند به چشم نمی خورد.

۳- برای پیشبرد رفورم به رهبران مذهبی نمی توان امید داشت و اصولاً مرجع عالی قدری که مورد قبول عامه روحانیون باشد وجود ندارد.

۴- طرفداران احزاب ملی و مذهبی تشکیلی ندارند و نمی توانند به این زودیا تشکیلات موثری بچند آورند.

۵- سران احزاب و سازمانهای چپ در زندان بسر میبرند و عناصر پراکنده چپ مجبور به سکوت هستند.

پس چشم انداز اصلاحات باید در دوسو تأثیر گذارد. از يك سو اصلاحات، باید مذهب یون افراطی و ارتجاعی را از دایره توجه مردم خارج سازد و این کار با اصلاحات ارضی و سپاه دانش و سهمیم کردن کارگران در سود کارخانجات و مبارزه با بیسوادی امکان پذیر است و از سوئی دیگر پایگاه چپ را می باید با تقویت بنیان اقتصادی دهقانان و کارگران از بین برد.

اما مخالفین شاه تحلیل و تصویر دیگری از واقعه ۱۵ خرداد و تحولات آن زمان برای خود ترسیم می کردند:

۱- استفاده از مردم مذهبی در فعالیتهای سیاسی، چشم انداز امیدوار کننده ای دارد.

۲- مبارزه علنی امکان پذیر نیست، پس می باید به مبارزات زیر زمینی و مسلحانه روی آورد.

۳- مبارزات مذهب یون محتاج پشتیبانی مراجع تقلید است.

۴- واقعه ۱۵ خرداد نشان داد که حکومت شاه از جانب مذهب‌یون آسیب پذیر است.
۵- عدم تمرکز مرجعیت و تشتت آراء، مراجع تقلید و دستگاه روحانیت را در مقابل سیل بنیان کن تجدد و اصلاحات به نابودی خواهد کشانید، پس محتاج همبستگی بیشتری هستید.
۶- نبود احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و غیر وابسته به دولت، راه هرگونه مصالحه و آشتی را بین مخالفان و دستگاه دولت بسته و جز مبارزه مسلحانه و مخفی چاره ای نمانده است.
عده ای از هم وندان احزاب و گروه های چپ به جناح دولتی طرفدار اصلاحات چسبیدند. تحلیل آنان بر این محور دور می زد که تنها راه رسیدن به يك جامعه سوسیالیستی، زمانی امکان پذیر است که بورژوازی و خرده بورژوازی رشد اقتصادی قابل توجهی بنمایند، تا تضاد طبقاتی ظاهر گردد و توده ها انقلاب سوسیالیستی را چاره نا پذیر بشمارند.⁸¹

اما چپ رادیکال که در نخست از بطن حزب توده ایران برخاسته بود، اما بعدها از آن دور و به جنبش چپ مسلحانه جهانی پیوست، پس از ۱۵ خرداد به نتیجه دیگری رسید و آن اینکه پایگاه اصلی آنان، یعنی کارگران و دهقانان به اصلاحات گردن نهاده و دلبسته است و از این رو چاره ای دیگر نیست، جز اینکه به مبارزه مسلحانه روی بیاورد. به عقیده رهبران چپ رادیکال، شیوه های مسالمت آمیز و سازشکارانه جبهه ملی، حزب توده ایران و مذهب‌یون مخالف شاه، انقلاب سوسیالیستی را به عقب می راند و باعث رکود مبارزه میگردد. تئوریهای جنگهای پارتیزانی چین، ویتنام، کوبا، الجزایر و فلسطین الهام بخش گروه ها و سازمانهای گوناگون چپ رادیکال گردید. برخی از اعضاء این سازمانها در کشورهای بیگانه به فرا گرفتن جنگ های پارتیزانی و نا منظم مشغول شدند. هرگروهی کوشش میکرد اجتماع ایران را با تئوریهای و یاد گرفته های خود تطبیق دهد. بازتاب کلی این بررسیها و الگو برداریها به آنجائی رسید که اگر توده، خلق و رنجبر از سرنوشت خود بی خبرند و اگر میل و کششی به «انقلاب دموکراتیک سوسیالیستی» نشان نمی دهند، این وظیفه نیروهای مبارز است که با جنگ و گریز و مبارزه چریکی، توده نا راضی اما خاموش را به دنبال خود بکشانند و انقلاب توده ای و خلقی را به پیروزی رسانند.

عده ای از چپ مذهبی چون بنیانگذاران «سازمان مجاهدین خلق ایران» که خود از «نهضت آزادی» و «انجمن حجتیه» آمده بودند و با تفسیرها و قرائت های به ظاهر مدرن از اسلام آشنا بودند، پس از بررسیهای طولانی و مطالعات و تجربیات شخصی به این نتیجه رسیدند که احکام اسلام به تنهایی نمی تواند جوابگوی مشکلات پیچیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انسان امروزی باشد. اما خاطره ۱۵ خرداد و قیام مذهب‌یون را از خاطر نبرده و چنین نتیجه میگرفتند که مذهب هنوز میان توده ایرانی مقبولیت عامه دارد و می توان با بسیج مردم مذهبی و به کار گرفتن اهرم مذهب موتور از کار افتاده انقلاب را بحرکت آورد. پس برای بسیج عامه که مذهبی ست و تحصیل کردگان که رابطه ای چندان با مذهب ندارند، می باید ایدئولوژی جدیدی بنیان نهاد که مخلوطی از سوسیالیسم علمی و اسلام با تعبیرات و تفسیرات علی شریعتی، بدون فقه جعفری، با چاشنی مبارزه مسلحانه باشد.....⁸²

علی شریعتی!

بررسی اندیشه های علی شریعتی و تأثیر آن بر روی جوانان مذهبی کاری است بس طولانی که می

81 [به نام و شرح زندگانی وزیران و رجال سیاسی و فرهنگی پس از واقعه ۱۵ خرداد توجه شود که پیشینه سوسیالیستی و مارکسیستی داشتند. خواننده کنجکاو را به کتاب های «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، تألیف دکتر باقر عاقلی، نشرگفتار در ایران، «شبه خاطرات» از دکتر علی بهزادی، چاپ انتشارات زرین، تهران. و «بازیگران عصر پهلوی» تألیف محمود طلوعی، چاپ نشر علم، در تهران، حواله میدهم.]

82 [برای آشنایان به مارکسیسم و اسلام تردیدی در چگونگی مبانی اعتقادی مجاهدین خلق باقی نمی گذارد که عنوان «مارکسیست های اسلامی» به آنان چندان هم بیراهه نیست. مراجعه کنید به کتاب «شناخت» و «اقتصاد به زبان ساده» از بنیانگذاران مجاهدین خلق ایران]

باید در کتابی جداگانه انجام گیرد، اما چاره ای نیست و مجبوریم حد اقل برای نمایاندن سیمای واقعی شریعتی و تعیین ارزش و اعتبار عقاید و نوشته های او چند جمله ای را از او در اینجا نقل نمائیم و قضاوت را به خوانندگان منصف واگذاریم. شریعتی در کتاب «سیمای محمد» می نویسد:

«محمد ترکیبی از موسی و عیسی است. گاه او را در صحنه های مرگبار جنگ می بینیم که از شمشیرش خون میچکد و پیشاپیش یارانش که برای کشتن یا کشته شدن بی قراری می کنند و بر روی مرکبهای بی تاب خویش در برابر دعوت خون به سختی می توان آرامشان ساخت می تازد. مشتی خاک بر می گیرد و به خشم بر چهره خصم می پاشد و فریاد می زند "شدوا" و بیدرنگ شمشیرها به رقص می آیند و وی که از تماشای آتش سوزان جنگی که برافروخته است گرم شده و چهره اش از شادی بر تافته است، با لحنی گرفته از لذت توفیق و لبخندی سیراب از ستایش شمشیر فریاد می کند: هوم، اکنون تنور جنگ برتافت...» و آنگاه صفحاتی بعد مینویسد: «این همان کسی است که او را در بازار مدینه دیدیم که کنار گودالهای عمیق و وحشتناکی که بدستور وی کنده بودند نشسته بود و دسته دسته یهودیان بنی قریظه را که هر چند تن به یک زنجیرشان بسته بودند می آوردند و در برابر وی پیایی سر می بریدند و در گودالی می ریختند و او با چشمانی سرد و خشک و آرامی که گوئی به دو نگین شبق بدل شده اند آن را تماشا می کرد. نه لب می جنبانید و نه پلک می زد. گوئی نمایشی سرد و بیمزه را می نگرد و آنگاه که آخرین نفر از این صف هفتصد نفری را ذبح کردند و در سیاه چال افکندند در حالی که بدستور وی بر اجساد گرمشان خاک می ریختند بر خواست و به کارهای دیگر پرداخت.⁸³...»

عاملین این جنایت یعنی کسانی که هفتصد یا هزار اسیر دست بسته بی دفاع را چنین وحشیانه و به قول علی شریعتی «ذبح» یعنی سربریده اند کسانی جز علی بن ابی طالب برادر خوانده، عموزاده و داماد محمد رسول الله، که شیعیان دوازده امامی وی را وصی منصوص و ولی و جانشین به حق محمد نیز می دانند و دیگری زبیربن عوام عمه زاده و باجناق محمد، از صحابه کبار و جزء عشره مبشره محمد یعنی یکی از ده نفری که به اعتقاد مسلمانان بهشت بدانان وعده داده شده نیستند.

«سیمای محمدی» که علی شریعتی ترسیم میکند بسیار چندانش آور است. سیمای آدمکشی ست خونخوار که رحمی در دل ندارد و چنین مینماید که اصولاً از خون ریزی و کشتار انسانها لذت می برد. تصویر علی شریعتی از محمد، شباهت نزدیکی به چنگیزخان مغول، آتیلای امپراتور گورکانی و هیتلر و استالین دارد؛ که همه این جباران و آدمکشان جز بدبختی و بیچارگی برای انسانیت چیز دیگری به ارمغان نیاوردند و میراثی بعد از خود بجای نگذاشتند. گیریم که رؤسای قبیله بنی قریظه برای نجات قبیله خود با عموزاده و پدر زن خود محمد، یعنی ابوسفیان⁸⁴، دشمن محمد، هم داستان و متحد شده اند تا بلکه جان خود و قبیله خود را از شر هجوم محمد و یارانش نجات دهند و مستوجب چنین عقوبتی بودند. اما، آیا همه افراد بنی قریظه از زن و مرد و کودک گناهکار بودند؟ آیا همه مردان و زنان و کودکان بنی قریظه در این اتحادیه نا فرجام دست داشتند؟ آیا از علی شریعتی، جامعه شناس در قرن بیستم توقع می رود از جنایتی چنین هولناک که تصور آن پشت هر انسان با وجدانی را از نفرت و خشم می لرزاند، پشتیبانی نماید و آمر چنین جنایتی را با عیسی مسیح که مظهر کمال انسانی و ترحم بود هم سان بشمارد؟

علی شریعتی دانسته «سیمای محمد» را کریه، خونخوار و انتقامجو ترسیم میکند، زیرا میدانند که

83 [مراجعه کنید به کتاب «سیمای محمد» صفحات ۵۲ و ۵۵]

84 [ام حبیب زید بن عبدالله بن جحش بود که مسلمان شده بود و با دیگر مسلمانان، چنانچه مورخان اسلامی مینویسند، در اولین هجرت مسلمین به حبشه رفته بود. ولی در آنجا مرد و پس از درگذشت او محمد زن او، ام حبیبه را با وکالت در حبشه برای خود عقد کرد و به مدینه آورد و مسلماً از این کار جلب توجه و محبت ابوسفیان را در نظر داشت]

خوانندگان کتابهای او کسانی جز نوجوانان نابالغ و بی اطلاع از تاریخ اسلام و مسخ شده در باطلاق خرافات نیستند. او میل دارد با تحریف حقایق تاریخی جوانان را تشویق به جنگ های خیابانی و ترورهای کور خونین کند و چاره ای نمی بیند جز اینکه از محمد و علی سیمای خشن ترسیم کند و از دهان آنان نغمه های شوم خود را سر دهد.

زنده یاد علی دشتی در تألیف کتاب «۲۳ سال» گوشه چشمی هم به آثار علی شریعتی دارد و کشتار یهودیان را بر مبنای اسناد تاریخی و بویژه تاریخ طبری در فصل «ایجاد اقتصاد سالم، از میان بردن یهود» را شرح میدهد و نادرستی گفته های شریعتی را مستند بیان میکند و پرده از این جنایت مخوف برمیکشد.

شریعتی جامعه شناس و محقق در اسلام و فیلسوف، «مدینه فاضله» محمد را هم ترسیم کرده است که با «مدینه الله» و یا «حکومت الله» آیت الله روح الله خمینی چندان فرقی ندارد. در کتاب «سیمای محمد» پیرامون مدینه محمد مینویسد: «یک جامعه چند بعدی که بر خلاف شهرهائی مانند آتن و اسپارت، اسکندریه، رم، هلیوپولیس، بنارس و هگمتانه که همه شهرهائی بوده اند با یک دروازه که از آن فقط یا سرباز جنگ آور یا اندیشمند و فیلسوف خارج می شده اند، این شهر [مدینه النبی] دارای دو دروازه است. از یکی "فوج کبود" بیرون می آید. مردانی که جز به قتال نمی اندیشند و جز بر بستر خون نمی خسبند. دروازه ای که شبها و روزها شمشیرهای تشنه از آن به سراغ قبیله ای برون می شتابند و از کمینگاه، نیم شبی تاریک یا سحرگهی گنگ و هراس انگیز ناگاه بر سر قومی فرو می ریزند و می کشند و غارت می کنند و اسیر می گیرند و باز می گردند، گوئی دروازه روم است»⁸⁵

طبق نظر علی شریعتی «مدینه النبی» اسلامی چیزی جز سلاح خانه اسلامی و «جمهوری اسلامی» نیست. «یثرب» که نام اصلی آن و در شمال شرقی مکه واقع، در حقیقت پس از قدرت یافتن محمد که کم و بیش پس از سال سوم هجرت و پایان جنگ خندق و قتل عام یهودیان بنی قریظه، که در نخست بنام «انصار» معروف بودند، بنام مدینه النبی شهرت گرفته و در ادبیات اسلامی مدینه طیبه و یا مدینه منوره هم خوانده شده است. این شهر پس از ورود همراهان رسول الله که به «مهاجرین» معروف هستند اندک اندک به مرکز تجمع تمام راهزنان و ماجراجویان جزیره العرب تبدیل گشت که در پی کسب غنائم و زن و مقام دور محمد گرد آمدند و اینان مردانی بودند که جز به قتال و غنیمت نمی اندیشیدند و با شبیخون زدن به کاروانیان و قبایل بی خبر و بی تقصیر و بی گناه، چون کابوسی مرگ آفرین و هراس انگیز در منتهای خونخواری بعنوان جهاد و ترویج «دین مبین اسلام» فرود می آمدند. می کشتند، غارت می کردند و اسیر می گرفتند. و بویی از انسانیت، تقوا، مروت نبرده بودند. مدینه اسلامی علی شریعتی چیزی جز این نیست و هدفی جز برپا کردن توقف گاه و مرکز تجمع قاتلین نیست. در جامعه اسلامی ترسیم شده از جانب علی شریعتی فقط آهن است که به صورت شمشیر و یا زنجیر حکم می راند... تأثیر نوشته ها علی شریعتی در سازمانهای افراطی مذهبی، غیر قابل انکار است.....

تحقیق و تعمق در نوشته های علی شریعتی این گمان را بر می انگیزد که وی دچار بیماری روانی بوده و میان زشتی و زیبائی، دوغ و دوشاب، خادم و مخدوم فرقی نمی گذاشته. کمبود یک بررسی عالمانه از نوشته های علی شریعتی اکنون احساس میشود و بی تردید این کار مهم و میهنی بزودی انجام خواهد گرفت...

در مجموع اعضاء «سازمانهای چپ رادیکال» با همه اشتباهاتی که در مسیر مبارزه کردند، اما وفادارتر و آرمانخواه تر از اعضاء مجاهدین خلق ایران بودند. با این همه نه «سازمانهای چپ رادیکال» و نه «سازمان مجاهدین خلق ایران»، با همه مبارزات مسلحانه و کشتن و کشته دادن، به

85 [سیمای محمد» از علی شریعتی. صفحات ۵۹ تا ۶۱]

سبب ماهیت مخفی و زیر زمینی شان نتوانستند میان خود و توده ها رابطه ای عمیق برقرار کنند. بعلاوه این سؤال قابل طرح است که آیا اصولاً سازمانهایی که در خانه های تیمی مخفی هستند و طبیعتاً ساختار دموکراتیک هم ندارند، چگونه میتوانند رابطه ای پایدار با مردم کوچه و بازار داشته باشند؟ و چه کسی میتواند ضمانت دهد که در آینده و پس از پیروزی انقلاب مورد نظرشان، ساختار دموکراتیک پیدا خواهند کرد؟ زیرا دموکراسی بدون حضور دائمی و بی وقفه و شرکت فعال و دموکراتیک مردم در پروسه های طرح و عمل در میان توده ها معنی و مفهومی پیدا نخواهد کرد.

آیت الله روح الله خمینی (تشکیل جمعیت های مؤتلفه اسلامی)

اعلامیه معروف ۱۳ آبان ۱۳۴۳ آیت الله خمینی علیه تصویب قانون عدم مجازات مستشاران و وابستگان نظامی آمریکا در ایران منتشر شد و در نیمه شب همان روز خمینی دستگیر و به ترکیه تبعید گردید و پس از مدتی به نجف رفت.

خمینی قبل از تبعید و خروج از ایران فرصت آن را یافت تا چند هیئت روضه خوانی و سینه زنی در اطراف بازار و میدانهای تره بار در میدان شوش، باقی مانده اعضاء سازمان تروریستی فدائیان اسلام را به یک ائتلاف دعوت نماید. به هر روی به توصیه خمینی اینان با هم متحد شدند و زیر نام «هیئت های مؤتلفه اسلامی» شروع به کار کردند.

قبل از جریان ۱۵ خرداد «حزب ملل اسلامی» وجود داشت که در تظاهرات خیابانی فعال بود و اعلامیه های خمینی را به عنوان یک «برادر مبارز» پخش می کرد، اما به زودی همگی دستگیر و به زندان افتادند. فکر تأسیس «حکومت اسلامی» از جانب این گروه تبلیغ می شد که گرایشهای به مبارزه مسلحانه نشان می داد. اما پیش از این نه «فدائیان اسلام» و «نهضت آزادی ایران» و نه «جمعیت های مؤتلفه اسلامی» و شخص خمینی در اندیشه تأسیس حکومت اسلامی نبودند. حتی در زندان اعضای این احزاب و گروه ها بر این عقیده بودند که حکومت اسلامی از آن امام زمان است و هرگونه حزب گرایی را مخالف آرمان «مهدویت» میدانستند.

فکر «حکومت اسلامی» با اوج گرفتن مبارزات مسلحانه در اواخر سالهای ۱۳۴۸/۴۹ در میان گروه های رادیکال مذهبی مخالف شاه رفته رفته رسوخ یافت. آیت الله خمینی در نجف دروسی را برای عده ای از طلاب به صورت شفاهی مطرح می کرد و هنوز کتاب «ولایت فقیه»⁸⁶ شکل مدونی نیافته بود. هرچه دامنه مبارزات مسلحانه در ایران وسعت بیشتری می گرفت به همان شدت و حرارت مضمون دروس آیت الله خمینی در نجف قهرآمیز تر می گردید.

اولین اقدام مسلحانه «هیئت های مؤتلفه اسلامی»، ترور حسنعلی منصور نخست وزیر در اواخر سال ۱۳۴۳ بود. ضاربین منصور، محمد بخارائی، حاج صادق امانی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندی از اعضای قدیمی سازمان فدائیان اسلام بودند که زیر نام هیئت های مؤتلفه اسلامی فعالیت می کردند. چهار نفر مذکور اعدام و عده زیادی از اعضای هیئتهای مؤتلفه دستگیر و به زندانهای طویل المدت محکوم شدند. عده ای از روحانیون که به اصطلاح جناح سیاسی و نیمه مخفی هیئت های مؤتلفه را تشکیل میدادند به اعدام و زندانی شدن اعضای هیئت های مؤتلفه اعتراض کردند و به این سبب تعدادی از آنان نیز به زندان افتادند.

پس از ترور منصور، امیر عباس هویدا برای مدت طولانی نخست وزیر شد. دو ماه بعد از ترور منصور سربازگارد شمس آبادی، در کاخ شاه به سوی شاه آتش گشود که بطور معجزه آسائی شاه از این ترور جان سالم به در برد.

86 [در کتاب «خاطرات آیت الله خلخالی»، نشر سایه، صفحه ۱۶۰، شیخ صادق خلخالی مینویسد در تابستان

سال ۱۳۴۶ در نجف «متوجه شدم امام قسمتی از حکومت اسلامی را نوشته» است]

رهبری آیت الله خمینی در عراق با کمکهای بی دریغ دولت صدام حسین و سازمان فلسطین رفته رفته میان روحانیت ساکن ایران تثبیت می شد. هرچند که رقابتهای پنهانی بین وی و روحانیون طراز اول مقیم نجف و قم چشم گیر بود. اما خمینی در عراق دیگر به شاه و دولتهایش «نصیحت» نمی کرد، بلکه با رادیکال شدن مبارزات علیه شاه و سیاستهای بلند پروازانه صنعتی و اقتصادی وی که هیچ زمینه مناسب اجتماعی نداشت، دامنه فعالیتهای خمینی وسعت می گرفت. رفورمهای شاه به سبب عدم شرکت مردم در تعیین سرنوشت خود نه تنها باعث قبول مردم نمی گردید، بلکه بیش از پیش آنان را سرخورده و خشمگین می کرد و شاه را از جوهر اصلی جامعه ایران دور می ساخت. هر چه شاه در رویای «تمدن بزرگ» از يك پهلوی به پهلوی دیگر در چرخش بود، به همان نسبت مردم با اشتیاق بیشتری به مذهبیین و گروه های رادیکال چپ و راست نزدیکتر می شدند و هر چه این مبارزات در جامعه ایران شکل سازمان یافته ای پیدا می کرد، به همان مقدار آیت الله خمینی با زیرکی بر امواج مبارزات داخل کشور سوار می گردید.

آیت الله خمینی تا سال ۱۳۴۷ از روش فدائیان اسلام و ترور افراد معروف سیاسی پشتیبانی می کرد. و هدفی جز اعمال احکام اسلام به رژیم شاه نداشت. اما در شهریور ۱۳۴۷ يك افسر مرموز باز نشسته عراقی به نام محمد صادق فهمی که ظاهراً برای «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» به رهبری جرج حبش کار می کرد، با خمینی تماس هائی را آغاز کرد. این دو پس از گفتگوهای طولانی به يك توافق و تفاهم بی سابقه تاریخی رسیدند که نتیجه آن فتوای آیت الله خمینی در جواب استفتائی از جانب محمد صادق فهمی افسر باز نشسته عراقی بود که در مقابل جبهه خلق، تعلیم و تربیت طرفداران خمینی را در اردوگاه های چریکی خود تعهد می کرد. نماینده «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» استفتائی به شرح زیر به خمینی داد:

«محضر مبارك پیشوای مجاهد... آیت الله العظمی آقای خمینی ادام الله ظله العالی. پیشوای جلیل القدر. از نظر مبارك پوشیده نیست که دست خیانت و جنایت پیشه کفار حربی یهود بر مسجداقصی و زمینهای اسلامی دیگری مستولی گشته و مسلمانان بی گناه آن سامان را آواره بیابانها نموده است و اکنون به منظور استخلاص اماکن مقدسه و استرداد زمینهای اسلامی جز مقاومت مسلحانه، که به نام عملیات «فدائی» خوانده می شود، چاره ای نیست و در چنین شرایط و زمینه ای آیا مسلمانانیکه توانائی حمل سلاح و جهاد داشته... و در صورت وجوب مقاومت آیا جایز است از مورد حقوق شرعیه از قبیل زکوة و غیره در مورد مسلح نمودن مسلمانان و تربیت آنان استفاده کرد یا خیر؟ متمنی است رأی مبارك را در این باره بیان فرمائی...».

آیت الله خمینی در جواب شرعی استفتاء نماینده «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» فتوی می دهد: «بسم الله الرحمن الرحيم. قبلاً هم تذکر داده ام که دولت غاصب اسرائیل با هدفهای که دارد برای اسلام و ممالك مسلمین خطر عظیم دارد... لازم است بر دول اسلامی بخصوص و بر سایر مسلمین عموماً که دفع این ماده فساد را بهر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمک به مدافعین کوتاهی نکنند و جایز است از محل زکوة و سائر صدقات در این امر مهم حیاتی صرف نمایند.⁸⁷»

از همین زمان برای اولین بار يك مجتهد شیعه، پرداخت زکوة شیعیان را به مسلمانان غیر شیعه مجاز می شمرد و به پشتیبانی از جنگ های چریکی بر می خیزد.

فتوی خمینی به تهران رسید و میان طرفداران و مخالفان خمینی انتشار یافت و آموزش طلاب و افراد مذهبی ایرانی در اردوگاه های سازمان آزادی بخش فلسطین برای کسب تعلیمات چریکی آغاز گردید.

87 [نهضت امام خمینی، تألیف سید حمید روحانی (زیارتی)، جلد دوم صفحه ۳۸۷. این فتوی مدتی بعد در روزنامه های جبهه ملی در اروپا هم منشر شد. باختر امروز شماره ۳۳ دوره سوم، فرودین و اردیبهشت ۱۳۴۸ و خبرنامه جبهه ملی در اروپا شماره ۱۶، اسفند ۱۳۴۷]

خمینی در چنگ دولت عراق و سازمانهای رادیکال فلسطینی افتاده بود و رفته رفته دروس «ولایت فقیه» با کمک همکارانش در بین سالهای ۱۳۴۸/۴۷ آغاز و در حدود سال ۱۳۵۰ مدون و در لبنان چاپ و منتشر شد.⁸⁸ آیت الله خمینی در صفحات نخستین کتاب «ولایت فقیه» می نویسد:

«برای روشن شدن مطلب این سؤال را مطرح میکنم: از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال میگذرد و ممکن است صد هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت [صاحب زمان] تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ ... [آیا] قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟... اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است... هیچ کس نمی تواند بگوید... امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود. قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود. هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است. پس از رحلت رسول اکرم (ص) هیچ يك از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچ کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد... معاندین و بنی امیه لعنهم الله نگذاشتند حکومت اسلام با ولایت علی بن ابیطالب (ع) مستقر شود. نگذاشتند حکومتی که مرضی خدای تبارک و تعالی و رسول اکرم (ص) بود در خارج وجود پیدا کند. در نتیجه اساس حکومت را دگرگون کردند... بنا بر این، بضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجراء و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است...»⁸⁹.

به نظر خمینی در «ولایت فقیه» (حکومت اسلامی)، آنچه که در «۲۳ سال» دوران رسالت و در دوران خلافت علی اتفاق افتاده، لشکر کشی ها، خونریزیها، چپاول اموال سرزمینهای فتح شده، مصادره اموال یهودیان، قلع و قمع قبایل یهودی و عرب، جنگهای بیشمار دوران رسول الله و علی ولی الله، و خلاصه آنچه که در ایام اولیه اسلام انجام گرفته، برای اجرای بی چون و چرای احکام و از اجزای انفکاک ناپذیر حکومت اسلامی به شمار میروند و در همه قرون و اعصار، حال و آینده، پایدار و استمرار آن از ضروریات اسلام است، و از آنجایی که خمینی بر «جاودانگی دین مبین اسلام» اعتقاد و ایمان دارد و احکام اسلام برای او «حقیقت مطلق» هستند و تا ابدیت بر قرار و استوار می باشند، پس می باید در همه حال قابل اجراء باشند.

به نظر خمینی «پیداالله مغلوله»، دست خدا برای فرستادن پیامبران برای همیشه بسته است، و رسول الله «خاتم النبیین» و احکام اسلام تا ظهور مهدی صاحب الزمان، می باید اجراء گردد. بعلاوه ممکن است «صد هزار سال» دیگر بگذرد و مصلحت ملایان اقتضاء نکند که حضرت مهدی صاحب الزمان تشریف بیاورد و از آنجائیکه هنوز از اول خلقت تا کنون و بی تردید تا ابدیت هیچکس از عالم بالا کسی تا کنون رجعت نکرده است، پس حکومت اسلامی و ولایت فقیه، حداقل تا «صد هزار سال» امتداد دارد و مسلمانان مجبور به اجرای دستورات رسول الله و علی ابن ابیطالب در عهد جاهلیت هستند. پس بر مبنای استدلال خمینی و ملایان طرفدار او، ولی فقیه جانشین خداوند و فرمانهای وی فرمان خداوند است.

آیت الله خمینی برای آنکه جای هیچ تردیدی باقی نگذارد، در تشریح حکومت اسلامی می نویسد:

«حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومتهای موجود نیست... شارع مقدس اسلام یگانه قدرت

88 [در خاطرات فلسفی، زیر نویس صفحه ۴۵۵ تاریخ تدوین کتاب ولایت فقیه را ۱۳۴۸ معرفی کرده است]

89 [کتاب «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء» (ولایت فقیه و یا حکومت اسلامی) نوشته روح الله خمینی]

مقتنه است. هیچکس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان بمورد اجراء گذاشت. بهمین سبب در حکومت اسلامی بجای مجلس قانونگذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل میدهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب میدهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین میکند ... حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است... بسیاری از احکام، از قبیل دیات که باید گرفته و به صاحبانش داده شود، یا حدود و قصاصی که باید با نظر حاکم اسلامی اجراء شود بدون برقراری يك تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد...».

آیت الله خمینی بدون آنکه واژه «خداسالاری» را به کار گیرد، عملاً حکومت ولی فقیه را در الفاظ ملائی می پیچد و آن را در مقابل «مردم سالاری» قرار میدهد. صرفنظر از اینکه ما بر این باور باشیم که قبل از انقلاب اسلامی «مردم سالاری» یعنی حکومت مشروطه در ایران بر قرار بوده است یا خیر، ولایت فقیه در مقابل ایدئوژئی مشروطیت قرار می گیرد.

نظام خدا سالاری

نظام خدا سالاری، «مقام انسان» را عبودیت محض و بندگی و فرمانبری بی چون و چرا از دستورات، احکام و فرمانهای «الله» میداند. کسی که از فرمان الله سرپیچی کند، حتی اگر «فرشته» باشد، به «ابلیس» مبدل میشود و اگر هیکل بشری یافته باشد، حتی اگر «ابوالحکم» هم باشد، عنوان «ابوجهل» را دریافت میکند. قبل از ظهور اسلام بشر عصر جاهلیت عبد بت ها و مظاهر طبیعی خود بود و نامی جز «عبد منات»، «عبد العزی» و «عبدالله» و غیره نداشت. این رسم پس از ظهور اسلام هم متداول بود. مانند: «عبدالصمد»، «عبدالجبار»، «عبدالقهار» و مانند آن. انتخاب این نامها از جانب مسلمانان نشانه سرسپردگی و بندگی به خداوند و فرامین اوست. این بدیهی است که خداوند خود در نظام «خدا سالاری»، بطور مستقیم فرمان نمی راند و از طریق وحی و تنزیل آیات و «احکام»، ایجاد «قانونگذاری» میکند و رسولانی برای تنفیذ آن قوانین برای عباد میفرستد. «قانونگذاری» از آن خداوند است، نه از آن انسان (عباد). از این روی خمینی در ولایت فقیه «حاکمیت» (قانونگذاری) را در انحصار خدا میداند و قانون اساسی در حکومت اسلامی همان «قانون و فرمان و حکم خدا» یعنی احکام قرآن و سنت پیامبر در عهد جاهلیت است.

حال چه کسی جانشین راستین خداوند در زمین است؟ و اصولاً «قانون و فرمان و حکم خدا» را چه کسی مجاز است در قرن پانزدهم هجری (قرن بیست و یکم میلادی)، در نبودن رسول الله و امامان و خلفای بر حق او به اجراء گذارد؟ پرسش هایی است که هزارو پانصد سال قدمت دارد و تکراری. پس جواب و راه حل هم می باید طبیعتاً به درازای تاریخ فرق اسلامی قدیمی و تکراری باشد. خمینی نظریه حکومت اسلامی را از «اخوان المسلمین» و دیگر فرق اسلامی به عاریت میگیرد و آن را منطبق با احادیث و اخبار سست و جعلی مورد قبول شیعه میکند و ترکیبی افراطی از دین و سیاست ارائه میدهد.

در نظام «خدا سالاری»، به نظر آیت الله خمینی، فقها حکام حقیقی و راستین خداوند هستند. زیرا در شرایط «ولی فقیه» خمینی معتقد است علاوه بر «عقل و تدبیر»، «دو شرط اساسی دیگر وجود دارد که عبارتند از: ۱- علم به قانون [اسلامی]. ۲- عدالت... و این مسلم است که الفقهاء حکام علی السلاطین، [یعنی] سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجراء کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون [اسلامی] مجبورند از فقها تبعیت کنند... بنا بر این نظریه شیعه در مورد طرز حکومت و این که چه کسانی باید عهده دار آن شوند در دوره رحلت پیغمبر اکرم (ص) تا زمان غیبت واضح است. بموجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عامل باشد... این خاصیت که عبارت از علم به قانون و عدالت باشد

در عده بشمارى از فقهای عصر ما موجود است... اگر فرد لایقى که داراى ایندو خصلت باشد بپاخواست و تشکیل حکومت داد همان ولایتى را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا میباشد و بر همه مردم لازم [و واجب] است که از او اطاعت کنند». خمینی معتقد است عباد، صغیر یعنی نادان از فهم احکام اسلامى هستند، اما ملزم و مجبور به عبودیت خداوند، نتیجتاً این عبودیت و فرمانبرى از جانشینان و نمایندگان راستین خدا در نبودن آنان به فقها تعمیم داده مى شود.

لیکن میزان «عقل، تدبیر، علم به قانون اسلامى و عدالت» را در فقها چه کسى مى سنجد و مهر تأیید و تصدیق مى زند؟ و اصولاً چه کسى و کدام يك از فقها مى تواند ادعا کند که عاقل ترین، مدبرترین، عالم ترین و عادل ترین است تا جانشین خداوند بر روی زمین گردد؟ بعلاوه معنی و مدارج عقل، تدبیر، علم و عدل را چه کسى تعیین میکند؟ «مجلس خبرگان» که شباهت کاملی با «مجلس سنا» در دوره شاه دارد، و اعضای آن را، حداقل بخش مهمی از آن را، «بیت رهبری» تعیین میکند، آیا مى تواند بدون نظر و غرض و در کمال «عقل، تدبیر، علم به قانون اسلامى» و بویژه رعایت کامل اصل «عدالت» چنین کار مهمی را انجام دهد.....

بدیهی است که ولی فقیه و مزدوران او هرگز نمى توانند این پرسشها را جواب دهند. آیا مگر هرگز امکان آن وجود دارد که انسانها (عباد) از پرسش و تردید در مسئله اى این چنین اساسی که زندگى آنانرا تسخیر میکند، دست از سؤال و جستجو بردارند؟ و به «ولایت مطلقه فقیه» تن دهند؟ در زمان خلافت على بلافاصله پس از قتل «عثمان» بزرگترین عصیان علیه عبودیت محض در برابر اراده خداوند به وجود آمد. معاویه، على را غاصب جانشینی خداوند در زمین میدانست و على خود را خلیفه برتر و برحق مى پنداشت. این دو تن خویشان را «مظهر اراده خداوند» در روی زمین مى نامیدند. از همان زمان پرسشهای جاودانى در ذهن مسلمین خطور کرد و تردید در صحت و اصالت خلافت (امامت) میان آنان راه یافت.

هم چنانکه در روزهای نخست انقلاب اسلامى، مسلمانان مطلع و آگاه و همچنین فقهایى بودند که نه تنها نظریه «ولایت فقیه» را، بلکه از اساس فقاقت خمینی را انکار و او را غاصب جانشینی خدا مى دانستند و به «عقل، تدبیر، علم و عدل» وی تردید داشتند و او را به کفر و ارتداد متهم مى کردند. مسئله جانشینی در اسلام تنها يك رویداد تاریخی و سیاسى نیست، بلکه هم چنان يك مسئله دینی به شمار میرود. فرد مسلمان باید بداند که جانشین بر حق خداوند بر روی زمین کیست و بالاخره چه کسى تکلیف وی را روشن میسازد و میان «حق» و «باطل» تفکیک مى نهد.

ماهیت «نظام اسلامى»، يك «نظام تئوکراسى»، يك «نظام خدا سالارى» است! مردم در آن، در تحلیل نهائى، نقش «اطاعت محض»، نقش «اجرائى» را دارا هستند. در نظام اسلامى نقش «داورى» و «قانونگذاری» بظاهر از آن خداوند است، نه از آن انسان. از این روی هر گونه داورى، هر گونه ارائه راه حل نهائى، يك راه قاطع، قانع کننده و شایان پذیرش از طرف عموم به شمار نمى رود و تاریخ اسلام خود بهترین شاهد این عدم امکان است. تاریخ مذاهب اسلام در حقیقت به يك معنی، تاریخ نا موفق کوشش انسان برای یافتن راه حلى همه زمانى و همه مکانى برای تعیین تکلیف مسئله ى جانشینی راستین خداوند در زمین و حق مطلق «رهبری مردمان» و حد تسلیم یا عصیان انسان هاست.

مخالفت و مبارزه علیه «ولایت مطلقه فقیه» یعنی تکاپوئى برای انتقال و تغییر پایگاه انسان از قلمرو «عبودیت محض» به عرصه «خود - رهبری»، به «خدا - همسانى»، به «انسان سالارى» و حتى به «انسان - خدائى» است. دریافت عاطفى، دل آگاهی و استنباط خردمندانه این مبارزه، این است که اگر «فرد» از قید «تسلیم محض»، از قید عبودیت مطلق، از قید فرمانگیری از فراسوى خویش، رهائى یابد، خود رهبر خویشتن و خود حاکم بر سر نوشت خویشتن گردد، در آن صورت و اصولاً انسان، از «بن بست خدا سالارى» خارج مى شود و از قید معمای ناگشودنى شناخت جانشین

راستین خداوند در زمین رهائی می یابد.

در هر حال، این يك نوع جستجو و تکاپو در سرزمینهای اسلامی برای پاسخ گوئی به مسئله رهبری انسان است. و جای شگفتی نیست که گاه نیز به ارتداد، به عصیان علیه نظام خدا سالاری، به ضدیت با اسلام محکوم شده باشد؟⁹⁰!

آیت الله خمینی در کتاب «ولایت فقیه» اشاراتی به نقش «دولت های استعماری» و «لزوم انقلاب سیاسی اسلامی» میکند و به جنگهای صدر اسلام می اندیشد و میل دارد با گرفتن «جزیه و خراج» از کفار و مشرکین، به نظر ابلهانه او، این ثروتهای بی حساب را «به مصرف مصالح مسلمین» برساند و معتقد است که جزیه و خراج بر «اهل ذمه... درآمد فوق العاده ای را به وجود می آورد» و اقتصاد کشور اسلامی را به سامان می رساند. شاید این اندیشه را در سر می پروراند که چون اکثریت جامعه ایران مسلمان است و نمی توان از آنان خراج و جزیه گرفت پس باید انقلاب اسلامی را صادر کرد و در سرزمینهای غیر اسلامی جنگ به راه انداخت؛ و شاید به همین دلیل، دین اسلام را جنگ آفرین و رهبران آن را جنگجو معرفی می نماید. به قول وی «اُئمه دین ما جندی [نظامی] بودند، سردار بودند، جنگی بودند، در جنگهایی که شرحش را در تاریخ ملاحظه میفرمائید با لباس سربازی به جنگ می رفتند، آدم می کشتند، کشته می دادند. امیرالمؤمنین [علی] خود به سر مبارک می گذاشت و زره بر تن می کرد و شمشیر حمایل داشت». خمینی بارها در همین کتاب از «امپراطوران رم» نام می برد و فرق میان «رم» و «روم» را نمی داند، اما گستاخانه برای اثبات نظریه حکومت فقها، متوسل به نقل قضایای تاریخی می شود که از بنیان با مستندات تاریخی تفاوت فاحشی دارند. از نظر خمینی نمونه تاریخی جامعه اسلامی، نه حکومت صفویان، که امپراتوری عثمانی است. وی نمی داند و نمی خواهد بداند که با تأسیس امپراتوری عثمانی تا چه اندازه برای مردم میهن ما جنگ و خونریزی به همراه داشته است.

کتاب «ولایت فقیه» را می باید هم طراز کتاب «نبرد من» از آدلف هیتلر بشمار آورد. متن کتاب ظاهراً از سر دلسوزی برای نجات اسلام و مسلمین نوشته شده، لیکن در تمامی سطور آن چشمهای خشمگین و روح انتقامجوی آیت الله خمینی هویدا است.

علی دشتی در بطن این نظریه پردازیهایی مذهبی - سیاسی و اجتماعی قرار داشت و از نزدیک شاهد تمامی این سالهای پر التهاب بود. به جرأت میتوان گفت که تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از بازیگران پر شور صحنه سیاسی ایران به شمار می رفت و اگر چه دیگر شور و حال سیاسی گذشته را نداشت. ولی از سیاست و دگرگونیهای اجتماعی ایران دوری نجست و با دقت و کنجکاوی تلاشهای سیاسیون و بویژه مذهبیون را زیر نظر داشت و بر خلاف دوران سیاست پیشگی به نوشتن روی آورد و آثار فروانی را به عرصه ادبیات ایران تقدیم کرد. او پس از سالها نمایندگی مجلس شورای ملی، در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) به سناتوری منصوب شد و به مجلس سنا راه یافت.

فعالیت ادبی دشتی

زنان در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ مجبور به ترك چادر شدند. افتتاح دانشگاه و دانشسرای عالی برای تربیت معلم سبب شد که زنان دوش به دوش مردان به کسب دانش و سپس در فعالیت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شریک گردند. این طبیعی بود که زنان و مردان تعبیر مختلفی از آزادی داشتند. دشتی به سبب نمایندگی مجلسین شورا و سنا و اشتهاش در نویسندگی و روزنامه نگاری، در مهمانیهای اشراف راه یافته و دریافته بود که دگرگونیهای در روابط بین مرد و زن ایجاد شده است که می تواند بن مایه داستانهای کوتاهی قرار گیرد. وی اولین داستان خود را به نام «فتنه» با مقدمه

90 [هم زمان با انتشار پنهانی کتاب «۲۳ سال»، کتاب «خط سوم» دکتر صاحب زمانی بدون سانسور در مرداد ۱۳۵۱ چاپ و منتشر شد. مراجعه کنید به این کتاب که برخی از فرازهای آن پیرامون حکومت اسلامی را نقل کرده ایم]

ای از استاد ادبیات لطفعلی صورتگر در سال ۱۳۲۲/۱۹۴۳ منتشر کرد. کتاب مورد پسند افتاد و دوباره در سال ۱۳۲۸/۱۹۴۹ تجدید چاپ شد. در سال ۱۳۲۲/۱۹۵۱ «جادو»، در ۱۳۲۵/۱۹۴۶ مجموعه «سایه» و «بلاخره» «هندو» در سال ۱۳۳۴/۱۹۵۵ منتشر شدند.

قهرمانان داستانهای دشتی زنان طبقه اشراف هستند و او با استادی و دقت بی‌مانندی دسیسه‌ها و دلبریهای حسابگرانه آنان را ترسیم کرده است. این داستانها عکس‌العمل ناخوشایندی در طبقه راست سنتی ایجاد کرد و عده‌ای از مخالفانش چون «غلامحسین مصاحب» نقدهای تندی علیه وی منتشر کردند «و چون در بر خورد با زنان رفتاری به شیوه فرنگیان داشت، ناآشنایان داغ فسق بر جبین اعمالش نهاده بودند و شاخ و برگش داده... دریغا که مدعیان همین را می‌دیدند.»⁹¹ «دشتی با اینکه در رمان نویسی موفقیت‌هایی پیدا کرد و مورد توجه اهل ادب قرار گرفت، با این حال دیگر کاری در این زمینه از وی دیده نشده است.

او رفته رفته به میدان ادبیات کلاسیک ایران قدم گذارد و با انتشار کتاب فراموش نشدنی و جنجال برانگیز «نقشی از حافظ» در سال ۱۳۳۶/۱۹۵۷ برای نخستین بار به شیوه‌ای مدرن به نقد «و تحلیل و تفسیر زبان جادویی وفاخر» حافظ پرداخت. سعیدی سیرجانی مینویسد: «کتابی که سر و صدایش در مطبوعات پیچید و چون سنگی که در برکه‌ای آرام افکنده باشند، وقار اشتر ماب محافل ادبی پایتخت را در هم شکست». سپس کتاب «سیری در دیوان شمس» منتشر شد. کتابی که به گفته دکتر پروین گنابادی «خود نوعی شعر است، چه برآستی احساسات لطیف خواننده را بر می‌انگیزد. کتاب مزبور شاهکار نثر معاصر است»، این کتاب در سال ۱۳۳۷/۱۹۵۸ منتشر شد. دشتی آنگاه شاهکاری دیگر بنام «در قلمرو سعدی» خلق کرد که در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱ انتشار یافت، «شاعری دیر آشنا» نقدی بر خاقانی، و آنگاه «دمی با خیام» در ۱۳۴۴/۱۹۶۵ منتشر شد. «کاخ ابداع اندیشه گوناگون حافظ» در ۱۳۵۱/۱۹۷۲، «پرده پندار» در ۱۳۵۳/۱۹۷۴، انتشار یافت. کمی بعد، وی در همین زمینه دو کتاب دیگر نوشت با عنوانهای «در دیار صوفیان» و «عقلای بر خلاف عقل» (۱۳۵۴/۱۹۷۵) که نقدی بر تصوف و معجزات اقطاب صوفیه است. این دو کتاب در حقیقت دنباله «پرده پندار» بشمار می‌رود. در ۱۳۵۵/۱۹۷۵ «نگاهی به صائب» منتشر شد. «تصویری از ناصر خسرو» بعد از مرگ جانگداز وی، در سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ منتشر گشت.⁹²

دشتی در این آثار به گفته محمد سعیدی نویسنده و مترجم مشهور «به کمال ذوق، اندیشه، قوت استدلال و قدرت قلمی خویش رسیده است. دشتی بهترین منتقد آثار و نوشته‌های خویش است و بهتر از هر کس موارد ضعف و قوت نوشته‌های خود را درک می‌کند و به همین جهت به آسانی در پی تکمیل آثار خویش بر می‌آید. اگر این حس کمال پرستی نبود، هنوز ایام محبس و مقالات ادبی شفق سرخ، جزو بهترین آثار دشتی بشمار می‌رفت! و به چاپ‌های متعدد «فتنه» و «سایه» قناعت می‌کرد و در آن صورت «سیری در دیوان شمس» و «نقشی از حافظ» و «قلمرو سعدی» بوجود نمی‌آمد.

اگر بتوان اصطلاح امپرسیونیسم را در مورد سبک‌های ادبی نیز بکار برد، باید گفت شیوه دشتی در نوشتن تراجم شاعران بزرگ: حافظ، مولوی، سعدی و خاقانی به تحقیق همان شیوه امپرسیونیسم است. دشتی متوجه شد که سبک تذکره‌نویسان قدیم، سبکی کهنه و تنگ‌مایه و نا متناسب با موضوعات آنهاست. با عبارت پردازی‌های آتشکده [آذر] و مجمع الفصحا هیچگاه سیمای حقیقی گویندگانی را که کلام آنها آهنگ جاودان روح ایرانی است، نمی‌توان مجسم کرد... از این رو به

91 [در آستین مرقع، از زنده یاد سعیدی سیرجانی، صفحه ۳۳۹، انتشارات نوین، تهران چاپ اول شهریور ۱۳۶۳]

92 [کتاب «تصویری از ناصر خسرو» قبل از انقلاب نوشته شده بود، ولی این کتاب پس از مرگ غم انگیز دشتی وسیله دکتر مهدی ماحوزی در تابستان سال ۱۳۶۲/۱۹۸۳ منتشر شد]

توصیف زیبایی‌های که در آثار این خداوندان قریحه یافت می‌شود، پرداخت. هم چنین که پرده نقاشی «رنوار» تجسمی از تأثر شخصی او و از منظره غروب آفتاب است و رنگ‌ها و خطوط آن پرده ربطی به قواعد و اصول کلاسیک نقاشی ندارد، همچنان نیز «نقشی از حافظ» یا «شاعری دیر آشنا» مظهری از تأثرات شخصی دشتی و قریحه ممتاز او در تشخیص زیبایی‌های معنوی است و در این جاست که مکتب «رنوار» در نقاشی و سبک دشتی در نویسندگی هر دو به «امپرسیونیسم» می‌گراید⁹³»

سعیدی سیرجانی پس از مرگ غم‌انگیز «پیر ما»، علی دشتی، می‌نویسد:

«پس از عمری قلم زدن و به شرح مجالس عیش و عشرت پرداختن و راوی راز و نیازهای عاشقانه این و آن شدن، راه خود را یافته و رو به گنجینه لایزال ادب فارسی آورده بود و این تحول فکری مایه برکت زبان فارسی بود و وسیله آشنائی جوانان ایرانی با مفاخر ارزنده نیاکانشان. این او بود که به مدد طبع تازه جوی و نکته یابش، به برکت قلم مؤثر و هنر نمایش، سعدی را از گوشه مدرسه و مسند شیخی نجات داد و به محافل خصوصی و عمومی برد و شیخ شیراز را همنشین و همدم جوانانی کرد که آزردۀ از بوی نمور مکتب خانه‌ها، رو به جهان پر زرق و برق فرنگ آورده بودند. او بود که نقاب افسانه‌های مبتذل را از چهره درخشان مولوی و شمس تبریزی به یکسو زد و زاویه نشین خانقاه قونیه را از مجالس در بسته سماع صوفیان بیرون کشید و به محافل اشرافی نو دولتان و به مجالس پر جر و بحث روشنفکران آورد و هر دو طبقه از نسل معاصر ایران را با چهره درخشان مولانا و عرفان جهان پسندش آشنا کرد. این او بود که خیام را از پستوی دودزده میخانه‌های لاله زار و استانبول و از چنگ پر حرفی مستان پرت و پلا گوی نیمه شب‌ها نجات داد و به سالن‌های سخنرانی و مجالس بحث دانشگاهی و محافل گرم و سالم خانواده‌ها برد و از پشت ماسک میخواره ای لوطی منش، قیافه متفکر بلند اندیشه آسمان ستیز او را به جهانیان شناسانید. این او بود که خاقانی مغرور دیر آشنا را از غار عزلت در کمرکش قاف تنهائی، کشان کشان به ناف اجتماع آورده و با جوانان تنگ حوصله امروز آشتی داده بود... پیر مرد به عزم سیر و سیاحت سفری به دیوان شمس تبریزی کرد؛ ... از این صومعه به آن خانقاه و از این خانقاه به آن مدرسه سر زد و به سراغ مسند نشینان پر آوازه جهان تصوف رفت و خشمگین و حیرت زده باز آمد که از دلق پوش صومعه بوی ریا شنیده و مدعیان تخته پوست درویشی را دلالتان جهان سیاست دیده بود. داعیه داران کشف و کرامات توفیقی در جلب و جذب ذهن شکاک و رمنده او بدست نیآورده بودند... از این پس بجای پرداختن به خاقانی و خیام و سعدی، شمشیر قلم برداشت و به جان داعیه داران تصوف افتاد و با سلاح تعقل و استدلال به جنگ خرافات و تعصب رفت و در این مرحله، مرد به آستانه نود سالگی رسیده ... پیر مرد به فیض هوش فطری و تجارب سالهای طولانی، بینش سیاسی خاصی داشت و چون گذشته‌های پر آشوب ایران را در سالهای جوانیش دیده و تلخی آشفته سامانیها را چشیده بود، معتقد به حفظ قدرت مرکزی بود، قدرتی که به جنون و جهالت نگراید و از فساد استبداد بر کنار ماند... او سرنوشت شوم شاه را سالها پیش از این، در سالهای اقامت بیروتش پیش بینی کرده و طی نامه مؤدبانه نصیحت آمیزی باز گفته بود و حیرت زده پاسخ شنیده بود، که از وطن دوری و از حقایق بی خبر، به عبارت لری پوست کنده: فضولی موقوف⁹⁴...»

علی دشتی يك سياستمدار ادیب بود. در فرنگستان رجال سیاسی فراوانی پیدا میشوند که با همه گرفتاریهای که سیاست برای آنان فراهم می‌آورد، باز هم به نوشتن آثار خواندنی و مشهوری موفق

93 «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۰۱، تعدادی از آراء صاحبزنان نامی در باره دشتی و

آثار او در همین کتاب جمع آوری شده است]

94 [در آستین مرقع، صفحه ۳۳۷ - ۳۴۵]

گردیده اند. از رجال سیاسی در ایران، کمتر در زمینه های علمی و ادبی فعالیتی دیده می شود. علی دشتی یکی از نوادر است.

سرگذشت کتاب «۲۳ سال»

علی دشتی به سبب تحصیلاتش در مدارس علوم دینی و از آنجائیکه هیچگاه رابطه وی با مسائل سیاسی و اجتماعی ایران قطع نشده بود، در کوران تبلیغات و مبارزات مسلحانه مذهبپون قرار گرفت و رسالات و کتابهای آنان را به دقت مطالعه و بررسی میکرد.

اشاره این مطلب خالی از فایده نیست که نوشته ها و جزوات گروه های رادیکال اسلامی و غیر اسلامی، با همه خطراتی که در بر داشت، چه آنها که در زندان و یا در خارج زندان تدوین می یافت در دسترس زندانیان و مردم کوچه و بازار قرار داشت. به عنوان مثال کتاب «ولایت فقیه» در سال ۱۳۵۱ در زندان های رژیم گذشته دست به دست می گردید و بحث پیرامون کتاب میان زندانیان به گرمی رواج داشت.⁹⁵

توجه علی دشتی معطوف به این آثار شد و به فکر نقد و بررسی فرهنگ اسلامی افتاد. وی در سال ۱۳۵۰/۱۹۷۱ کتاب «جبر است یا اختیار» را بدون ذکر نام خویش در مجله ادبی «وحید» منتشر کرد. این سلسله مقالات بعداً بصورت جداگانه به چاپ رسید. دشتی در این کتاب به نقد تقدیر و سرنوشت در آثار روحانیون و صوفیان پرداخته و جامعه را به عقل گرایی دعوت می کند.

جنگالی ترین و شاید مهمترین اثر وی کتاب «۲۳ سال» در میان سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۱/۷۳-۱۹۷۱ نوشته شده که در واقع جواب مذهبپونی ست که با تفاسیر تحریف شده خود از تاریخ اسلام، آیات قرآن و حدیث و روایت، در پی اثبات تئوریهای «ولایت فقیه» هستند و یا اندیشه بازگشت به دوران رسول الله و خلافت علی بن ابیطالب را تبلیغ می کردند.

دشتی پیش از نگارش «۲۳ سال» کتاب «تخت پولاد» را نوشت. این کتاب در نخست بصورت مقاله در دوازده شماره مجله ماهنامه «خاطرات» منتشر شد. هم زمان، مجله «خواندنیها» همان مقالات را نقل کرد. کمی بعد کتاب فقط در صد نسخه چاپ و طبیعتاً در اختیار همگان قرار نگرفت و سر انجام مجله «یغما» در آبان ۱۳۵۳ به نشر دوباره این کتاب همت گماشت.

کتاب «تخت پولاد» هم چون کتاب «پرده پندار» و «جبر است یا اختیار» در نخست بدون ذکر نام علی دشتی منتشر شدند و بعدها با نام مؤلف انتشار چند باره یافتند. سر دبیر ماهنامه «خاطرات» برای پنهان نگاه داشتن نام دشتی در مقدمه مجمل خود بر کتاب مینویسد: «بر حسب اتفاق» در هنگام خرید «چند جلد کتاب چاپی و خطی به جزوه ای «بر خورد کردم که عنوان «تخت پولاد» را داشت. در نخست وی گمان میکند که این جزوه تاریخچه ای ست از گورستان معروف تخت پولاد. ولی پس از مطالعه جزوه متوجه میشود یادداشتهای یکی از شاگردان سید محمد باقر درچه ای از مباحثه ای ست که میان وی و شاگردانش روی داده است.

می نویسند که سید باقر درچه ای از شاگردان میرزا حبیب رشتی از مراجع تقلید عام شیعه بوده. سید درچه ای پس از مرگ استادش به اصفهان مراجعت کرد و از مراجع تقلید گردید. یکی از شاگردان وی آیت الله حاج آقای حسین بروجردی بود. ظاهراً «چیزی که مرحوم سید باقر درچه ای را به وجه مشخصی از همگان ممتاز میکرد، ایمان به نصوص قرآنی و احادیث معتبر و موثق بود که سلسله روایات آنها مستند بوده و شبه ای در صحت و امانت و عدل تمام راویان آن نداشته باشد» وی در سن ۷۸ سالگی در سال ۱۳۴۲ / ۱۳۲۰ در حمام درچه بمرض سکنه در گذشت.

کتاب «تخت پولاد» تصویر خیالی از مباحثه ای است میان سید محمد باقر درچه ای با عده ای از طلبه های برگزیده خود. مباحثه بر خلاف معمول در حجره های تنگ و تاریک مدارس دینی انجام نمی

⁹⁵ [یادداشتهای منتشر نشده عباس مظاهری از بنیانگذاران و فعالین حزب ملل اسلامی که در اختیار نگارنده

گیرد، بلکه مجتهد درجه ای و طلابش در قبرستان تاریخی تخت پولاد و بر روی قبور مجتهدین طراز اول با گرمی و صمیمیت آغاز و تا تاریکی شب ادامه می یابد. فصولی که در این کتاب آمده است از جمله مباحثی است که همیشه ملایان و مؤمنین را به خود مشغول داشته و پیرامون «عقل، نقل، توحید و افسانه معجزه و شفاعت» دور می زند.

متن کتاب در واقع گزارش خیالی از همین بحث و گفتگو میان مجتهد درجه ای و شاگردان وی است. علی دشتی که نویسنده ای چیره دست بود، روح جستجوگر خود را در پیکر بی جان سید درجه ای که اتفاقاً در همین گورستان به خاک سپرده شده حلول می دهد و از زبان او به نقد بد آموزیهای مدارس دینی می پردازد. وی با انتخاب قبرستانی متروکه و با طرح مباحثی متروکه سناریو زیبایی بوجود می آورد و با آگاهی اما با کنایه ای زیرکانه به خواننده کتاب می فهماند که این فضای مرده و تهی از زندگی سرانجامی جز واپسگرایی و عقب افتادگی از قافله تمدن را به دنبال ندارد.

قبلاً گفته شد و می دانیم که علی دشتی در جوانی، زمانی که که از شیراز راهی تهران بود و در اصفهان چند ماهی اقامت گزید، با سید محمد باقر درجه ای هم نشین بود. دشتی خود سالها طلبه مدارس مذهبی نجف و کربلا بود و ساختار این گونه مباحثات را بخوبی می شناخت و از مکالمات و جدلهای رایج این گونه مدارس آگاه بود.

به همین سبب نیز در نخست خواننده کتاب گفتگوهای سید درجه ای را با شاگردانش واقعی می پندارد. علی دشتی در این کتاب هم چنین غیر مستقیم گوشه چشمی به نظریه «ولایت فقیه» و احادیث غیر معتبر و عقاید افراطی اسلامی آن دارد و از زبان مجتهد درجه ای اثبات می کند که استفاده نا درست از تفسیر و ترجمه قرآن و حدیث و روایت چگونه می تواند باعث گمراهی مسلمانان و تخریب دین اسلام گردد.

فراموش نکنیم که آراء و اندیشه های علی دشتی و هم چنین نثر روان و بی تکلف او در آثار یاد شده بالا، در تألیفات بعدی او بویژه در کتاب «۲۳ سال» بروشنی و وضوح منعکس و دوباره، بدون کاستی، راه یافته است. برای مثال فصل «حکیم یا شاعر» در کتاب «تصویری از ناصر خسرو» شباهت نزدیکی با فصل «خدا در قرآن» در کتاب «۲۳ سال» و یا در کتاب «عقلای بر خلاف عقل» بحثی پیرامون «کسب غنیمت» آمده است که همان عقاید را در فصل «خلافت و سودای غنیمت» در کتاب «۲۳ سال» بگونه ای دوباره تکرار کرده است...

انگیزه تألیف کتاب ۲۳ سال

بی تردید علی دشتی که روابط نیکویی با رژیم گذشته داشت، از فعالیتهای زیر زمینی گروه های افراطی مذهبی به موقع آگاه می گردید و مطمئناً در سالهای ۱۳۵۰/۵۱ (۱۹۷۱/۷۲) با کتاب «ولایت فقیه» و کتب علی شریعتی آشنا شده بود.

چنین می نماید که مطالعه و تعمق در این آثار و بویژه کتاب ولایت فقیه، وی را بر انگیزت تا به یک مبارزه رو یا روی دست زند و در جلسات هفتگی که در خانه وی تشکیل می شد، بدون بردن نام این آثار، به مباحث اسلامی - سیاسی و سئوالات و ادعاهای خمینی و دیگران پیرامون تاریخ و احکام اسلام شرح مستندی بیان نماید. به گمان من بیهوده گویی های آیت الله خمینی و علی شریعتی، علی دشتی را در حین نوشتن کتاب ۲۳ سال، یک لحظه، بلکه یک آن نیز رها نکرده است. نمیدانیم، شاید در همین دوران به یاد آثار و سرنوشت احمد کسروی افتاده باشد و در خلوت خود به جدال بد فرجام گذشته خود با احمد کسروی اندیشیده و هزاران بار جای او را در کنار خود خالی دیده باشد. چه میدانیم!

دشتی تصویر زنده ای از زندگانی رسول الله و شخصیت قدرت طلب و انتقام جوی وی ترسیم می کند که امروز خواننده کتاب بی اختیار حکومت فقها در ذهنش نقش می گیرد. به همین دلیل انتشار کتاب «۲۳ سال» نه تنها در ایران ممنوع است، بلکه سر دارنده و یا انتشار دهنده آن بر سر دار می

خمینی در صفحات نخستین کتاب خود سؤال می‌کند: آیا «قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت فرسا کشید، فقط برای مدت محدودی بود؟»^{۹۶} علی‌دشتی این پرسش را در منتهای فضل و کمال، با زیرکی و دلیری در کتاب بی‌همتای «۲۳ سال» پاسخ می‌گوید. وی به دلیل اطلاعات وسیعی که از احکام و تاریخ اسلام، به ویژه فرقه شیعه دارد، به عنوان مردی که سیاسی و دنیا دیده و سالهای طولانی شاهد تحولات مذهبی و سیاسی ایران بود، جواب می‌دهد. وی نه تنها نمی‌توانست آرام گیرد، بلکه بر خلاف دوران جوانی و میان‌سالی، در صدد یک چالش علنی علیه خرافات و عقاید پوچ مذهبیونی برآمد که از عدم اطلاع و آگاهی توده مذهبی سود می‌بردند. وی معتقد بود نه بحث بر سر تاریخ اسلام و اندیشه‌های اسلامی در انحصار ملایان حوزه علوم دینی است و نه زمان سکوت در مقابل «امواج کوه پیکر» خرافات است.

پیرامون زندگانی رسول الله و ۲۳ سال دوران پرماجرایی رسالت وی از دیرزمان کتابهای فراوانی تحریر یافته است. مطلعین و محققین مسلمان و غیر مسلمان بر این عقیده اند که در مورد هیچ پیامبر و رسولی این مقدار کتاب و رساله در دوران نزدیک به حیات پیامبر نوشته نشده، به گونه ای که این امتیاز در هیچ یک از ادیان تاریخی ملاحظه نمی‌شود.

کثرت و فراوانی نگارش در سیرت رسول الله دلایل متعددی دارد. لیکن یکی، و شاید اساسی‌ترین دلیل وجود این همه نوشته و تألیف، تعداد بی‌شمار فرق و مذاهب و وسعت سرزمینهای تسخیر شده در قرون اولیه اسلامی است.

می‌دانیم که بلافاصله پس از مرگ رسول الله یورش و حمله تازیان به شرق و غرب آغاز گردید و پس از مدت کوتاهی سرزمینهای ثروتمند و با فرهنگ و وسیعی زیر سلطه خلفا و فرمانروایان اسلامی قرار گرفت، و مذاهب و فرق اسلامی در نقاط مختلف قلمرو اسلامی به وجود آمدند. تازه مسلمانان به مراتب فرهنگ غنی‌تری از اعراب بادیه‌نشین داشتند. به همین سبب تمامی نوآوریهای فلسفی، ادبی، اجتماعی و مذهبی از جانب تازه مسلمانان غیر عرب به وجود آمد و در این راه ایرانیان سهم اساسی را در تحولات عمیق دینی و تاریخی اسلام داشته‌اند.

آنچه در اسلام اکنون از تاریخ و معرفت، فلسفه، حکمت و زبان عربی وجود دارد، ساخته اندیشه و چکیده خامه توانای ایرانیان است. مهمترین آثار فقهی و کلامی در تمامی مذاهب و فرق اسلامی از آن ایرانیان است.

هر چه از دوران رسول الله و خلفاء اولیه اسلامی فاصله زمانی بیشتر شد، نیاز بیشتری در نوشتن شرح حال و جمع‌آوری کلمات رسول و یاران اولیه او احساس می‌شد. به ویژه که پیروان مذاهب و فرق مختلفی به دلیل وحشت از درهم آمیختن با مشربهای دیگر، خود را ملزم به نوشتن رساله‌های فقهی و زندگینامه ویژه ای پیرامون رسول الله می‌دیدند.

هرکدام از این فرق برداشتی خاص از دستورات و یا روش زندگانی پیامبر اسلام داشتند. به طوری که هیچ کتابی در دنیای اسلام پیدا نمی‌توان کرد که مورد قبول همه فرق اسلامی قرار گیرد. مثلاً در فقه و احکام اسلامی و یا ترجمه و تفسیر و تلاوت قرآن روش متحدی وجود ندارد.^{۹۷}

96 [فروش، چاپ و انتشار کتاب «۲۳ سال» در ایران، طبق بخشنامه وزارت ارشاد اسلامی به همه کتابفروشان سراسر کشور، از ۳ تا ۱۵ سال زندان کیفر دارد]

97 [برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به آثاری چون «تاریخ قرآن کریم»، تألیف سید محمد رضا جلالی نائینی چاپ تهران. کتاب «راهنمای محتویات قرآن»، نوشته صادق چاپ لندن. «تاریخ قرآن» نوشته دکتر محمود رامیار پژوهشی در «تاریخ قرآن کریم» از دکتر سید محمد باقر حجتی].

در قضایای تاریخی هم رسم بر همین منوال است. مثلاً قصه «غدير خم»⁹⁸ که شیعیان دوازده امامی آن را دلیل انتصاب علی ابن ابیطالب به امامت و جانشینی پیامبر می دانند، مورد قبول فرق دیگر شیعه و اهل سنت نیست و هرکدام از فرق اسلامی تعبیر و تفسیری خاص در این قضیه ابراز می دارند. به همین سبب تمامی فرق اسلامی کتب و تألیفات یکدیگر را نه تنها در گذشته و حال قبول نداشته و ندارند، بلکه مورد التفات قرار نداده و از بنیان خواندن آن آثار را برای طرفداران خود مضر اعلام کرده اند. اگر گاهی مؤلفین شیعه و یا سنی به کتب یکدیگر استناد می کنند، تنها آن مطالبی را نقل می نمایند که به گونه ای عقیده و رأی مورد نظر آنها را تأیید و یا اثبات کند، نه چیز دیگری.

این روش در نقل احادیث و روایات منقول از پیامبر و یا یاران اولیه او رعایت می شود. مثلاً احادیثی را که سنن از ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه، طلحه و زبیر و دیگر یاران و نزدیکان اولیه رسول الله نقل می کنند مورد قبول شیعیان دوازده امامی نیست. در حالی که همه کس می داند که این افراد از یاران بسیار نزدیک رسول الله بوده اند و جزو «عشره مبشره»⁹⁹ «و طبق حدیث معتبر به آنها بدون هیچ قید و شرطی بهشت ارزانی شده و نامبردگان از یاران اولیه پیامبر اسلام به شمار میروند و در اعتلای اسلام کوشیده اند.

علی دشتی در سر آغاز کتاب ۲۳ سال اعتراف می کند:

«هزارها کتاب در باره زندگی و حوادث ۲۳ ساله ظهور و افول او و همه کردارها و گفتارهای این مرد فوق العاده نوشته شده است و تحقیقاً از او بیش از تمام رجال تاریخی قبل از او اسناد و مدارک و قوانین در دسترس محققان و پژوهندگان قرار گرفته است، معذالک هنوز کتاب روشن و خرد پسندی در باره وی [رسول الله] نوشته نشده است که سیمای او را عاری از گرد و غبار و اغراض و پندارها و تعصبات نشان دهد».

پس از این، علی دشتی، اشاره به چند نمونه از جعلیات تاریخی در اسلام می کند و با فروتنی به آهنگ تندى که جامعه ایرانی را به سوی خرافه پرستی می کشاند نظر انداخته و انگیزه واقعی نگارش کتاب را صادقانه چنین بیان می کند:

«من در این مختصر داعیه ترسیم ۲۳ سال از عمر ۶۳ ساله حضرت محمد را ندارم... نه، من نه در خود چنین شکیب را سراغ دارم و نه آن همت را که با امواج کوه پیکر و مقاومت ناپذیر خرافات به ستیزه بر خیزم. قصد من از این مختصر، بیرون کشیدن خطوطی چند و بیرون انداختن شبیحی است که از خواندن قرآن و سیر اجمالی پیدایش اسلام در ذهنم پدید آمده است. راست و صریح تر گویم.... تحت تأثیر عقیده خرد و ادراک آدمی از کار می افتد، چنانکه می دانیم عقایدی از طفولیت به شخص تلقین شده و زمینه اندیشه های او قرار می گیرد و آن وقت می خواهد همه حقایق را به آن معتقدات تلقینی که هیچ مصدر عقلانی ندارند منطبق سازد.¹⁰⁰...»

کتاب «۲۳ سال» بر مبنای چنین زمینه فکری و عاطفی، از جانب شخصی نگارش یافته است که سالها خود از طلاب مدارس دینی نجف و کربلا بوده و آشنائی بسیار عمیقی به علوم اسلامی داشت و در ایمان و اعتقاد او به اسلام هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. هدف وی ستیز با امواج کوه پیکر خرافاتی است که در جامعه ایرانی ریشه ای تاریخی دارد. او آمال و آرزوئی جز نشر اندیشه ناب

98 [در این مورد مراجعه کنید به بخش «خلافت» از فصل «پس از محمد» در همین کتاب].

99 [عشره مبشره به عربی یعنی «ده تنی مژده داده شده» ده تن از صحابه رسول الله که پیامبر به آنها مژده بهشت داد و آنان عبارتند از: علی بن ابی طالب، ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر، طلحه، سعید بن سعد، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، عبدالرحمن بن عوف]

100 [مراجعه کنید به متن کتاب «۲۳ سال»]

دینی در سر نمی پروراند.....

چنین شخصی جویای اشتها نیست. هدف او والاتر از شهرت کاذب و مبتذل رایج زمان ماست. بویژه نویسنده «۲۳ سال» پیوند محکمی با سیستم فرهنگی و سیاسی ۵۰۰ ساله اخیر ایران دارد. وی لحظه ای تردید و دو دلی در دل خواننده، پیرامون رسول الله و حقانیت رسالت او ایجاد نمی نماید. اندیشه و هدف خود را در سراسر کتاب دنبال می کند که از سر نیک خواهی و عشق به اسلام به نوشتن این کتاب دست زده، و خطرات نوشتن چنین کتابی را خود متذکر شده است. در کشوری که بیان و نوشتن اندیشه های سیاسی، اجتماعی و مذهبی، خصوصاً اگر با عقیده متولیان مذهب رسمی به گونه ای مخالف باشد، با سخت ترین و شدیدترین شکل ممکن تهدید به نابودی می گردد، چاره ای نمی ماند که دگر اندیشان به فعالیتهای پنهانی و یا «زیرزمینی» ، برای ابراز عقاید خود، روی بیاورند. به معنی دقیقتر، عملیات زیر زمینی زائیده يك جامعه بسته و استبدادی و بازتاب فشار و اختناق حکومت مستبد است.

در تاریخ ادبیات جهان نوشته های فراوانی موجودند که نام نویسندگان آن آثار تا کنون پنهان مانده و یا سالهای دراز و بیشمار، پس از مرگ نویسندگان، نام کتاب و خالقین آن آثار، آشکار گردیده است.

کافیست به تاریخ ایران پس از حمله اعراب به این سرزمین، نگاهی شتابزده بیاندازیم، آثار زردشتیان، یهودیان، مسیحیان، مانویان، مزدکیان، نقطویان، حروفیان، راوندیان و اخوان الصفاء و صدها اثر از فرق اسلامی و ضد اسلامی، تا زمانی که این سطور نوشته می شود، یا به کلی همراه با مؤلفینشان از بین رفته اند و یا آنچه که مانده نام مؤلفین و نگارندگان آن آثار مبهم و یا ناشناخته مانده و گاهی شناخته و موجود اما تا کنون در ایران اجازه انتشار نیافته اند و احتمالاً تا زمانی که يك دولت و حکومت دموکرات، آزاد و ملی در ایران به وجود نیاید، هیچگاه این گونه آثار به دست کنجکاوان و علاقمندان و شاید زندیقان بزرگ و کوچک نخواهد افتاد.

در دوران صفویه و قاجاریه کتابهای فراوانی نوشته شدند که یا از نام نویسندگان آن آثار نشانی در دست نیست و یا پس از سالهای طولانی با نام آنان آشنا گشته ایم. کتابهایی چون «مکتوبات میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» از زین العابدین مراغه ای، کتاب «رویای صادق» سیدجمال الدین اصفهانی و دیگران و یا کتاب فاخر و دوست داشتنی «سه مکتوب» میرزا آقاخان کرمانی و صدها اثر خطی و چاپ نشده در گنجینه های خصوصی و دولتی در داخل و خارج از کشور دلیل صادقی است بر این مدعا. برخی از این آثار سالهاست پنهانی دستنویس می شوند، لیکن چاپ این کتابها ممنوع و خواندن آن با خطراتی همراه بوده و نویسندگان این آثار سالها نا شناخته مانده اند. انتشار آثار طالبوف، این نیک مرد آذربایجانی، که هیچ گونه انتقادی بر مذهب رسمی در آن دیده نمی شود، و تنها لبه تیز انتقاد خود را به دکانداران دین نشانه گرفته است، سبب خشم آخوند شیخ فضل الله نوری شد و فتوا به کفر و زندقه وی داد. در همین پنجاه ساله اخیر کتابهای فراوانی به طور پنهانی چاپ و منتشر شده که نام نویسندگانشان معلوم ما نیست و هم اکنون در خارج از کشور کتابهایی منتشر می شوند که نه نام نویسنده بر روی جلد کتاب دیده میشود و نه مکان چاپ و انتشار این کتابها مشخص و معلوم است.

در این ماجرای دردناک و حزن انگیز نقش روحانیت متعصب و قشری غیر قابل تردید است. زیرا به قول میرزا عبدالرحیم طالبوف «این بیچاره ها چه بکنند؟ چند جلد کتاب فقه و اصول خوانده و هم از اخبار و احادیث کاذبه و جعلی یاد گرفته ¹⁰¹» و هر اندیشه جدیدی را شنیده اند نعره و اسلاما سر داده اند و یا دست به دامن حکومت وقت شده و از رواج کتابهای به قول خودشان «ضاله» و «ضد

101 [کتاب «آزادی و سیاست» طالبوف تبریزی ص ۵۸].

اسلامی و قرآنی¹⁰² «شکایت برده اند.

سرنوشت غم انگیز احمد کسروی آنهم در کاخ دادگستری ایران یکی از سیاهترین صفحات تاریخ ایران معاصر به شمار می رود. اما ملایان هر یاهو ای خواستند، گفتند و نوشتند و هیچ دادگری نه تنها جلوی این انبان های خرافات را نگرفت، بلکه برای توسعه این آثار «اسلامی» رژیم گذشته بودجه های آشکار و پنهانی خرج کرد. پس این که کتاب «۲۳ سال» بدون «نام و نشان» نویسنده آن آنهم در خارج کشور منتشر شده است، نباید باعث شکوه و ملال ملایان گردد. زیرا کتاب «۲۳ سال» در تهران نگارش یافت، اما اجازه چاپ و انتشار نیافت...

علی دشتی آرام نگرفت و به سبب آشنائی‌های که در دوران سفارت در لبنان با ناشران پیدا کرده بود، کتابش را برای چاپ به لبنان فرستاد. کتاب در لبنان بدون ذکر نام او چاپ شد، اما از شگفتی های روزگار، مذهبیین به طریقی که اکنون معلوم ما نیست، از چاپ کتاب در لبنان آگاه شدند و مانع انتشار آن گردیدند. در همین ایام علی‌نقی منزوی در لبنان اقامت داشت و به خواهش دشتی برای رهائی کتاب از چاپخانه و حمل آن به ایران اقداماتی انجام داد که تا حدودی موفقیت آمیز بود. بالاخره کتاب «۲۳ سال» چاپ لبنان به دست دشتی رسید که نسخه‌های از آن را به برخی از دوستان و آشنایان خود هدیه کرد.

انقلاب اسلامی

اسطوره انقلاب در اذهان اثر خود را گذاشته بود. هشدارهای صمیمانه علی دشتی چون نغمات دشتستانی در فضای تاریک و پر از فریب آنزمان دیگر شنیده نمی شد. سالهای طولانی، همکاری و مدارای حکومت شاه با ملایان، حوادث ۱۳۵۶ و به دنبال آن انقلاب اسلامی را در ۱۳۵۷ به همراه آورد.

انقلاب ۱۳۵۷/۱۹۷۹ بی تردید بازتاب تحولات مذهبی - سیاسی پنج قرن اخیر ایران و زمینه ساز پیروزی اسلام سنتی و بدوی به قدرت است. عده ای ادعا میکنند که دلیل رسیدن مذهبیین با تفکرات واپس مانده اسلامی به قدرت، رفورم و اصلاحات شتاب زده برای رساندن ایران به «دروازه های تمدن بزرگ» از طرف شاه بود. عده ای دیگر مدعی هستند که اتفاقاً اقدامات شاه برای رفورم و اصلاحات کند و اساسی انجام نگرفته است.

برخی معتقدند که در سال ۱۹۷۷ اوضاع اقتصادی ایران به يك بحران اساسی رسیده بود که می بایست با انقلاب و سرنگونی رژیم مشروطه پایان پذیرد. این اندیشه نمی تواند کاملاً درست باشد. زیرا پس از جنگ جهانی دوم تا کنون خیلی از کشورهای جهان با مشکلات و بحرانهای اقتصادی عمیقی روبرو شدند و انقلاب به خاتمه سیستم حکومتی آنان نیانجامیده است. مطلعین مسائل ایران در سال های هفتاد در انتظار هیچ تغییر اساسی در ایران نبودند. مگر از جانب چپ افراطی و رادیکال ایران.

با سقوط دکتر محمد مصدق ۱۹۵۳، محمد رضا شاه قدرت بیشتری یافت. در قبل نوشتیم که شاه چاره ای نداشت و متحدان خارجی و داخلی انتظار دیگری هم از وی نداشتند. زیرا بعد از سقوط مصدق شخصیت مورد قبول عام نه میان رجال سیاسی و نه در نهضت ملی پیدا می شد. شاه رفورم و اصلاحاتی را آغاز کرد که طبیعتاً سرشتی اروپایی داشت. غربی ها مدتها پیش این گونه اصلاحات و رفورم ها را پشت سر گذاشته بودند. سران مذهبی و جامعه سنتی از درک این رفورم ها وامانده بود و آهسته آهسته احساس وحشت میکرد که دیگر در دنیای متمدن و مدرن جایگاهی چون گذشته نداشته باشد. مراجع دینی یا باید مدرن و امروزی میشدند و یا چاره ای

[مراجعه کنید به لوایح شیخ فضل الله نوری به کوشش هما رضوانی و کتاب کشف الاسرار خمینی].

نداشتند که چون گذشته با رفورم مقابله و مخالفت ورزند. روحانیون و جامعه سنتی راه دوم را رفتند. شاه در مقابل روحانیون و مخالفین سنتی قرار گرفت و این در دراز مدت به سود حکومت مشروطه نمی توانست باشد.

قدرت شاه بر روی دو ستون قرار گرفته بود. ارتش، سازمانهای اطلاعاتی و پشتیبانی غرب و در رأس آن آمریکا. تا سال ۱۹۶۰ هنوز دولت های اروپائی و هم چنین آمریکا بطور کلی با اصلاحات و رفورم در ایران تفاهمی نشان نمی دادند. سیاست خارجی آمریکا و متحدین غربی او بر محور سیاست جنگ سرد دور میزد و در مورد ایران این نظر را دنبال میکردند که ایران را به هر وسیله ای که ممکن است از يك انقلاب سرخ دور نگاهدارند. زیرا مهم ترین نیروی حرکت و بقای تکنولوژی غرب در خلیج فارس بوده و هست. با به قدرت رسیدن جان اف کندی، سیاست جهانی آمریکا کمی تغییر یافت و طبیعتاً سیاست خارجی شاه و دولت های او نه تنها پشتیبانی میشدند، بلکه کمک های مالی غرب به وی و دولت های او مجال انجام رفورم را هم میدادند.

دولت امینی موفقیت چندانی پیدا نکرد و حتی از نظر مالی ایران را ورشکسته اعلام کرد و مجبور شد وام بلند مدتی از آمریکا در یافت دارد. در سال ۱۹۶۲ دولت امینی سقوط کرد. از این زمان شاه خود برنامه های اصلاحی و رفورم را بدست گرفت و نخست وزیران منتخب او تنها فرمانبران مطیع او بودند.

اصلاحات ارضی روابط سنتی بزرگ مالکان و دهقانان را به هم ریخت. روابط ارباب و رعیتی الزاماً دست خوش بحران اصلاحات شد. مالکین مجبور به فروش زمینهای اضافی خود شدند و پول دریافتی خود را در بخش خصوصی و صنعتی سرمایه گذاری کردند. يك میلیون و هفت صد هزار دهقان صاحب زمین شدند.

اصلاحات ارضی با همه ایراداتی که به آن وارد بود در آغاز موفقیت چشم گیری پیدا کرد. این اصلاحات در ده سال اولیه تا حدودی بدون مشکل قابل تعریفی ادامه پیدا کرد. سیستم زراعی تغییر یافته بود و دولت می بایست سیاست های جدیدی بر گزیند تا بتواند اصلاحات انجام شده را به سامان رساند. اما شاه و دولت های او بیش از گذشته گرفتار مشکلات سیاست جهانی بودند و توجه بیشتری به صنعتی کردن کشور داشتند. به همین دلیل منابع مالی کمتری در اختیار مجریان برنامه های زراعی قرار گرفت. برنامه صنعتی کردن کشور، زارعین کوچک را بر آن داشت که برای در آمد بیشتر به شهرهای بزرگ روی بیاورند تا در آمد نا چیز خود را با کار در واحدهای صنعتی بهتر نمایند.

در سال ۱۹۷۶ طبق بر آورد مرکز آمار ایران نیمی از جمعیت ایران در شهرهای بزرگ زندگی میکردند. این دگرگونی اجتماعی غیر قابل کنترل و رشد جمعیت در شهرهای بزرگ مشکلات متعددی را به همراه می آورد. دولت می بایست رفورم اداری و اجتماعی به وجود بیاورد تا بتواند سهولت های در زندگی مهاجرین در شهرها ایجاد نماید. دولت توانائی آن را داشت که حتی با قسمتی از درآمد نفت اوضاع اقتصادی و اجتماعی را بهتر نماید.

این دگرگونیهای اجتماعی و اقتصادی طبقه متوسط جدیدی را به وجود آورد که معیارها و ارزشهای جدیدی را به همراه داشت. نظام فرهنگی و سیاسی سنتی، دیگر جایگاه گذشته خود را نداشت. اصلاحات و رفورم از هر جهت تحولات بنیانی را در جامعه ایران می طلبید که به غلط از جانب مخالفین به ویژه از طرف مذهبیین، غرب زدگی تعبیر میشد. با این همه با همه نیرو اصلاحات راه خود را می پیمود و در همه جهات زندگی مردم تغییراتی بوجود می آورد و تضاد خود را با جامعه سنتی آشکار میکرد.

ایران محتاج اصلاحات اساسی و بنیانی در حوزه دموکراسی سیاسی و هم چنین زمان بود تا از برزخ مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خارج گردد که بی تردید به مرور زمان قابل حل بود. اما دولت های شاه به سبب آلودگی با مفاسد مختلف نه پاسخی منطقی برای مشکلات جامعه ایران

داشتند و نه توانائی اخلاقی برای پاسخ به این مشکلات. وجود روابط نا سالم اقتصادی و نظامی با کشورهای بزرگ و عدم تمایل و توانائی شاه به ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اعطای آزادی های متناسب با تغییرات اقتصادی و اجتماعی و از همه مهمتر عدم موفقیت وی در به وجود آوردن آرامش اجتماعی بیش از پیش به سقوط او کمک کرد.

بر خلاف تصور شاه و دولت های وی کارگران و دهقانان که امیدهای فراوانی به این تحولات بسته بودند آهسته آهسته از رویاهای شاه و دولت های او دور شدند و مذهبیین بهره برداران سنتی از این نا راضیهای جامعه کم درآمد و بی بهره از تحولات اقتصادی شدند. مهاجران شهرهای بزرگ در تهران، اصفهان و تبریز کاشانه های محقر خود را در کنار کاخهای سر به فلک کشیده بنا کردند و سربازان بی جیره و مواجب انقلاب اسلامی علیه حکومت گردیدند. همین پابرهنگان روزمزد، بی آینده و نا امید، وارد بازار سرمایه و کار گشتند. ظاهراً شاه و دولت های او فاقد هرگونه پاسخ به مشکلات حلبی آبادها و گودنشینها بودند. فاصله زمامداران و دولتمندان با نیروهای جدید اجتماعی و سیاسی و هم چنین عامه مردم ایران روز به روز بیشتر میشد.

تمامی تلاشهای اپوزیسیون برای باز کردن محیط سیاسی و اجتماعی از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/۱۹۵۳ سرسختانه سرکوب شده بود. شاه هرگونه انتقاد از جانب اپوزیسیون را نه تنها نادیده و ناشنیده میگرفت، بلکه به تخطئه آن می پرداخت. تمامی نیروهای پلیسی و امنیتی در اختیار يك فکر قرار داشت و آن سرکوب و زیر فشار قرار دادن تفکرات سوسیالیستی و حتی اندیشه های لیبرال ملی از صحنه گفتگو های سیاسی جامعه بود. سیاست شاه و دولت مداران او بر گرد محور استحکام شاهنشاهی، بنا بر این، بزرگداشت گذشته های کهن تمرکز یافته بود. برگذاری جشنهای تاج گذاری و ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی تلاشی بود برای مشروعیت بخشیدن به رژیم و غیر مستقیم پیامی بود به متحدان غربی که همه چیز در ایران تحت کنترل است.

سیاست دولت و سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بر گرد مصالحه با روحانیت دور میزد و این سیاست جز با دادن امتیازاتی به دستگاه روحانیت امکان نداشت. هر سازش پنهانی با یکی از روحانیون مشهور، دامنه رقابت و دشمنی را بین دیگر روحانیون دامن میزد، به همین دلیل هیچ مرجعی نمی توانست پشتیبان بلا معارض دولت باشد. شاه بر خلاف وزراء و مشاوران اسلام زده خود، می توانست قبل از ۱۵ خرداد و یا پس از آن، احساس «ملت» شدن را، به ویژه در نیروهای مترقی و پیشرو که آن زمان مشتاقانه پذیرای رفورم و اصلاحات بودند و اقدامات شاه را، هر چند که کامل نمی شمردند، اما مایل به پشتیبانی آن بودند، در مقابل مراجع قشری قرار دهد و با يك همه پرسی آزاد و زیر نظر سازمانهای بین المللی، مشروعیت پادشاهی و رفورم و اصلاحات را دریافت دارد.

پس از ۱۵ خرداد اکثریت جامعه ایران پشتیبان رفوم و اصلاحات بود. شاه در موقعیتی قرار داشت که می توانست باب گفتمان سیاسی - مذهبی را برای همه کس باز گذارد و میدان مخالفت و یا پشتیبانی را به نیروهای مذهبی و اندیشمندان جامعه سپارد و سیاست رفورم و اصلاحات را نه از آن شاه بلکه خواسته جامعه بشناساند. شاه چاره ای جز بازگشت به اجرای «اصول قانون اساسی مشروطیت» نداشت که عقب نشینی شاه را از مواضع تسخیر شده پنجاه سال گذشته می طلبید.

شاه می توانست از افراد توانای گروه های مخالف که قادر به ادامه رفورم و اصلاحات و هم چنین به عمل کردن توقعات مردم و حفظ نظم در جامعه بودند کمک گیرد. فرصت از دست رفته بود و سرعت جریان وقایع و عدم تصمیم گیری و مصلحت اندیشی نتوانست رهبران جبهه ملی و هواداران مصدق را یاری دهد. آنان هم مرد روزهای بحران نبودند.

مردم تصور میکردند اگر تغییر اساسی هم انجام گیرد، همه نابسامانیهای قبلی بر جای خواهد ماند و فقط با درهم شکستن هیأت حاکمه، از فساد و هرج و مرج رهایی خواهند یافت.

سقوط دولتهای هویدا، آموزگار و شریف امامی یکی پس از دیگری شاه را مجبور به اعلام حکومت نظامی کرد و طی نطقی ابراز داشت که «صدای انقلاب ملت» را شنیده است. اما مخالفین و مذهبیین که میل داشتند چرخ تاریخ را به دوران جاهلیت باز گردانند، دیگر میلی به شنیدن

هشدارهای شاه و رجال انتخابی وی نشان نمی دادند.

رایحه خوش آزادی همه فضای ایران را فرا گرفته بود. طبقه نو پای جامعه ایران از تحولات تاریخی و اقتصادی ایران بی خبر و روز به روز به تومار مطالبات خود می افزود و توسعه قدرت اینان با قدرت دولت و سیاست هیأت حاکمه در تضاد بود. این تضاد هم زمان با درگیری حکومت با بحران های اقتصادی و اداری روز افزون، در هم آمیخته شده و مشکل حل و فصل تضادهای بین المللی و منطقه ای نیز بر آن افزوده گشت. شاه رفت و خمینی آمد. انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و دوران وحشت و فریب آغاز گردید...

با به قدرت رسیدن آیت الله خمینی و بنیانگذاری جمهوری اسلامی در ایران، کتاب «۲۳ سال» اشتها تازہ ای یافت و بارها از جانب مخالفان «ولایت مطلقه فقیه»، زیر زمینی چاپ و منتشر شد.

انتشار و استقبال بی نظیر مردم برای خواندن کتاب، در میان روحانیون وحشت ایجاد کرد، به طوریکه در نامه های سرگشاده خود به آیت الله خمینی، خشم خود را از انتشار کتاب «۲۳ سال» اعلام و رسالات و مقالاتی بر رد کتاب «۲۳ سال» نوشته و منتشر کردند.¹⁰³ یکی از متولیان تعصب و حماقت و ازپاسداران ظلم و شقاوت که هر چند زمانی نوشته ای تحت عنوان «خیانت در گزارش تاریخ» و به گمان خود، «نقد کتاب ۲۳ سال» می نویسد، و به لطایف الحیل دوستداران و انتشار دهندگان کتاب ۲۳ سال را تهدید و حواله به «ذوالفقار علی» می دهد، در مقدمه جلد اول و دوم کتابش می نویسد:

«کتاب ۲۳ سال ماجرائی دارد که مناسب است... خوانندگان را از آن آگاه سازم» سپس شرح می دهد که «یکی از آشنایانش!» «قبل از حکومت مطلقه فقیه»¹⁰⁴، «در جلسه ای راه یافتند که در آنجا هر هفته عده ای از نمایندگان مجلس سنا از مرد و زن حضور پیدا می کنند و یکی از ایشان که در جوانی کسوت روحانیت بر تن داشته و من در اینجا نام او را نمی برم [این شخص کسی جز زنده یاد علی دشتی نیست. هر چند که از سیاق کلمات به این راز نا گفته پی میبریم] دربار سیرت پیامبر اسلام (ص) تحت عنوان ۲۳ سال القاء می کنند... از این ماجرا دیری نگذشته بود که شنیدم دروس کذایی را از طریق سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان، به بیروت برده اند و در آنجا به چاپ رسانیده و به تهران آورده اند و تقریباً مخفیانه به فروش می رسانند. در صدد یافتن کتاب مزبور آمدم و بر آن دست یافتم و معلوم شد که حروف کتاب از نوع حروفی است که در لبنان رواج دارد و در ایران موجود نیست. کتاب نه نام و نشان نویسنده را باخود داشت و نه در آغاز و یا پایان آن از چاپخانه اش، به خلاف رسم معمول، کمترین ذکری رفته بود. در اوائل انقلاب بازار این کتاب گرم شد و نیاز به تجدید چاپ پیدا کرد و چپ گراهای طرفدار روسیه این کار را بعهده گرفتند... در چاپ تازه

103 [نخستین بار آیت الله زنجانی، پس از انقلاب اسلامی در نامه ای سرگشاده خطاب به آیت الله خمینی با بیان نگرانیهای خود در مورد انقلاب اسلامی و رژیم ولایت فقیه، به محبوبیت و رغبت مردم به خواندن کتاب ۲۳ سال اشاره کرد و پرده از این ناخشنودی برگرفت. ویراستار این کتاب برای اولین بار با نام کتاب «۲۳ سال» از طریق همین نامه سرگشاده آشنا و بعدها برآن دست یافت. نویسندگان فراوانی با الهام از کتاب «۲۳ سال» کتابهایی درخارج از کشور منتشر کرده اند، مانند کتاب «قضاوت» از عبدالرحمن، «آخوندیسم» تألیف ناصر ملکی، «توضیح المسائل»، «پیکار با اهریمن»، «تولدی دیگر» و کتاب «پس از هزار و چهارصد سال» از شجاع الدین شفاء. «اسلام دین نیست» و کتاب «بیماری اسلام زدگی» از روانشاد دکتر حسن نظری، «بازشناسی قرآن»، «محمد بن عبدالله»، «الله اکبر»، «اسلام و مسلمانی» و «شیعه گری و امام زمان» از دکتر مسعود انصاری (روشنگر)، «پژوهشی در زندگی علی» تألیف دکتر آله، «در پیرامون ۲۳ سال» از دانشمندی فرزانه در آمریکا، مقالات دکتر آریامنش از انتشارات پاسداران فرهنگ ایران.....]

104 [مراجعه کنید به وصیت نامه آیت الله روح الله خمینی].

نام دکتر علینقی منزوی بر روی کتاب به چشم می خورد. این نویسنده همان کسی است که کتاب گلدزیهر Goldziher خاورشناس مغرض یهودی را پس از آنکه به عربی تحت عنوان «العقیده و الشریعه فی الاسلام» ترجمه شده بود، به پارسی برگرداند و به نام «درسهای از اسلام» انتشار داد. هر چند اصل این کتاب با ۲۳ سال پیوندی خاص دارد ولی بهر صورت علینقی منزوی در برخی از روزنامه ها انتساب خود را به کتاب ۲۳ سال تکذیب کرده است و البته شیوه نگارش و اسلوب سخن پردازی از او نیست. پس از تجدید چاپ شهرت کتاب ۲۳ سال روز افزون شد.¹⁰⁵...

از شگفتی های روزگار آنکه کتاب «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی» آیت الله روح الله خمینی، برای اولین بار بدون نام و نشان نویسنده، در حدود سال ۱۳۵۰، و بر خلاف رسم معمول، بدون ذکر چاپخانه تحت عنوان «نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء»¹⁰⁶ در بیروت و با همان حروف و احتمالاً در همان چاپخانه و بوسیله همان عواملی که در چاپ و انتشار کتاب «۲۳ سال» دخالت داشته اند، چاپ و منتشر شده است. آیا سفارت شاهنشاهی و یا ساواک در لبنان مخارج آن را پرداخته اند؟ کاشف الغطاء لقب چند تن از علمای اسلامی است که بدون ذکر نام و کنیه آنها، تا کنون از جانب کسی مورد استفاده قرار نگرفته و هیچکس خمینی را به این عنوان نه در گذشته و نه در زمان اقامت در عراق و سپس ایران می شناخته است. علت پنهان کاری خمینی آن هم در کشور عراق چه بوده است؟

در سطور گذشته نوشتیم که علی دشتی بارها کتاب های جنجالی نوشت و از روی فروتنی و یا از بیم آزار مسلمین متعصب نام خود را پنهان نگاهداشت. سعیدی سیرجانی در کتاب «آستین مرقع» در خصایل «پیرما» می نویسد: «به چاپ و نشر نوشته هایش علاقه ای به تعبیر خودش کودکانه داشت. در سالهای اخیر به سراغ ناصر خسرو رفته بود و نوشته هایش را به دوستی سپرده بود که بخواند و عیب جویی کند. که ورق گردانی لیل و نهار آغاز شد و سیلاب انقلاب پست و بلند ایران را یکسان کرد و ناشران موقع شناس را سیاستی دگر آمد. در بازگشت از دومین سفر [زندان] نوشته ها را باز خواند و حک و اصلاحی کرد و به من سپرد که هر چه می خواهی بکن. گفتم حروفچینی اش می کنیم، نشرش باشد برای روزگاری که مردم حال و حوصله خواندن داشته باشند. خنده تلخی کرد که: به من ربطی ندارد، به اسم هر که می خواهی منتشرش کن!» دشتی کتاب «۲۳ سال» را نه برای کسب شهرت و اشتها نوشت. بلکه او میل داشت از تصادم افکار بارقه حقیقت هویدا گردد.

در «یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده»¹⁰⁷ با بخشی از ماجراهای پنهانی و چگونگی نخستین چاپ کتاب «۲۳ سال» در بیروت آشنا می شویم. او می نویسد: «روزی يك ایرانی که

¹⁰⁵ [کتاب «خیانت در گزارش تاریخ، نقد کتاب ۲۳ سال» تألیف مصطفی حسینی طباطبائی. جلد اول تاریخ انتشار ۱۳۶۱ صفحه ۸].

¹⁰⁶ [نگارنده این سطور خود يك نسخه از این کتاب را در دست دارد. کتاب «ولایت فقیه» چاپ بیروت، در صفحه ۲۰۸ خاتمه می یابد، اما در صفحه ۲۱۱ «مقدمه ای از ناشر» تحت نام «جهاد اکبر» چاپ شده است که در صفحه ۲۲۹ خاتمه می گیرد. در آخر همین صفحه تاریخ ذی الحجة الحرام ۱۳۹۲ هجری قمری دیده می شود. از صفحه ۲۳۱ تا پایان کتاب، صفحه ۲۹۴، دوباره رساله مختصری چاپ شده، که از سیاق جملات چنین بر می آید که نویسنده آن آیت الله خمینی است]

¹⁰⁷ [هوشنگ معین زاده نویسنده کتاب «خیام و آن دروغ دلاویز» در اوایل دهه هفتاد میلادی در سفارت شاهنشاهی ایران در لبنان (بیروت) مشغول به کار بود و این درست همان سالهای ست که کتاب «۲۳ سال» در بیروت چاپ و سپس منتشر شده است. ایشان به خواش من خاطرات خود را پیرامون کتاب «۲۳ سال» در دو صفحه نوشته و در اختیار نگارنده قرار داده اند که در اینجا از آن به عنوان «یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده» نام میبریم]

دوستی ساده ای با من داشت، نگران و سراسیمه به سفارت و به دیدار من آمد و گفت: آقای علی دشتی کتابی برای من فرستاده و خواهش کرده که آنرا در بیروت چاپ و برایشان به ایران بفرستم. من هم این کار را کرده ام. اما پس از چاپ آن بعضی از آخوندهای ایرانی مقیم در بیروت به آقای موسی صدر رئیس مجلس اعلی شیعه لبنان مراجعه و از ایشان خواسته اند که جلوی انتشار این کتاب را بگیرند و آنرا توقیف کنند.

پرسیدم: مگر کتاب چه ایرادی دارد که میخواهند از انتشار آن جلوگیری کنند؟
گفت: هیچ، کتاب سرگذشت پیغمبر اسلام و چگونگی ظهور و گسترش اسلام است که به صورت يك کار تحقیقی انجام گرفته است...»

هوشنگ معین زاده ادامه میدهد: «قبل از هرگونه اظهار نظر یا تصمیم گیری از ایشان خواستم اگر ممکن است يك نسخه از کتاب را به من بدهد که ببینم چگونه کتابی است، که دوستم از کیف خود کتاب ۲۳ سال را به من داد. وقتی از او علت اینکه نام نویسنده آن چاپ نشده است را پرسیدم، با تأسف گفت: اگر آخوندها بفهمند این کتاب را چه کسی نوشته است دچار مشکلات فراوانی خواهد شد، بعد با خنده گفت لابد میدانی که آخوندها سر مرحوم کسروی چه آوردند؟ ... در دیدار بعدی از دوست خود پرسیدم: شما یقین دارید که این کتاب را آقای علی دشتی نوشته و برای شما فرستاده است، چون هیچ اشاره ای به نام ایشان در کتاب نشده است.

در پاسخ گفت: بلی و شما میتوانید با خود ایشان با این شماره تلفن تماس بگیرید و شماره تلفن شادروان علی دشتی را به من داد.

وقتی از او پرسیدم: آخوندهای که به آقای موسی صدر مراجعه کرده اند از کجا فهمیده اند که شما این کتاب را چاپ کرده اید؟

گفت: کتاب در چاپخانه يك آخوند ایرانی که معمولاً کتابهای مذهبی ایران و عراق را چاپ میکند، چاپ شده است. آنجا پاتوق آخوندهای ایرانی است. خود صاحب چاپخانه هیچ نوع مخالفتی با محتوای کتاب نداشته و ندارد....»

معین زاده می نویسد: «ماجرای ما را به ایران گزارش کردیم که در عین حال مطمئن بشویم که کتاب از طرف شادروان علی دشتی برای چاپ به بیروت فرستاده شده است. پاسخ آمد که کتاب مربوط به آقای علی دشتی است و هیچ ربطی به دولت ایران ندارد... سفارت در این باره دخالتی نکند.

وقتی ماجرا را برای رابط شرح دادم، با توجه به اینکه به رابطه بسیار نزدیک و خوب من و آقای موسی صدر آگاه بود، خواهش کرد که اگر ممکن است من [هوشنگ معین زاده] با آقای موسی صدر صحبت کنم که راه حلی برای این قضیه پیدا کند تا از ضبط این کتاب خود داری شود.

پذیرفتم و به دیدار آقای موسی صدر رفتم و ماجرا را برایشان شرح دادم. ایشان که در جریان امر قرار داشت، گفت: میدانی این آخوندهای بیکاری که در بیروت ول هستند، دنبال بهانه ای میگردند که سرو صدا راه بیاندازند و اظهار وجودی بکنند و اگر من در مقامی که هستم اقدامی در این زمینه نکنم، فردا همه جا شایعه خواهند کرد که من هم در این کار دست داشته ام. بخصوص این که آنها مدعی هستند این کتاب ضد دین و پیغمبر اسلام نوشته شده است. تنها راه چاره این است که من اقدام برای توقیف انتشار کتاب را دو سه روزی این دست و آن دست کنم و در این مدت تو به دوست خود بگو که کتاب را از چاپخانه تحویل بگیرد و از بیروت خارج کند. تاوقتیکه من از دولت لبنان درخواست توقیف کتاب را میکنم، کتاب از این مملکت بیرون رفته باشد.

قضیه را با دوست خود در میان گذاشتم و او با خوشحالی و درك موقعیت آقای موسی صدر، نظر ایشان را پذیرفت و خوشبختانه چاپخانه... در اسرع وقت تحویل دوست ما داد و همان روز نیز آنها را به ایران حمل کردند. کتاب در تیراژ هزار نسخه چاپ شده بود بدون هیچگونه نامی از نویسنده و

چاپخانه و شهر و کشوری که کتاب در آنجا به چاپ رسیده بود.¹⁰⁸....»

علینقی منزوی در اوایل انقلاب به دلیل انتساب کتاب به وی دستگیر و مدتی در زندان شکنجه و پس از تخلیه اطلاعاتی مجبور شد با اعلانهای پی در پی در روزنامه های جمهوری اسلامی، انتساب کتاب «۲۳ سال» را به خود تکذیب کند.

جواد وهاب زاده دوست قدیمی و از یاران وفادار و صمیمی دشتی، پس از سالها که خود شاهد شایعات نا درست پیرامون نام نویسنده کتاب «۲۳ سال» بود، بالاخره مجبور گردید در مقالات و مصاحبه های گوناگون پرده از رازی بر گیرد که سالها در دل پنهان نگاهداشته بود، که خواندنش خالی از لطف نیست وی در قسمتی از خاطرات خود از علی دشتی می نویسد:

«شادروان علی دشتی، همه ساله در تابستان و هر بار سه هفته به استراحتگاه باد گشتاین (Kurort Badgastein) در نزدیکی شهر سالزبورگ در کشور اتریش می آمدند و در آنجا به استراحت و آسایش میپرداختند. اصولاً ایشان شیفته طبیعت بودند و آرامش در طبیعت را دوست داشتند. معتقد بودند که استراحت در طبیعت سبب آرامش روح و طولانی شدن عمر میشود. ایشان بیماری جسمی نداشتند و با اینکه در سنین بالائی بودند بسیار تندرست بنظر میرسیدند. ساعت ها در کنار ایشان در جنگلهای اطراف باد گشتاین راه پیمائی میکردیم. در این موارد زنده یاد دشتی در مقوله های سیاسی و ادبی صحبت میداشت. لحظات دوست داشتنی و فراموش نشدنی بود و بی اغراق از زیباترین و پر خاطره ترین ایام زندگی من بشمار میروند. هرگاه به آن ایام می اندیشم، سایه ای از غم و اندوه بر جان و روانم سنیگنی میکند.

هر زمان که اقامت سه هفته ای ایشان در بادگشتاین پایان می یافت، من زنده یاد دشتی را با خود به شهر مونیخ محل اقامت خود می بردم. ایشان دو سه روزی در هتل کونیگس هوف (Hotel Königshof) اقامت می کردند و سپس عازم تهران میشدند.

در اواخر تابستان ۱۳۵۱ (سپتامبر ۱۹۷۲) طبق مرسوم همه ساله، ایشان را به مونیخ آوردم. این بار زنده یاد دشتی در هتل کونیگس هوف کتابی استنسیل شده بمن مرحمت فرمودند که در صفحه نخست آن، عنوان کتاب «۲۳ سال» بود، اما نامی از نویسنده کتاب برده نشده بود. ایشان تأکید کردند که آن را بعداً بخوانم و نظر خود را در مورد مطالب کتاب ابراز دارم. در ضمن فرمودند آیا میتوانی پی به نام نویسنده آن ببری؟!

کتاب را با ولع تمام خواندم. من تا آنزمان در ادبیات فارسی هر گز کتابی در نقد تاریخ اسلام نخوانده بودم. فصل آخر کتاب مرا بیش از فصول دیگر بخود مشغول داشت. سبک نگارش کتاب برایم جای شبهه ای نمی گذاشت که نگارنده کتاب کسی جز زنده یاد دشتی نیست.

روز بعد باتفاق دوست قدیمی خود، آقای دکتر محمد عاصمی که مایل بملاقات با ایشان بود، بدیدار زنده یاد دشتی رفتیم. پس از ساعتی عاصمی خدا حافظی کرد و رفت و من و دشتی تنها ماندیم. ایشان از من پرسیدند که آیا از کتاب خوشم آمده است و آیا نویسنده کتاب را میشناسم. من یکتائی و ارزشمندی کتاب را گوشزد کردم و به ایشان گفتم که این پر واضح است که نویسنده کتاب جز شما کس دیگری نمی تواند باشد. ایشان گفته من را همراه با لبخندی تأیید کردند.

پس از ساعتی در حین خدا حافظی ایشان بمن توصیه کردند که کتاب را برای مطالعه در اختیار دوستم دکتر عاصمی بگذارم. من و دکتر عاصمی هردو مسحور مطالب کتاب «۲۳ سال» شده بودیم و به تشویق و خواهش او من در دیدار بعدی از زنده یاد دشتی پرسیدم که آیا اجازه میدهند

108 [ماجرای انتشار کتاب ۲۳ سال شادروان علی دشتی، یادداشتهای شخصی هوشنگ معین زاده، پاریس. بی

تردید آن ایرانی که برای دریافت کمک به هوشنگ معین زاده و به سفارت شاهنشاهی ایران مراجعه کرده بود، بنا به قرائن و به ویژه که علینقی منزوی به اتهام تألیف کتاب «۲۳ سال» در اوایل انقلاب دستگیر و مدتها در زندانهای جمهوری اسلامی بسر میبرد کسی جز علینقی منزوی نیست. هر چند که آقای هوشنگ معین زاده بنا به دلایلی از آوردن نام او خودداری کرده اند]

بخشهایی از کتاب را در مجله کاوه چاپ کنیم. ایشان پاسخ دادند که بعداً از تهران شما را مطلع می‌کنم. از تهران بمن پیغام فرستادند که چاپ بخشهایی از کتاب در مجله کاوه مانعی ندارد، اما بدون ذکر نام ایشان.

با مشورت دکتر عاصمی فصل آخر کتاب ۲۳ سال را که تحت عنوان «پس از ۲۳ سال، ماجرای خلافت» بود، انتخاب کردیم و در فروردین ۱۳۵۲ (مارس ۱۹۷۳) همراه با مقدمه ای از نگارنده بچاپ رسید، که نقل آن خالی از فایده نیست.

«عاصمی عزیز. یکی از دوستان ارجمند و بزرگوار من که نویسنده ای سرشناس و مردی است مردستان، از راه لطف و مهربانی، کتاب پیوست را که تحت عنوان «۲۳ سال» نوشته بمن سپرده است.

وقتی کتاب را خواندم به این فکر افتادم که با نظر تو در باره چاپ و نشر آن تصمیمی اتخاذ کنیم. ولی چون با وضع مالی مجله آشنا هستم و از مشکلات کار تو در این زمینه آگاهم، میدانم که در حال حاضر چاپ جداگانه ی این اثر نفیس برای «کاوه» امکان ندارد و بهمین جهت پیشنهاد می‌کنم قسمتهایی از این کتاب را در مجله بچاپ برسانی تا وقتی که از نظر مالی دستت باز شد بچاپ جداگانه ی آن مبادرت ورزی...

این نویسنده صاحب عقیده از رجال ادبی و اجتماعی معروف ایران است. سالهای درازی که من و تو هنوز خود را نمی شناختیم، روزنامه نویسی بنام بوده است و شماره ی تألیفاتش از اعداد دو رقمی در گذشته است و سیر و سلوکش در دواوین متقدمین برجسته ی سرزمین ما از تفحص های مؤثر و جاندار دوران اخیر بوده است.

ایشان دلشان نمیخواهد این مطالب فعلاً با نام خودشان نشر شود. میگویند: سبک هر نویسنده ای خود آن نویسنده است» و طبیعی است که با این فتواء خوانندگان هوشیار مجله بفرست درخواهند یافت که این نثر محکم و مستدل و سنگین و دلپذیر از خامه ی کدام هنرمند خلاق تراویده است. با سلام و اخلاص و سپاس، جواد وهاب زاده»

مجله کاوه را همراه نامه ای برای زنده یاد دشتی به تهران فرستادم. ایشان بلافاصله در نامه ای طولانی پس از تفقد و تشویق متذکر شدند که با خواندن این مقدمه همه کس متوجه میشود که نویسنده کتاب من هستم و حتی بشوخی نوشته بودند که این مقدمه فقط نام و نشانی منزل من را کم داشت و تأکید کردند که حتماً در شماره بعدی کاوه بنحوی باصلاح آن بپردازم. در شماره بعدی مجله کاوه خرداد ماه ۱۳۵۲ برابر با ژوئن ۱۹۷۳ بخش دوم تحت عنوان «۲۳ سال، سودای غنیمت» با نامه ای کوتاه بشرح زیر از من بچاپ رسید:

«عاصمی عزیز. مقدمه ی شماره گذشته، اشتباهی داشت که با این تذکر امید رفع آن را دارم. قضیه این است که دوست صاحب نظر بنده که این مطالب را به اختیار من گذاشته اند، نویسنده ی آن نیستند و متأسفانه نویسنده ی اصلی را ایشان هم نمی شناسند. بهر حال آنچه مسلم است و عکس العمل خوانندگان مجله هم مؤید آنست، مطالبی است عمیق، پر مغز و روشنگر و علی علیه السلام فرموده است: بنگر که چه میگوید، منگر که، که میگوید. بنا بر این باید از این نوشته ها بهره گرفت و به غنای اندیشه کمک کرد. نویسنده هر که باشد خدایش توانائی بیشتر در اندیشیدن بدهد که ما را نیز از این رهگذر نصیبی رسانده است. با سلام و اخلاص و سپاس. جواد وهاب زاده.

شادروان علی دشتی میل داشت کتاب «۲۳ سال» را در ایران چاپ و منتشر کند و بعدها برای من تعریف کردند که کتاب «۲۳ سال» را به یکی از مهمترین رجل سیاسی آن ایام، که من اکنون میل ندارم نام او را افشاء کنم، دادم خواندند و «بسیار هم پسندیدند»، اما به زنده یاد دشتی میگویند: «صلاح نیست در ایران چاپ شود». کتاب پس از مدت کوتاهی در لبنان منتشر شد در سفر بعدی که به اروپا آمدند ایشان چند جلد کتاب همراه خود برای من هدیه آوردند که هنوز من يك نسخه آنرا در کتابخانه خصوصی خود دارم.

پس از انقلاب افراد گوناگونی را به اتهام نوشتن کتاب «۲۳ سال» دستگیر و زندانی کردند. از آن

جمله دکتر علی‌نقی منزوی مدتها در بند بود. در همین ایام شادروان دشتی هم دستگیر شد. یکی از دلایل دستگیری ایشان نوشتن همین کتاب «۲۳ سال» بوده است.

من نگران حال شادروان دشتی بودم و برای آنکه خبری از ایشان بگیرم مرتباً با دوستان و آشنایان ایشان تماس می گرفتم. بالاخره متوسل به مرحوم سعیدی سیرجانی که یاری وفادار و مصاحبی بزرگوار و دوست صمیمی دشتی بود شدم. پس از مکالمات تلفنی متعدد و اصرار من، شماره تلفن بیمارستانی که شادروان دشتی در آن بستری بود در اختیار من گذاشتند تا با دشتی تلفنی صحبت کنم. چند بار کوتاه با ایشان صحبت کردم. آخرین مکالمه تلفنی من با ایشان به اواسط دیماه ۱۳۶۰ میرسد که چند روز قبل از فوت ایشان بود. گفتگوی ما بسیار کوتاه و صدای شادروان دشتی بسیار ضعیف و جمله ها بسیار مقطع و پراکنده بود. بارها از ایشان پرسیدم که آیا دارویی احتیاج دارند تا برای ایشان بفرستم. ایشان خواهش من را رد کردند و چنین دریافتم که اصلاً میلی به درمان خود ندارند، مکالمه ما قطع شد.

مرحوم سعیدی سیرجانی پس از فوت زنده یاد دشتی، در سفری به خارج از کشور چند روزی مهمان من در شهر مونیخ بودند. در این سفر مرحوم سعیدی سیرجانی مشروحاً از آخرین روزهای حیات زنده یاد دشتی برای من صحبت کردند که من چند نکته از آن را بازگو می کنم.

در زندان آزار و شکنجه زیادی به شادروان علی دشتی وارد می کنند و حتی در زندان بر اثر شکنجه، لگن خاصره ایشان آسیب می بیند و به همین سبب او را از زندان به بیمارستان جم انتقال می دهند. سعیدی تعریف میکرد که به کمک آشنایان موفق شده بود در بیمارستان از زنده یاد دشتی عیادت کند. جالب توجه آنکه بارها دشتی از سعیدی تقاضای مواد سمی (سیانکالی، سیانور) می کند تا به زندگی خود خاتمه دهد.¹⁰⁹

پیر سیاست و ادب، علی دشتی در بیمارستان جم تهران، در کمال رنجوری و درد، به سبب عوارض ناشی از شکنجه های زندان، زیر برق سرنیزه پاسداران جان سپرد.

محمد عاصمی صاحب امتیاز و سردبیر ماهنامه «کاوه» در ضمن مقاله کوتاهی، در اسفندماه ۱۳۶۰، در سوگ «مرگ استاد دشتی» گفته های جواد وهاب زاده و شرح «نخستین» ملاقات خود را با علی دشتی تأیید می کند و مینویسد:

«نخستین بار که او را دیدم به سال ۱۳۵۲ در هتل کونیگس هوف مونیخ بود، به همراه جواد وهاب زاده دوست هم سرنوشتیم... اینک او در برابر من بود، قامتی کشیده و لاغر، ریشی که سفیدیش به سیاهیش جلوه می فروخت. چشمانی نافذ و چهره ای مهربان و بیانی گرم و آرام... پس از ساعتی که بر خاستیم، دفتر قطوری به من داد و گفت: من تا پس فردا اینجا هستم، ممنون می شوم اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و بر گردانی... عنوان این نوشته ها «۲۳ سال» بود. نه پس فردا که فردا به دیدنش و این بار به زیارتش رفتم و دیگر من بودم که همه حرف بودم و او همه گوش... گفتم که در باره او چه اندیشه های داشتم و اینک با این نوشته چگونه دگرگون شدم و گفتم معمولاً در این سن و سال بسیاری از مردم آگاه و دانا نیز که روزگاری یکه تاز میدان جدال با اوهام و خرافات بوده اند، از گفته ها و کرده ها اعراض می کنند و شما بر عکس به شجاعت و جسارت دوران جوانی پرده دری

109 [مراجعه کنید به مصاحبه جواد وهاب زاده تحت نام «می بینی چه ملت حق شناس و فرهنگ دوستی داریم؟» در شماره ۷۷۳ هفته نامه «نیمروز» چاپ لندن و یا به فصل نامه «ره آورد»، شماره ۵۳، صفحه ۲۶۶، بهار ۱۳۷۹ زیر عنوان «یادی از زنده یاد علی دشتی، در واپسین روزهای زندگی».

In Memory of Ali Dashti, Prominent Iranian Man of Letters. (J. Vahabzadeh). Rahavard, A Persian Journal of Iranian Studies, California. Publisher and Editor: Hassan Shahbaz. Nineteenth Year, No. 53, Spring 2000.

کرده اید و سرمشقی شده اید برای همه روشنگران زمان. گفت: من از کودکی در کربلا و در خانواده ای بسیار متعصب با خشکی‌ها و نادانیها و فشارها بزرگ شده ام و دنیای منجمد قشریون را با همه وجودم لمس کرده ام و می دانم که تعصب چه بلائی است و وظیفه خود می دانم که آنچه در توان دارم با این بلا بجنگم... چاپ کتاب ۲۳ سال در کاوه بصورت مقالات مسلسل آغاز شد و در مقابل نامه های فراوان تشویق و تقدیر و ستایش، چنانکه باید، باران دشنام و تهدید بر سر من باریدن گرفت و من هر دو را هم ناسزا و هم سزا را بجان پذیرفتم و چون قرار ما با دشتی پنهان نگهداشتن نام او بود تا امروز بر این قرار ایستاده ام.... و امروز که این نویسنده بزرگ، محقق دانشمند، ادیب پژوهشگر شجاع در شرایطی بسیار ناگوار و در سکوتی بی نهایت اندوهبار، به ابدیت پیوسته است، بر خود واجب می دانم که سیمای واقعی دشتی بزرگ را بنمایانم.¹¹⁰»

کتاب «۲۳ سال» با آرایشی جدید بفارسی در خارج از کشور چاپ شد. بدیهی ست که مأمورین رژیم اسلامی، گزارش انتشار مجدد و محبوبیت کتاب را به تهران داده اند. ملا مصطفی طباطبائی از مزدوران جمهوری اسلامی در جلد اول کتاب خود می نویسد: «تنی چند از دوستان تهرانی[!] و شهرستانی[!] و حتی از خارج از کشور[!] با بیتابی از من خواستند تا به این کتاب پاسخی بدهم... ما نیز پروا نداریم که امثال کتاب ۲۳ سال از سوی مخالفان اسلام انتشار یابد... به شرطی مجاز است که دولت دادگر[منظورش حکومت اسلامی است] مراقب و بیدار مسلمین بر آن نظارت داشته باشد... پس ایراد ما به کتاب ۲۳ سال از این نظر است، نه از آنرو که چرا مخالفان قرآن سخن گفته اند و یا چیزی نوشته اند... ما نگارش و نشر این کتاب را نوعی اقدام بر ضد اسلام می شمیریم... لذا هشدار می دهیم که مسلمین در برابر این شیوه های مخالف باید بیش از پیش احساس مسئولیت کنند.¹¹¹»

علی دشتی به تصدیق دشمنان و دوستانش نه «ضد اسلام» بود و نه «مخالف قرآن» و اصولاً هر آزاد اندیشی تصدیق می کند که مطالعه کتاب «۲۳ سال» تنها و فقط و شاید سبب دوری از خرافات و تعصبات گردد و نه چیز دیگری. اما ملا مصطفی طباطبائی «نشر این کتاب را نوعی اقدام بر ضد اسلام» می شمرد و در کمال صراحت و روشنی نویسندگان خارج از کشور را تهدید به مرگ می کند و می نویسد:

«مخصوصاً باید مایه هشیاری کسانی باشد که می شنویم در خارج از ایران به تقلید از ۲۳ سال، کتاب و رساله می نویسند... اینک می شنویم که دشمنان اسلام چنین کتاب رسوا و خائنانه ای را دستمایه قرار داده اند و بر مبنای آن در اروپا رساله ها می نگارند. چنانکه یکی از این رسائل جاهلانه را برخی از دوستان [مأموران رژیم] برای من فرستاده اند... لسان سعدی در کام و ذولفقار علی در نیام است.¹¹²»

اشتهار و رواج کتاب فاخر و جلیل «۲۳ سال» که نه به مقدسات دیانت اسلام بی احترامی کرده و نه نویسنده بزرگوار آن در پی تبلیغ عقاید ضد اسلامی برآمده است، باعث حیرت و خشم کسانی است که عوام الناس آنان را کاشف اسرار جهان پیدا و ناپیدا می دانند. زیرا اینان به خوبی می دانند که اگر پرده اوهام و خرافات دریده شود، آن مفتونی و شگفت زدگی که مایه حفظ قدرت آنهاست از میان

110 [محمد عاصمی، صاحب امتیاز و سردبیر مجله «کاوه» تا کنون در دو مطلب کوتاه در کاوه سال هیجدهم، شماره ۷۵، صفحه ۹۸، مورخ اول فروردین ۱۳۶۱ و همچنین کاوه شماره ۱۳۸۳/۱۰۴، صفحه ۳۳، اشارات خواندنی پیرامون «نخستین» ملاقات خود با دشتی بدست میدهد].

111 [کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» صفحه ۸ تا ۱۴].

112 [خیانت در گزارش تاریخ (نقد بر کتاب ۲۳ سال) صفحه ۹ و ۱۰]

خواهد رفت.

زنده یاد علی دشتی قامتی متوسط، پوست گندم گون و موی کمی داشت. خطوط چهره او خوب نمایان بود. چشمهایش پر تحرك و نافذ بودند، به طوری که مخاطبانش به ندرت در چشمان او خیره می شدند. «ژستهای قاطع دست که به سرعت حرکت می کرد و جنبه نطق انقلابی به این صحبت دوستانه می داد، شدت عصبانیت و حساسیت فوق العاده و صراحت لهجه زیاد از حد دشتی را آشکار می کرد»¹¹³

مردی را تصور کنید که در باره هر شاعری می نوشت، شاهکاری به وجود می آورد. اگر همه آن آثار ارجمند و فراموش نشدنی که سالها منحنی های روح جوانان عاشق پیشه را نوازش می داد و پیران دلشکسته را آرامشی می بخشید، اگر «نقشی از حافظ»، «قلمرو سعدی»، «سیری در دیوان عاشقانه ترین غزلیات ادب فارسی «شمس» را به کناری گذاریم، خواندنی ترین و درخشان ترین، بلکه فاخرترین و ماندنی ترین اثر او همین کتاب همایونی «۲۳ سال» است. هر فصل و قطعه آن نمونه ای از ایجاز و روشنی و نکته سنجی است. «۲۳ سال» مانند تمامی آثار او از اطناب ملال انگیز دور و به همین سبب با رغبت و شوق تمام می توان آن را بارها مطالعه کرد.

به هر روی در جثه لاغر و ظریف او روحی بزرگ نهفته بود. هوشی تند و قریحه ای فیاض داشت. میهن دوست بود. اگر بزرگ ترین نویسندگان معاصر ایران نباشد، بدون تردید یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر ایران است. آثارش لبریز از عاطفه و کوششی است برای نشر تفاهم و تساهل و عشق و محبت در جامعه ایرانی.

علی دشتی در این کتاب، با همتی بزرگ و بینشی ژرف به شکافتن عادات و عقاید اعراب صدر اسلام پرداخته و انگیزه و فلسفه بازگشت به صدر اسلام را با ارائه نمونه هایی تاریخی از آن دوران و نیز علل قدرت یافتن اسلام و چگونگی پذیرفتن «دین حنیف اسلام» را شرح داده است. بی گمان تفکرات و اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقا خان کرمانی¹¹⁴ و احمد کسروی¹¹⁵ و دیگر اندیشمندان و منتقدین دو قرن اخیر ایران در تألیف کتاب «۲۳ سال» تأثیر گذاشته است، اما هیچکدام از نامبردگان با این ظرافت ادیبانه و با این روش فاضلانه و صمیمانه کتاب خود را ننوشته اند.

رأی صاحب نظران پیرامون علی دشتی و آثارش

سعیدی سیرجانی، شاهد آخرین روزهای زندگی دشتی، «درآستین مرقع» با نثری زیبا و در عین حال

113 [بازیزگران عصر طلایی، صفحه ۱۶۲].

114 [بی تردید علی دشتی آثار میرزا آقاخان کرمانی را مطالعه کرده بود. زیرا در نامه ای به محمد رضا شاه، به نام و افکار ضد تازی میرزا آقاخان کرمانی اشاره و استناد میکند. مراجعه کنید به کتاب «دشتی در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۷۴]

115 [در سطور قبل نشان دادم که علی دشتی با احمد کسروی آشنایی داشت و کسروی در شفق سرخ مقالاتی نوشته بود و از مباحثات مجلس که قبلاً نقل شد چنین معلوم میشود که دشتی آثار احمد کسروی را می شناخت. دشتی در نامه ای که به تاریخ ۱۳۵۰ به شاه نوشته است نگرانی خود را از آشوبی که در آن زمان متوجه زبان فارسی شده بود ابراز داشته و نفی لغات عربی را از زبان فارسی کاری بس ناشایست می شمرد. در همین نامه دشتی می نویسد: «در دسته معدودی نفرتی از فتح عرب پدید شده است. شاید نخستین کسی که با تعصب، این موضوع را به میان آورد، مرحوم میرزا آقا خان کرمانی است که غلبه اعراب را سر انحطاط قوم ایرانی گفته است». میرزا آقا خان کرمانی در آثاری چون «آئینه سکندری»، «صد خطابه» و «سه مکتوب» چنین نظریاتی را بیان کرده است. مراجعه کنید به «دشتی، در تاریخ و ادب معاصر ایران» ص ۲۷۴]

با رندی و کنایه، خاطرات تلخ خود را از سرنوشت علی دشتی و روزهای گرفتاری و تنهایی چنین می نگارد:

«دو سفر اجباری اخیر [کنایه ای به دستگیری و زندانی شدن علی دشتی است]، پیر مرد را خسته و فرسوده کرده بود. از سفر اول که باز آمد حکیمانه صبر و سکوت پیشه کرد و از جوانی که نا دانسته و شاید هم شناخته و دانسته سیلی بر صورت استخوانیش نواخته بود شکایتی نداشت. شکوه اش از توهین نابجائی بود که به او و پسرخوانده اش روا داشته بودند. اما سفر دوم مرد را به کلی درهم شکسته بود. حقیقت را بخواهید به عنوان جسد بی جانی بازش آورده بودند که به خاکش بسپاریم. برادران میر و به تعبیر خودش دو فرشته نازنین پرستاریش کردند و به جبران شکستگی ها پرداختند. دریغا که برای شکست روح مرهمی نساخته اند. پیرمرد از سفر دوم شکایتها داشت که: معنی بهشت و دوزخ را تازه فهمیدم، در مسافرت دوم پی بردم که سفر اولم در باغ بهشت بوده است... مرد از خلق و خوی رفقا آگاه بود و از سرنوشت خویش بیمناک. از قدرت رفیقان با خبر بود و از کینه جوئی و قساوتشان هم. گفتم مرد عاشق زندگی و زیبائی و حقیقت بود و بازی زمانه را بنگر که در هر سه مورد چه به روز و روزگارش آوردند. مردی که به زیستن عشق می ورزید، بر اثر دو سفر ناخواسته سالیان اخیر، چنان از جان و جهان بیزار شده بود که به انتظار مرگی نا گهانی دقیقه شماری می کرد. يك ماهی پیش از مرگش روزی که خلوتی دست داده بود- با مقدمه چینی مفصلی در مورد آشنائی کوتاه مدت و پر کیفیتان و اینکه اهل تعقل و منطقم پنداشته - از من خواهشی کرد که مو بر تنم راست شد و عرق سردی پیشانیم را پوشاند. مرد، از من کپسول سیانور خواسته بود. سکوتی کردم و قولی دادم، بی آنکه عواقب این تعهد را سنجیده باشم. آنهم چه عواقب جانکاهی که در طول يك ماه، ده سال پیرم کرد. اگر در عمر خویش گرفتار جدال درونی تعقل و عاطفه شده باشید، به عظمت رنج من آگاهید و نیازی به باز گفتن نیست... از آن پس مطالبه های مکرر او بود و وعده های امروز و فردای من... به خلاف سابق می کوشیدم کمتر به دیدنش بروم و هر بار انبان فریب و دروغی پیش چشمان هوشیار و دقیقه یابش خالی کنم و با وعده فردائی از چنگ اصرارش خلاص شوم و روزی که تك و تنها کنار سنگ غسل خانه ایستاده و شاهد شستشوی پیکر نحیفش بودم، روح او را دیدم که بالای پیکر بی جانم می چرخد و با همان حرکت معهود دست، می گوید: نازنین من... دیدی چطور قالت گذاشتم و رفتم؟.. چه تلخ و دردناک است بازیهای مسخره سرنوشت... سرانجام او را [در خواب] دیدم که از تخت خوابش فرو می آید، عینکش را از میز کنار دستش بر می دارد و بر چشم می گذارد... دم پای هایش را می پوشد و به طرف صندلی من می آید. انگشتان ظریفش را لای موهای سرم فرو می کند و با خنده شیرین معنی داری می پرسد: توی چه فکری بودی؟ نکند باز هم داشتی به گذشته پر افتخار ما فکر می کردی، می بینی چه ملت حق شناس و فرهنگ دوستی داریم، می بینی 116...»

به تصدیق استاد جلال الدین همای علی دشتی یکی از مفاخر ادبی و «پدر نثر تازه فارسی» ایران زمین بشمار می رود. استادان و ادب شناسانی چون دکتر لطفعلی صورتگر، بدیع الزمان فروزانفر، دکتر مهدی محقق، استاد امیری فیروزکوهی، انجوی شیرازی، دکتر رحمت مصطفوی، دکتر رعدی آذرخشی، دکتر پروین گنابادی، رهیری معیری، حبیب یغمای، سعیدی سیرجانی، دکتر احسان یارشاطر، دکتر جلال متینی و شجاع الدین شفا و بیشمار اندیشمندان دیگر که همگی از ناموران و عالمان در اسلام، تاریخ و ادب ایران به شمار میروند، زنده یاد علی دشتی را یکی از مبرزترین نویسندگان عصر کنونی ایران می شناسند و هنر نویسندگی او را به نثر و نظم ستوده اند.

استاد بدیع الزمان فروزانفر عالم در اسلام و ادبیات و عرفان، با خواندن کتاب «دمی با خیام» در وصف دشتی می سراید:

ای آن که سخن ز کلك تو یافت نظام
آزاده به گوهری و مردی به تمام
با لطف تو این جهان ز آثار تو مست
خواهم که بسر برم «دمی با خیام»

ایرج میرزا در آغاز مثنوی معروف «زهره و منوچهر» در وصف دشتی می سراید:
گاه قلم در کف «دشتی» دهم
بر قلمش روی بهشتی دهم.

میرزاده عشقی خالق «انقلاب ادبی» ایران در «سه تابلو ایده آل» در صدر آن که ترکیب بندی مسمط است، علی دشتی را «عزیز عشقی» خطاب کرده و می سراید:
عزیز عشقی «دشتی» تو خوب حال مرا
شناختی و از آن خوبتر خیال مرا
تو بهتر از خود من دانی ایده آل مرا
تمام مایه بدبختی و ملال مرا
که من ز مردم این مملکت نیم خوشبین
من ایده آل خود آیدر به آسمان گفتم
يك ایده آل نك از قول دیگران گفتم
هر آنچه را که بخواهد دل «تو» آن گفتم
که ایده آل یکی مرد مرزبان گفتم
خدا نصیب کند ایده آل آن مسکین

من دینی دارم که باید ادا کنم

دکتر غلامحسین صدیقی، استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران و از شخصیت های علمی، سیاسی و اجتماعی ایران در کمال صمیمیت و بدون هیچ شائبه ای پس از مرگ علی دشتی در سال ۱۳۶۰، نزد پسر خواهر دشتی، دکتر مهدی ماحوزی اعترافی را بیان میکند که مقام سیاسی و هم مقام ادبی دشتی را نمایان می نماید. او می گوید:

«من با دشتی سنخیتی نداشتم و اختلاف مشرب موجب شده بود که هر گز در مسائل سیاسی و اجتماعی با ایشان تفاهم نداشته باشم... دشتی را که من در جوانی از خلال روزنامه «شفق سرخ» و دوران مبارزه او با مفاسد اجتماعی می شناختم، دیگر آن دشتی نبود. [رابطه دکتر صدیقی با دشتی به سبب اختلاف نظر در مسائل سیاسی بکلی قطع شده بود] بدین جهت هرگز به مطالعه آثار ادبی وی نپرداختم و در تصورات منفی خود تجدید نظری نکردم. پس از ملاقات با شاه هم زمان با جنبش مردم علیه دستگاه سلطنت و ارائه پیشنهادهای دائر بر واگذاری قدرت به جامعه، شنیدم شاه، دشتی را خواسته و نظر او را در باره پیشنهادهای من جویا شده و دشتی ضمن تأیید آن پیشنهاد و ابراز لطف بیکران به بنده، بر محدود شدن قدرت شاه تأکید کرده و بر حسب نقل انجوی شیرازی و نیز یکی از نزدیکان شاه، [دشتی] صریحاً [به شاه] گفته است: حالا که این پیشنهاد را نمی پذیرید، آخرین عرایضم را تقدیم می کنم و مرخص میشوم.» پادشاه اسپانی پیش از فرار نزد مادر خود آمده، ضمن اشك ریختن، اجازه فرار می خواست. مادر جمله ای بر زبان می راند که عبرتی است برای تاریخ و می گوید: آری فرزندم، گریه کن چون زنان بر مملکتی که چون مردان نتوانستی از آن

دفاع کنی» این دلیری و شجاعت و نکته پردازی دشتی، مرا در ادای این دین راسختر کرد و موجب شد به مطالعه کتابهای ادبی او روی آورم. پس از انقلاب، این فرصت دست داد. اینک اعتراف می کنم که خدمت صادقانه او به فرهنگ و ادب ایران فصلی درخشان در این زمینه گشوده است و تاریخ هرگز این خدمت بی دریغ را از یاد نخواهد برد¹¹⁷...

ابراهیم خواجه نوری، علی دشتی نویسنده کتاب «۲۳ سال» را یکی از «بازیگران عصر طلایی» ایران می داند.¹¹⁸ خاور شناس چک مادام ورا کوبیچ کوا Vera Kubickova دشتی را به دلیل سبک و عقاید نوینش در شمار اولین نویسندگان نثر نوین ایران نام می برد.¹¹⁹ پیتر ایوری Peter Avery انگلیسی، دشتی را یک نویسنده مبرز اجتماعی که به مردم علاقمند است، می شناسد.¹²⁰ دکتر محمد استعلامی معتقد است که آثار دشتی «نیازمند پژوهش و بررسی» بیشتری است¹²¹ و همه کسانی که کمی دانش و انصاف داشته باشند وی را از پیشتازان قصه نویسی و ادب نسل نخستین تاریخ معاصر ایران می شناسند.

ترجمه آثار دشتی به زبانهای بیگانه

کتاب «۲۳ سال» اثر علی دشتی تنها میان ما ایرانیان پرآوازه و پرخواننده نیست. زیرا این کتاب بزبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه و بارها بچاپ رسیده است. پرفسور بگلی F.R.C.Bagley ایرانشناس و اسلام شناس معروف انگلیسی، کتاب «۲۳ سال» را ترجمه و در سال ۱۹۸۵ توسط انتشارات جورج آلن در لندن منتشر کرده است.¹²² همین ترجمه در سال ۱۹۹۴ توسط انتشارات مزدا در آمریکا دو باره انتشار یافته است. پرفسور بگلی «نصیحت الملوك» غزالی را هم به انگلیسی ترجمه کرده است. بهر روی مترجم دانشمند و دلیر ۲۳ سال به انگلیسی در «یادداشتی در باره نویسنده» در صفحه IX، کتاب ۲۳ سال را تألیف علی دشتی دانسته و مینویسد:

«کتاب بیست و سه سال نوشته نویسنده ایرانی علی دشتی، اثریست ارزشمند، زیرا در باره ارزشها و مسائلی بحث میکند که اسلام را در برابر مسلمانان مدرن می گشاید» پرفسور بگلی سپس به

117 [مراجعه کنید به کتاب «دشتی، در تاریخ و ادب معاصر ایران» صفحه ۲۵۴ تا ۲۵۶. در این کتاب آرا و عقاید مشاهیر ایران در پیرامون دشتی آمده است و یکی از منابع ارزشمند و قابل اعتبار برای شناخت علی دشتی است]

118 [کتاب «بازیگران عصر طلایی» {داور، تیمورتاش، ایرم، امیرطهماسبی، دشتی، مدرس} تألیف ابراهیم خواجه نوری صفحه ۱۶۰ تا ۲۰۴].

119 [کتاب «ادبیات نوین ایران» ترجمه و تألیف یعقوب آژند. انتشارات امیر کبیر صفحه ۹۳ و ۹۴].

120 [همان کتاب صفحه ۱۳۳، ۱۳۴ و ۱۴۱].

121 [کتاب «بررسی ادبیات امروز ایران» تألیف دکتر محمد استعلامی صفحه ۱۲۷].

122 [23] years. A Study of the Prophetic Career of Mohammad. by Ali Dashti. Translated from the Persian by F.R.C.Bagley [George Allen & Unwin.London. ISBN 1-56859-029-6]

شرایط سیاسی پیش از انقلاب اسلامی پرداخته و دلیل چاپ کتاب را در بیروت و بدون نام نویسنده آن علی دشتی، در صفحه XIII چنین توضیح میدهد:

«انتشار نقد عقاید مذهبی مردم و یا دگمهای مذهبی در سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ در ایران مجاز نبود. بنا بر این علی دشتی مجبور شد بیست و سه سال را که برجسته ترین اثر وی در این زمینه است، در خارج کشور، در بیروت، و بدون نام نویسنده به چاپ رساند» پروفیسور بگلی در بخش دیگری زیر عنوان «یادداشتی بر ترجمه» در باره چگونگی آشنای خود با علی دشتی و چگونگی اقدام خود به ترجمه کتاب، چنین مینویسد:

«در بهار ۱۹۷۵ هنگامی که در تهران بودم، یک دوست مشترک مرا به علی دشتی معرفی کرد. رفتار برازنده، فروتنی دلنشین در سنن جا افتادگی، تیز هوشی و زیرکی وی را در گفتگویمان به خوبی به خاطر دارم. اینگونه به نظر میرسید که دشتی سالهای طولانی زندگی پربار و سودمندی را پشت سر نهاده است. او یک نسخه از ۲۳ سال را به من هدیه نمود و خواهش کرد که آن را ترجمه کنم ولی نه در باره او سخنی بگویم و نه آن ترجمه را پیش از مرگش منتشر نمایم. او این خواهش خود را در سپتامبر ۱۹۷۷ هنگامی که یک بار دیگر او را در تهران ملاقات کردم و نیز در سفر کوتاهی که در ژوئن ۱۹۷۸ به لندن و پاریس داشت توسط تلفن و نامه تکرار کرد. تماس من با علی دشتی پس از انقلاب قطع شد ولی بر سر قول خود در برآوردن خواهش وی ایستادم.» ترجمه انگلیسی کتاب «۲۳ سال» چهار سال پس از مرگ زنده یاد علی دشتی که در ۲۶ دیماه ۱۳۶۰ روی داد، منتشر شد.

کتاب «دمی با خیام» توسط ایران دوست الل ساتن¹²³ به انگلیسی بسیار زیبائی ترجمه و مورد توجه محافل ادبی قرار گرفت و به چاپ پنجم رسید که در دانشگاههای اروپا و آمریکا تدریس میشود. کتاب «۲۳ سال» نیز توسط نگارنده این سطور به آلمانی ترجمه و به چاپ دوم رسیده.¹²⁴ و برخی از آثار زنده یاد علی دشتی به زبان عربی نیز ترجمه و به چاپهای متعدد رسیده اند.

خود شیفتگی جنجال برانگیز!

سرنوشت کتاب «۲۳ سال» آنچنانکه شرحش را در سطور گذشته آوردیم بدون نام نویسنده آن، علی دشتی و بدون نام ناشر در بیروت بچاپ رسید و پس از آن برای روانشاد علی دشتی به تهران فرستاده شد. دشتی کتاب را به دوستان و آشنایان خود هدیه میداد و طبیعتاً در دسترس علاقمندان اینگونه آثار نبود. تا حادثه نکبت بار انقلاب اسلامی، این کتاب اشتهاری نداشت و تنها عده ای از نزدیکترین دوستان و آشنایان علی دشتی از وجود چنین کتابی بقلم علی دشتی آگاهی داشتند.

پس از تأسیس «حکومت الله» و بقدرت رسیدن روحانیون شیعه در ایران عده ای و همچنین روانشاد علی دشتی به اتهام نوشتن کتاب «۲۳ سال» دستگیر و روانه شکنجه گاههای جمهوری اسلامی شدند. دستگیر شدگان همگی انتساب کتاب «۲۳ سال» را بخود تکذیب کردند که در روزنامه های ایران منتشر شد. اما تنها کسی که انتساب کتاب را بخود تکذیب نکرد، علی دشتی بود. بی تردید در صورت بازجوییهای واوک از علی دشتی، پیرامون کتاب «۲۳ سال» مطالبی بقلم و از زبان علی دشتی پیرامون چگونگی تألیف «۲۳ سال» موجود است و می باید هنوز در آن وزارتخانه اسلامی نگاهداری بشود و جای هیچ شک و تردیدی نیست که وی از کتاب خود دفاع و انتساب آن را بخود پذیرفته است. بازجوییهای واوک از زنده یاد علی دشتی و دیگران، یکی از مهمترین اسناد مهم تاریخ معاصر ایران است. که من امیدوارم روزی همه این اسناد و مدارک منتشر شود تا بین خادم و خائن فرقی گذاریم...

¹²³ [L.P.Elewell Sutton, In Search of Omar Khayyam]

¹²⁴ 23] JAHRE, Die Karriere des Propheten Muhammad, Alibri Verlag, Aschafenburg, Übersetz, überarbeitet und herausgegeben von Bahram Choubine und Judith West, ISBN 3-932710-80-0]

زنده یاد علی دشتی پس از مدتی در اثر شکنجه های زندان به بیمارستان انتقال داده شد و بالاخره جان بر سر نوشتن این کتاب گذاشت.

کتاب «۲۳ سال» در اوایل انقلاب به اشکال مختلف، پنهانی چاپ و جلوی دانشگاه تهران بمعرض فروش گذاشته شد. بطوری که انتشار و اشتها کتاب سبب گلایه آیت الله زنجانی شد و در نامه ای سرگشاده از محبوبیت کتاب میان مخالفان جمهوری اسلامی یاد کرد. نگارنده این سطور خود از طریق همین نامه سرگشاده در خارج کشور پی به وجود چنین کتابی برد و بعدها نسخه چاپ بیروت را بدست آورد. پس از فوت علی دشتی کسانی در ایران و هم چنین خارج کشور به لطایف الحیل کتاب «۲۳ سال» را بخود نسبت میدادند و از این راه برای خود کسب آبرو میکردند.....

بهمن سبب در سال ۱۳۶۴ ویراستار، کتاب گرانمایه «۲۳ سال» چاپ بیروت را برای اولین بار با نام «علی دشتی» بدون مقدمه، در خارج کشور منتشر کرد. در سال ۱۳۶۷ همین کتاب با مقدمه ای کوتاه از نگارنده و با قید این مطلب که کتاب «اثر: علی دشتی» است منتشر کرد. آنگاه کتاب «۲۳ سال»

در سال ۱۳۷۳ با حروفچینی کمپیوتری از روی متن منتشره در بیروت، بدون هیچ تغییری و ویرایش و آرایشی جدید و مقدمه ای مفصل تر چاپ و منتشر کرد و بعدها همین کتاب جدید، دست مایه ناشران و چاپخانه های سودجو در آلمان و آمریکا گردید و از روی آن، در کمال ابلهی، تقلید و کپی کردند و بدون اطلاع ویراستار کتاب، بجای غیر قانونی و پنهانی آن پرداختند. ویرایش و آرایش کتاب با آنکه با مرارت و رنج همراه بود، برای ویراستار کتاب سود مادی نداشت و تا کنون هیچ ناشری چه آنها که با اجازه ویراستار، کتاب را چاپ و انتشار داده اند و چه آنها که پنهانی و بدون اطلاع ویراستار، کتاب «۲۳ سال» ویرایش من را غیر قانونی منتشر کرده اند، دیناری برای ویرایش و حروفچینی جدید، به ویراستار این کتاب نپرداخته اند. زیرا هدف نگارنده این سطور خدمت به آگاهی ملی بود و این تنها خدمتی بود که میتوانستم برای هم میهنانم انجام دهم...

در خارج کشور بارها کسانی پیدا شدند که از روی کینه توزی، تألیف کتاب را به اقلیتهای مذهبی، و حتا به بهائیان نسبت دادند و ظاهراً بعید میدانستند که چنین کتابی از جانب یکی از شیعیان و درس خواندگان نجف و کربلا برشته تحریر آمده باشد. تا اینکه در هفته نامه نیمروز چاپ لندن مقاله ای منتشر شد که نویسنده آن بدون آگاهی از زندگی و آثار زنده یاد علی دشتی، و در کمال بی پروایی، مدعی شد که: «کتاب ۲۳ سال که نام اصلی اش الرسالة المحمدیه است، از آن شاعر و نویسنده ای به نام معروف رصافی عراقی است و علی دشتی مترجم آن است... در سوئد و در شهر اوپسالا، با یک وزیر عراقی پناهنده (سپهبد نظامی) آشنا شدم. این وزیر پست وزارت کشاورزی را در زمان ریاست احمد حسن البکر داشته است. آشنائی ما در بخش سه مه تیک انستیتیوت زبان هابود. در آن هنگام، استاد بخش، روی کارهای ابن العربی کار میکرد... گفتگو در زمینه های دینی اسلام و پاینده نیزم زیاد داشتیم. در گفتگوی با (ع. ک. ف.)، وزیر عراقی در این زمینه ها، روزی او از من پرسید که تو جزوه ی الرسالة المحمدیه (مأموریت محمدی) معروف رصافی را خوانده ای؟ گفتم نه. او گفت: خیلی از این حرف ها آنجا هست و من به منابع آن نگاه کردم، دیدم درست است. جزوه را از او خواستم که ببینم و او روز بعد آن را آورد و به من نشان داد. خواستم فتوکی کنم، با همه ی همکاری و ارتباط رفت و آمد، ترسید و نپذیرفت. اما من کتاب را در همان روز تند خواندم و در آخر وقت آن را به او پس

دادم¹²⁵ «نویسنده این مقاله در همین نوشته دو باره با پا فشاری تکرار میکند که «کتاب ۲۳ سال کپی الرسالة المحمدیه است» و کتاب ۲۳ سال «ترجمه علی دشتی است و نه نوشته ایشان». پیرامون «معروف رصافی شاعر عراقی»، نویسنده مقاله مندرج در نیمروز شماره ۷۶۱، ادعا میکند که «او [معروف رصافی] شاعر و نویسنده ای تند مزاج و چپ گرا بوده است. تحصیلات خود را در اسلامبول انجام داده، سپس به عراق باز می گردد و نیز نوشته اند که او فراماسونر و با یهودیان دوست بود.¹²⁶»

نگارنده این سطور پیرامون زندگی، عقاید و آثار «معروف رصافی» شاعر عراقی کنجکاو شد و با ایرانیانی که در عراق تحصیل کرده و با نویسندگان عراقی آشنائی داشتند تماس گرفت و بالاخره

125 [انتشار این مقاله در یکی از پرتیراژترین هفته نامه های خارج کشور سبب گفتگوهای فراوانی گردید و باعث شد که محمد عاصمی سردبیر فصل نامه «کاوه» شرح مختصری پیرامون نویسنده مقاله و همچنین مقاله مندرج در نیمروز بنویسد که در هفته نامه نیمروز شماره ۷۶۲ آمده است. نوشته محمد عاصمی نه تنها سوء تفاهات را برطرف نکرد بلکه بر آن دامن زد. در حالی که خود او در کاوه شماره ۱۰۰ مصاحبه ای را از دکتر علی نقی منزوی بچاپ رسانده بود، که انتساب کتاب ۲۳ سال را در کمال روشنی به زنده یاد علی دشتی میدهد. لذا در شماره ۷۶۳ هفته نامه نیمروز مقاله مشروحی بقلم دانشمند بزرگوار جناب شجاع الدین شفاء بچاپ رسید که جواب همه آن ابهامات داده شده بود. اما مدعی آن اتهامات پریشان گوی‌های خود را در طی مقاله دیگری در هفته نامه نیمروز شماره ۷۶۶ تکرار کرد. حتا مدعی شد که دکتر علی نقی منزوی از این جریان آگاهی دارد و در شماره ۷۶۸ هفته نامه نیمروز دو باره دو مطلب کوتاه منتشر شد و آنگاه بخشی از مقدمه مفصل نگارنده این سطور در دو شماره های ۷۷۰ و ۷۷۱ هفته نامه نیمروز منتشر شد. هفته نامه نیمروز در شماره ۷۷۳، مصاحبه ای با جواد وهاب زاده دوست بسیار صمیمی و نزدیک زنده یاد علی دشتی منتشر کرد و بالاخره از نگارنده این سطور که کتاب را سالها پیش ویرایش و به زبان آلمانی ترجمه کرده و با نام علی دشتی انتشار داده بود خواسته شد که نظر خود را پیرامون آن اتهامات کذب بیان نماید. من به این خواسته علاقمندان کتاب ۲۳ سال، بر خلاف میل قلبی خود جوابی به اجمال دادم و ستایش اسلام شناسان و دانشمندان بزرگ ایران را از آثار زنده یاد علی دشتی بازگو کردم و دلایل اینکه کتاب اثر علی دشتی ست را بیان نمودم. اما آن شخص محترم به پریشان گویی‌های خود در فصل نامه «کاوه» شماره ۱۰۵ ادامه داد. وی بخوانندگان متوالیا مژده داد که عنقریب جزوه معروف رصافی را بچنگ می آورد و چنین و چنان میکند که تا کنون خبری از ایشان به مشتاقان آثار زنده یاد علی دشتی نرسیده است...]

126 [هفته نامه «نیمروز» چاپ لندن، شماره ۷۶۱ (سال پانزدهم) جمعه ۳۰ آبان ماه ۱۳۸۲]

وسیله دوستی محترم به دو اثر معروف رصافی دست یافت.¹²⁷

«معروف رصافی» بر خلاف ادعای آن نویسنده، نه «جزوه ای بنام الرسالة المحمدیه» نوشته و نه در اسلامبول تحصیل کرده و نه «فراماسونر و با یهودیان دوست» بوده است. پس این «معروف رصافی» کیست؟

«معروف عبدالغنی رصافی، در حدود سال ۱۸۷۵ میلادی از پدری کرد بنام عبدالغنی و مادری قراغولی بنام فاطمه در محله قراغول بغداد در خانه جد مادری خود بنام جاسم متولد شد. در سه سالگی مادرش او را به مکتب خانه فرستاد تا خواندن و نوشتن فرا گیرد. او از مکتب خانه ای به مکتب خانه ای دیگر منتقل شد تا اینکه به بالاترین آنها رسید که در آن درسهای بمراتب مهمتر و بالاتر از سایر مکتب خانه ها تدریس میشد و امتیاز خاص آن این بود که فارغ التحصیل این مکتب خانه اجازه داشت که در مدرسه نظامی رشدییه در بغداد ثبت نام کند.

پس از دو سال تحصیل در این مکتب خانه وارد مدرسه نظامی رشدییه گردید و در سال سوم مدرسه را ترک گفت و به تحصیل در مدارس علوم دینی روی آورد و به تحصیل ادبی و نحوی مبادرت ورزید و مدت ۱۲ سال به تلمذ و تحصیل در نزد شیخ محمود شکری آللوسی مشغول شد و از او علوم و ادبیات زبان عربی و از دیگر استادانش فقه، منطق و امثالهم را فراگرفت.

پس از آن به شغل معلمی در یکی از مدارس ابتدائی در دهستان راشدییه منصوب گردید. یک سال بعد با سمت معلمی به یکی از دبستانهای بغداد فرستاده شد و از آنجا به عنوان دبیر ادبیات و زبان عربی به یکی از دبیرستانهای بغداد گماشته شد.

پس از اعلام قانون اساسی دولت عثمانی، صاحب امتیاز روزنامه ترکی «اقدام» در استانبول که قصد داشت روزنامه خود را به زبان عربی نیز منتشر سازد از او دعوت بعمل آورد که به استانبول بیاید تا با او در این باره مذاکراتی انجام دهد. ولی بعلت انصراف صاحب امتیاز این روزنامه از قصد خود، مسافرت او به استانبول بی نتیجه ماند و به بغداد بازگشت. پس از آن از او دعوت بعمل آمد تا در مدرسه سلطنتی (شاهانی) به تدریس زبان عربی بپردازد و با مجله «ارشاد» همکاری کند در همین زمان به سمت نماینده استان «منتفق» در مجلس مبعوثان عثمانی انتخاب گردید.

سپس عهده دار وظیفه تدریس نطق و خطابه در مدرسه واعظان که از طرف وزارت اوقاف تأسیس شده بود گردید و همه موضوعاتی را که در طول مدت استادی خود در این مدرسه تدریس کرده بود در کتابی بنام «نفح الطیب فی الخطابة و الخطیب» جمع آوری نمود. وی تا خاتمه جنگ جهانی اول در استانبول ماند و آنگاه عازم بازگشت به عراق شد، اما از آنجائی که در آن دوران مسافرتها طولانی خالی از مخاطرات گوناگون نبود، ناچار شد تا در دمشق برای مدت ۷ ماه بماند. از دمشق رهسپار بیت المقدس گردید تا در مدرسه عالی تربیت معلم به تدریس علوم و ادبیات عرب مشغول گردد.

در سال ۱۹۲۱ حکومت عراق او را به پست معاون رئیس «کمیته تألیف و ترجمه در وزارت معارف» فرا خواند. در این سمت بمدت یکسال و نیم مشغول بکار بود و سپس عازم استانبول برای دیدار همسرش که در آنجا مانده بود شد. پس از گذشت چند ماه به بغداد بازگشت و روزنامه سیاسی «الامل» را براه انداخت ولی شرایط سیاسی آن زمان تنها اجازه انتشار ۶۸ شماره آنرا به وی داد و روزنامه تعطیل گردید.

در اواخر سال ۱۹۲۴ میلادی بسمت بازرس ادبیات عرب تعیین گردید و آنگاه جهت تدریس ادبیات عرب به مدرسه عالی تربیت معلم منتقل شد و در آنجا تمامی دروسی را که تدریس کرده بود در دو کتاب «دروس فی آداب اللغة العربیة» و «الادب الرفیع فی میزان الشعر» تألیف کرد. در سال

127 [آقای مصباح سلماسی دوست اندیشمند و هم میهنی که در عراق متولد و در بغداد تحصیل کرده اند در تهیه این دو کتاب و ترجمه زندگانی معروف رصافی من را یاری داده اند که برای همیشه سپاسگزار همت و بزرگواری ایشان هستم]

۱۹۲۸ استعفا داد و به نمایندگی مردم عراق در مجلس مبعوثان عثمانی برای پنج دوره انتخاب شد. در سال ۱۹۳۳ پس از اینکه احساس کرد که حقوق بازنشستگی او کفاف زندگی روزانه او را نمی دهد از بغداد به شهر فلوجه مهاجرت کرد، اما در سال ۱۹۴۱ با وقوع انقلاب رشید عالی گیلانی و ورود نیروهای انگلیس به عراق بار دیگر به بغداد مراجعت نمود و در منطقه اعظمیه سکونت گزید و همانجا نیز در صبح روز جمعه ۱۶ مارس ۱۹۴۵ وفات یافت.¹²⁸»

نوشتم که معروف رصافی شاعر عراقی جزوه ای بنام «الرسالة المحمدية» آنچنانکه ادعا میشد ندارد. اما وی پس از بازنشستگی و گوشه گیری در شهرک فلوجه کتاب قطوری با ۷۶۶ صفحه بنام «الشخصية المحمدية أو حل اللغز المقدس» (شخصیت محمد یا حل آن راز مقدس) نوشته که احتمالاً بسال ۱۹۳۳ به پایان رسیده است. بی تردید نمی توان يك کتاب ۷۶۶ صفحه ای را در يك روز «تند خواند» و به صاحبش پس داد. این کتاب از روی نسخه خطی دانشگاه هاروارد انتشار یافته و معروف رصافی از این نسخه با خبر بوده و در نامه ای مینویسد: «بر این نسخه کتابم (شخصیت محمد) اطلاع یافتم، آنرا صحیح، کامل و عاری از هرگونه غلط در نسخه برداری یافتم و از اینرو استفاده و نقل از آنرا مجاز اعلام میکنم.»

کتاب «شخصیت محمد» معروف رصافی بمانند همه زندگینامه های که سنیان پیرامون محمد رسول الله نوشته اند منابع عربی دارد و شباهت نزدیکی به آنان. معروف رصافی سنی مذهب بود و در کتابش صفحات ۳۸ تا ۴۲ عقاید شیعه مذهبان بویژه شیعیان دوازده امامی را انتقاد میکند. مثلاً در مورد تهمت زنا به عایشه نظر سنیان را تأیید میکند و استدلال او بر مبنای خبریست که از ابن حارثه و عمر نقل شده است و آنان تهمت زنا را به عایشه رد میکنند. در حالیکه زنده یاد علی دشتی نظر علی بن ابی طالب را تأیید میکند. در کتاب رصافی هیچ گفتگویی از حقوق زن در اسلام نمی شود و تنها پیرامون زنان رسول الله گفتگو رفته است در حالیکه در ۲۳ سال علی دشتی مشروحاً از حقوق زن در اسلام گفتگو رفته است. در کتاب رصافی گفتگو از تاریخ ایران نمی شود. اما در ۲۳ سال مشروحاً از تاریخ ایران قبل و بعد از یورش تازیان آمده است. در قضیه «امی» بودن رسول الله رصافی معتقد است که رسول الله با سواد بود. در حالیکه علی دشتی در ۲۳ سال تأکید بر بی سواد بودن رسول الله دارد. کتاب «شخصیت محمد» معروف رصافی تنها و فقط منابع عربی دارد. در حالیکه کتاب «۲۳ سال» زنده یاد علی دشتی از اسلام شناسان و دانشمندان غربی نقل قول کرده است. منابع کتاب ۲۳ سال بسیار غنی تر از منابع کتاب رصافی است. دشتی جا بجا به تفسیر جلالین و جعبری استناد میکند و رصافی بکلی اشاره ای به آنان نکرده است. در زمینه حج استدلال علی دشتی و معروف رصافی کاملاً متفاوت است. در کتاب «شخصیت محمد» و «دیوان الرصافی» اشاره ای به لنین، سوسیالیسم، ماتریالیسم و کمونیسم نشده است و اصولاً رصافی «چپ تند مزاج» که هیچ، بلکه بسیار هم مذهبی است. در جلد اول دیوانش در قصاید متعددی که از حوصله این کتاب خارج است اعتقاد خود را به خداوند و آخرت بیان میکند. در جلد دوم دیوانش قصیده ای بمناسبت تولد رسول الله می سراید. رصافی به آنان که در زمان حیاتش معتقد بودند اسلام مانع ترقی و پیشرفت مسلمانان است هشدار میدهد و این را «ظلمی» به دین اسلام میشمارد. زنده یاد علی دشتی در کتاب ۲۳ سال به فجایی که در تاریخ علیه بشریت انجام گرفته اشاره میکند و نمونه های بارز آن را نازیسم، فاشیسم و کمونیسم ذکر کرده است. اما رصافی در حالیکه جنگ جهانی اول و دوم را تجربه کرده بود و از قدرت رسیدن لنین و استالین و هیتلر بخوبی آگاهی داشت، اصلاً گفتگویی نمی کند.

128 [نقل از صفحات ۳ و ۴ «دیوان الرصافی» ۵ جلد، چاپ اول، در بیروت به سال ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰. خلاصه ای از همین شرح حال در کتاب «الشخصية المحمدية أو حل اللغز المقدس» منشورات الجمل، چاپ نخست، شهر کلن آلمان ۲۰۰۲، دیده میشود. در سال ۱۹۱۱ نخستین دیوان شعر او در بیروت منتشر گردید. وی زبان ترکی را بخوبی میدانست و آثاری از همین زبان به عربی ترجمه کرده که از آن جمله رمان «الرؤيا» از نامق پاشا که در سال ۱۹۰۹ منتشر شد. وی تعداد بیشمار تالیفات منشور و منظوم دارد که برخی از آنها بارها بچاپ رسیده است]

پس نتیجه میگیریم که کتاب «۲۳ سال» کتابی ست مستقل و ترجمه هیچ کتابی نیست. و هر کس که این ادعا را بکند جز نشر اکاذیب کار دیگری انجام نداده است...

برای شرمندگی هر چه بیشتر شخص مذکور همان به که قسمتی از مصاحبه آقای دکتر علینقی منزوی را که ماه ها قبل از انتشار مقالات افتراء آمیز ایشان در روزنامه نیمروز، در ماهنامه کاوه چاپ گردیده و ایشان از متن آن کاملاً مطلع بوده اند را بیاوریم تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد: «از خاطرات دوران عضویت در سفارت [شاهنشاهی] ایران در بیروت بگویید؟

منزوی: پشت میزم در سفارت بیروت کار می کردم که جزوه ای را برای تصحیح روی میزم نهادند. من نیز به طور معمولی آن را تصحیح کردم. روز بعد به من گفتند: بروید چاپخانه جزوه بعد را تصحیح کنید. من امتناع نموده گفتم: من نمی توانم زیر رگبار گلوله [زیرا] هنوز جنگ خانگی لبنان تمام نشده بود، به چاپخانه بروم. مدتی بعد معلوم شدخود سفارت کتاب ۲۳ سال علی دشتی را تصحیح و چاپ کرده و به تهران فرستاده اند. هنگامی که به تهران باز آمدم، دانستم که آقای دشتی جمعه ها در مجلسی هفتگی که دارند، می نشینند و پنجاه و شصت تن دوستان و متفرقه [بخوانید آشنایان دشتی] به آنجا می روند و دشتی مقاله های جبر و اختیار، تخت پولاد، ۲۳ سال را نخست به صورت جزوات پلی کپی و بعد به صورت مقاله در مجله کاوه مونیخ محمد عاصمی، سپس به صورت کتاب، بی نام مؤلف، به همه ایشان داده است. من در همان اولین جلسه که با زنده یاد دشتی رو به رو شدم جمعه بود، در همان مجلس با تعجب به ایشان گفتم چرا روی این سه کتاب نام خود را ننوشتید؟ من خیال می کردم مخفی است! ایشان نگفت می ترسم، بلکه گفت: قابل نیست¹²⁹...»

در باره او چه در زمان حیاتش و چه پس از مرگش ناسزا و سزا فراوان گفته اند. اما همه این گفتگوها از ارزش نوشته ها، از قدر و منزلت ادبی او چیزی نمی کاهد و اگر تنها همین کتاب فاخر و گرانقدر «۲۳ سال» از او به یادگار می ماند، او را می باید به دلیل تهور و شجاعتش و بیباکی و پیکارش علیه خرافات و تعصبات، ستایش نمود و بزرگش شمرد.¹³⁰

هنگامی که در کهولت، دل شکسته و تنها، کوله بار خود را برداشت و به دیاری نا شناخته شتافت، دوستداران آثارش آگاه شدند که این «ادیب دیر آشنا» نگارشگر یکی از جنجالی ترین و پر ارزش ترین آثار قرن اخیر ایران بوده و همه مبهوت دلیری و شجاعت او گشتند و هاج و واج در تاریکی تردید، در شناخت شخصیت او با شگفتی یادش کردند.

خود او می گوید: «تاریخ پیوسته ورق می خورد گاهی به روزهایی می رسیم که مبداء حوادث و دگرگونی ها می شوند و مسیر تاریخ را تغییر داده در ذهن انسان جاوید می ماند.¹³¹»

129 [ماهنامه کاوه شماره ۱۰۰، زمستان ۱۳۸۱، صفحه ۳۷- بی شمارند افراد ناموری که در ایران اسلامی به زندگی و آثار علی دشتی، مفصل و یا خلاصه در آثار خود مطلب نوشته اند. و کتاب «۲۳ سال» را از علی دشتی میدانند. از آن جمله: کتاب «چهرها و یادها» از محمود طلوعی، چاپ تهران. صفحه ۶۶۳. کتاب «شبه خاطرات» از دکتر علی بهزادی، چاپ تهران، صفحه ۲۳۶]

130 [برخی از دشمنان علی دشتی به او نسبت میدهند که علی دشتی در دوره رضا شاه در «اداره نامه نگاری» به سانسور مطبوعات و کتاب مشغول بود. همکاران علی دشتی در این اداره، افرادی چون ابوالقاسم پاینده مؤلف کتاب زندگانی محمد و مترجم قرآن و عبدالرحمن فرامرزی روزنامه نگار معروف بودند. یکی از کسانی که بوسیله همین اداره و به تشویق و ترغیب علی دشتی در روزنامه نگاری مؤفقیتهایی بدست آورد، دکتر حسین فاطمی بود. این آشنایی بعدها تبدیل به دوستی میان آن دو شد و تا آخرین لحظات حیات دکتر حسین فاطمی پایدار ماند. سانسور رسمی مطبوعات در زمان رضا شاه به وسیله گروهی از کارکنان اداره آگاهی شهربانی و زیر نظر شمیم که محرملی خان- متصدی بعدی سانسور- از زیردستان و تربیت شده های او بود، انجام می گرفت. مراجعه کنید به شبه خاطرات از روزنامه نگار معروف دکتر علی بهزادی، صفحه ۱۳۲]

131 [کتاب «۲۳ سال» اثر علی دشتی].

من ویرایش این گرامی نامه را با منت و افتخار بر دوش گرفتم و آنچه در توانم بود انجام دادم. آیات قرآنی را تصحیح و برای خاطر دل مشکل پسندان، اعراب Erab گذاشتم. برخی لغات و اصطلاحات و اعلام را معنی و شرح کردم که میان این علامت [] در متن و یا زیرنویس گنجانده شده است. تردید ندارم که در آینده بسیار نزدیک، ایرانیانی پیدا خواهند شد که روش تحقیق روانشاد علی دشتی را تقلید و دنبال خواهند کرد. این کتاب از روی نسخه حروف چینی شده در بیروت که اغلاط فراوانی داشت دو باره و با حفظ امانت، حروف چینی شد و هیچ تغییری در متن کتاب داده نشده و اصولاً چنین کاری مورد پسند ویراستار این کتاب و شایسته چنین آثاری نیست. هر فصل این کتاب می تواند بن مایه صدها کتاب و رساله گردد.

به هر روی کار ویرایش این کتاب خالی از لغزش نیست و به همین سبب از صاحب نظران و مطلعین صمیمانه می خواهم که اشتباهات را بنمایانند و اگر ممکن بود مرا با بزرگواری مطلع فرمایند. من بر این باورم که هیچ خدمتی بالاتر و شامخ تر از شناساندن گوشه هائی از هویت فرهنگی ما نیست، و باید اعتراف کرد علی دشتی با بی باکی و جسارت، بخشی از این کار عظیم را با تألیف کتاب «۲۳ سال» انجام داده است.

بهرام چوبینه خرداد ۱۳۸۴